



پیام شایانی

وکیل تصادفات

✦ رانندگی ✦ زمین خوردگی

✦ خدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC

1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025

Washington, DC 20006

(202) 559-9159

www.NovoTechIP.com



SHAWN ANSARI PRESENTS



Shawn Ansari
ShawnAnsari.com
(408) 529-4574
DRE: 01088988

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در پی اریا
با بیش از ۲۸ سال تجربه
با همکاری سحر بینش

**Expertise You Need,
Results You Can Count On!**



Sahar Binesh
sbinesh@apr.com
(408) 348-9197
DRE: 02061674



3565 Brothers Lane

4bd/3.5ba, 2462+/-sf 2657+/-sf lot



3567 Brothers Lane

4bd/3.5ba, 2462+/-sf 3027+/-sf lot



3569 Brothers Lane

4bd/3.5ba, 2462+/-sf 3049+/-sf lot



1719 Lawrence Road

5bd/3.5ba, 2556+/-sf 2597+/-sf lot



3561 Warburton Avenue

4bd/3.5ba, 2695+/-sf 2006+/-sf lot



3559 Warburton Avenue

5bd/3.5ba, 2556+/-sf 2067+/-sf lot



2288 W. Hedding

4bd/2ba, 1638+/-sf 10808+/-sf lot



3424 Cecil Avenue

2bd/1ba, 1207+/-sf 8775+/-sf lot

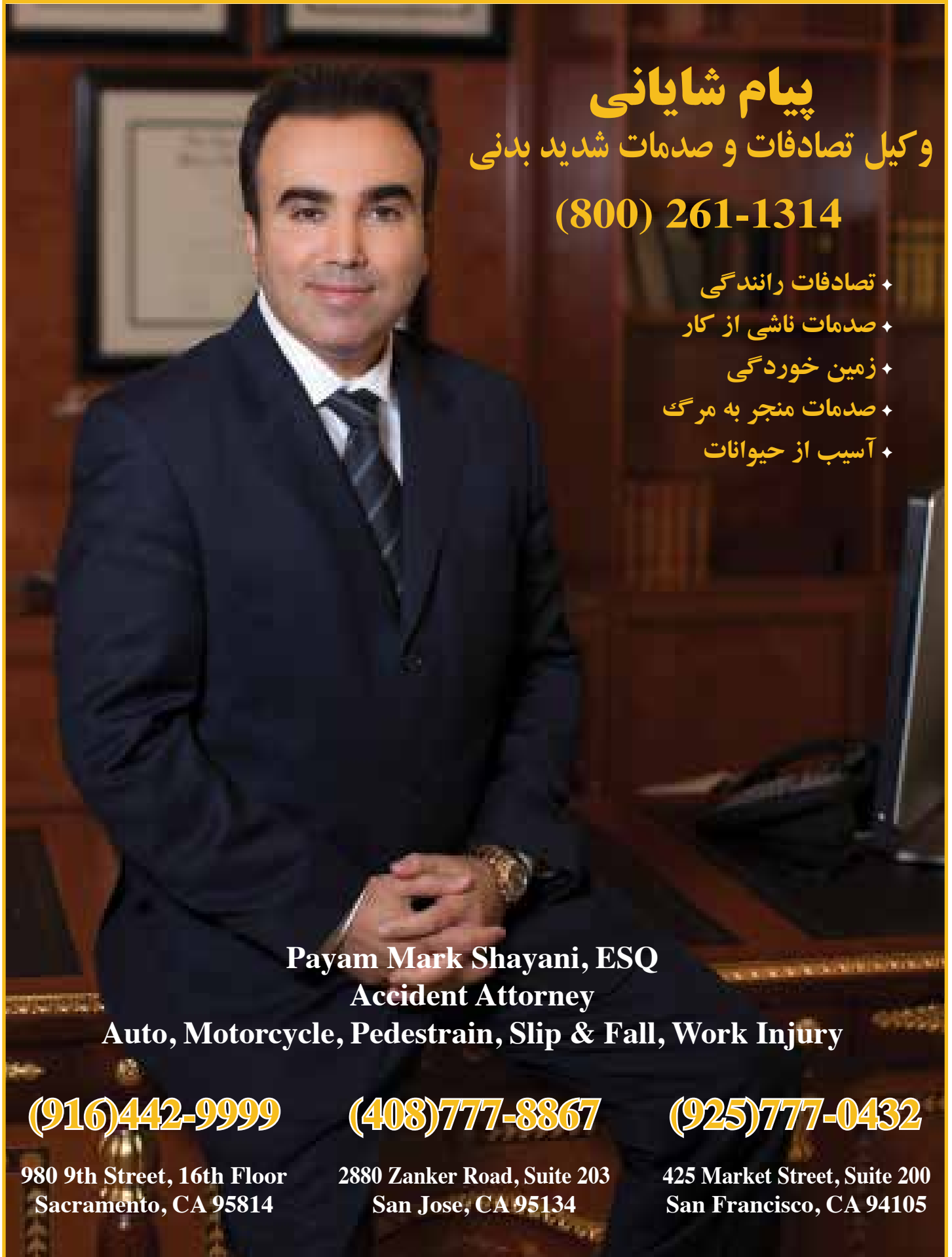
Our Premier Services:

- ◆ Overview of current market dynamics and trendlines
- ◆ Concierge services - Update your home with no upfront costs
- ◆ Complimentary evaluation of your property value



750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032





پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ صدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ صدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999

(408)777-8867

(925)777-0432

980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

دختر نابغه ایرانی با ضریب هوشی بالاتر از انیشتن و استیفن هاوکینگ

رسانه‌های انگلیسی از شکسته شدن رکورد ضریب هوشی اینشتین از سوی «تارا شریفی» دختر ۱۱ ساله ایرانی خبر دادند.



افراد نابغه قرار گرفت. سازمان منسا انجمنی بین المللی مربوط به تیزهوشان است که مشخصات افراد با بهره هوشی بالا را گردآوری می کند. فقط ۲ درصد از مردم دنیا ضریب هوشی بالاتر از ۱۳۵ را دارند. طبق گزارش این پایگاه انگلیسی، تارا شریفی (دانش آموز ایرانی مقیم انگلیس) توانست نمره ۱۶۲ را در تست هوش منسا کسب کند؛ این بدان معنی است که ضریب

هوشی وی از معیارها درباره ضریب هوشی افراد نابغه که ۱۴۰ است، نیز فراتر رفته است. پایگاه باکس هرالد همچنین نوشت: نمره این دختر دو عدد بالاتر از ضریب هوشی تخمین زده شده برای آلبرت اینشتین، فیزیکدان معروف و استیون هاوکینگ (فیزیکدان برجسته انگلیسی) است.

به نقل از پایگاه انگلیسی باکس هرالد، یک دانش آموز ۱۱ ساله ایرانی مقیم انگلیس موفق شد رکورد ضریب هوشی اینشتین، فیزیکدان معروف را بشکند. تارا شریفی مقیم انگلستان در آزمون هوش موسسه «منسا» با کسب امتیاز ۱۶۲، ضمن شکستن رکورد ضریب هوشی، در سطحی فراتر از حد نصاب

خانواده این نابغه کوچک که اکنون ساکن انگلستان هستند، از روستای خون در بخش بوشکان از توابع شهرستان دشتستان که در ۷۲۰ کیلومتری جنوب شرقی برازجان مرکز استان بوشهر قرار دارد، آمده‌اند. پدر او می گوید: «من می دانستم تارا بسیار باهوش است اما نه تا این اندازه و از موفقیت کم نظیر دخترم به خودم می بالم اما پیروزی بزرگ او برای من هم، غیرمنتظره بود». این نابغه کوچک می گوید: «دوست دارد وقتی بزرگتر شدم به نوعی با ریاضیات سر و کار داشته باشم. شرکت در آزمون تصمیم مشترک پدر و مادرم بود که ضمن موفقیت، یک فرصت عالی برای آشنا شدن با دیگر شرکت کنندگان در این مسابقه نیز می باشد». نه تنها تارا از شنیدن امتیازی که کسب کرده بود شوکه شده است بلکه مسئولان موسسه «منسا» را نیز شگفت زده کرده است. او اکنون شرایط لازم برای عضویت در سازمان «منسا» را دارد.

روز پدر مبارک

پژواک و همکاران



ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴ (۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳ (۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

۱	صفحه ۱	تبلیغ
۲	صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
۳	صفحه ۳	آگهی
۴	صفحه ۴	پیام زرتشت (علی اکبر جعفری)
۵	صفحه ۵	طنز و انتقاد در داستان های حیوانات (حسن جوادی)
۶	صفحه ۶	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشی)
۷	صفحه ۷	پرسش های بی پاسخ (بهرام گرامی)
۸	صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
۹	صفحه ۹	اخبار
۱۰	صفحه ۱۰	جدایی حکومت و دین (احمد ایرانی)
۱۱	صفحه ۱۱	آگهی
۱۲	صفحه ۱۲	«فر» یا «فره» در باور ایرانی (هما گرامی فره وشی)
۱۳	صفحه ۱۳	آگهی
۱۴	صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
۱۵	صفحه ۱۵	خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)
۱۶	صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
۱۷	صفحه ۱۷	نوشخند، پوزخند (عبرت گودرزی)
۱۸	صفحه ۱۸	آگهی
۱۹	صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
۲۰	صفحه ۲۰	یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
۲۱	صفحه ۲۱	اخبار
۲۲	صفحه ۲۲	چگونه زیبایی های زندگی را ببینیم (افلیا پرویزاد)
۲۳	صفحه ۲۳	به نام هستی (حسین الماسیان)
۲۴	صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
۲۵	صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
۲۶	صفحه ۲۶	آگهی
۲۷	صفحه ۲۷	سیر و سفری در... (پرویز نظامی)
۲۸	صفحه ۲۸	اخبار
۲۹	صفحه ۲۹	اخبار
۳۰	صفحه ۳۰	آگهی
۳۱	صفحه ۳۱	آگهی
۳۲	صفحه ۳۲	شقایق در هزار سال شعر فارسی (بهرام گرامی)
۳۳	صفحه ۳۳	تفاوت یوگا با (مریم سالاری)
۳۴	صفحه ۳۴	تقویم برنامه های هنری - جدول
۳۵	صفحه ۳۵	نیازمندیها - فال ستارگان
۳۶	صفحه ۳۶	تبلیغ
۳۷	صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
۳۸	صفحه ۳۸	با هادی خرسندی- قوانین جدید... (داریوش گیلانی)
۳۹	صفحه ۳۹	هییس! اینجا کی پیرو است (ماهرخ غلامحسین پور)
۴۰	صفحه ۴۰	شعر
۴۱	صفحه ۴۱	شترهای خلافتکار (فریبا مکارمی)
۴۲	صفحه ۴۲	اخبار
۴۳	صفحه ۴۳	اخبار
۴۴	صفحه ۴۴	از اینجا و از آنجا (گلنار)-اخبار
۴۵	صفحه ۴۵	تهران قدیم (جعفر شهری) - اخبار
۴۶	صفحه ۴۶	اخبار
۴۷	صفحه ۴۷	اخبار
۴۸	صفحه ۴۸	اخبار
۴۹	صفحه ۴۹	دنباله مطلب
۵۰	صفحه ۵۰	دنباله مطلب
۵۱	صفحه ۵۱	دنباله مطلب
۵۲	صفحه ۵۲	دنباله مطلب
۵۳	صفحه ۵۳	دنباله مطلب
۵۴	صفحه ۵۴	دنباله مطلب
۵۵	صفحه ۵۵	دنباله مطلب
۵۶	صفحه ۵۶	دنباله مطلب
۵۷	صفحه ۵۷	دنباله مطلب
۵۸	صفحه ۵۸	دنباله مطلب
۵۹	صفحه ۵۹	انگلیسی
۶۰	صفحه ۶۰	انگلیسی



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

با همکاری **دکتر جمیله زنده نام**

دارای سال ها سابقه در امور حقوقی داخلی ایران-بین المللی و وکالت دادگستری در ایران

فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران



◆ مشاوره حضوری

◆ طرح دعاوی ملکی

◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران

◆ تنظیم انواع وکالتنامه

◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری

◆ کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

◆ انجام کلیه امور موبوط به دفتر حفاظت منافع ایران

◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

◆ Consultation ◆ Real Estate ◆ Family Law ◆ Wills & Probate & any Iranian Contract
 ◆ Drawing up any form of Power of Attorney ◆ Retirement Pension ◆ Expert Witness on
 Iranian laws ◆ Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

بوده و توفان، سیل بوده و زمین لرزه و همه و همه اینها جور آیین بوده و هستند. پیش آمد این دیگر گونی های سرشتی است و هیچ بستگی به نیکی و بدی ندارد.

اینها نامه ای نیک و بد را هنگامی به خود می گیرند که ما از دریچه چشم خودمان و با سود و زیان خودمان آنها رامی بینیم و می سنجمیم. باران کم ببارد یا بیش از اندازه ببارد ویا هیچ نبارد، بسته به چگونگی جوی است و همیشه همینجور بوده ولی هنگامی که ما برای سود خود دانه های گندم را می کاریم، آنگاه اگر ببارد و بازده خوب شود، نیک است و اگر بی اندازه ببارد و هر چه کاشته ایم بشوید و برود و یا نبارد و هر چه کاشته ایم بخشکد، بد است. این سنجمش را ما خودمان و تنها برای خودمان می کنیم. این بود مثالی درباره طبیعت و به گفته ای خشم یا مهربانی آن. اما در گاتها از خشم طبیعت سخن نرفته زیرا زرتشت نیک دریافته بود که آن دیگر گونی های روزانه است. او همه آنها را طبیعی می یافت. این است که می بینیم در نگاه او «ابر و باد و مه و خورشید و فلک، همه در کارند.» برای او تاریکی و روشنی هر دو نیک می باشد. او در جهان چیزی بد نه می بیند و نه می گوید. زرتشت جهان را با چشمی روشن و خوش بینی نگاه می کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

از این هم یک گام پیشتر می گذاریم. این مینوی کاهنده و بد، اگر در برابر کسی ایستاده، آن مینوی افزاینده تر و بهتر است که تنها در اندیشه و گفتار و کردار هویدا می گردد و این جایی که در برابر آن مینو که زرتشت آن را «سپنت مینو» می نامد، نایستاده.

گفتیم زرتشت جایگاه سنجمش نیکی و بدی را اندیشه مردم مینهد و بس. نیکی و بدی هستی بیرونی ندارند. هر چه هست در اندیشه مردم است و سرانجام کار هم بسته به خود مردم است.

گفتگو را اندکی روشن تر بکنیم. جهانی است که ما در آن پدید آمده ایم و زندگی می کنیم. این جهان را آیینی است ویژه که از روی آن می چرخد. در این جهان هیچ چیزی از آن آیین سر نمی پیچد. در این جهان گویی است که ما بر آن زندگی می کنیم و آن را زمین می نامیم. این گوی هم با همان آیین می چرخد. روی این پدیده هایی و دگرگونی هایی رخ می دهد که باز همه با آیین جهان جور می آیند. زمانی این زمین یک گویی از ماده آتشین و گداخته بود، سپس آهسته آهسته پوسته رویی اش سرد گردید. گازهای ویژه جدا شده قشر هوا را پدید آوردند. آب بوجود آمد. در درازای زمان خشک بوده و باران، آرامش

پیام زرتشت

بخش نهم

دکتر علی اکبر جعفری



نیکی و بدی در گاتها

(۳) اگر از اندیشه بگذرند چون گفتار و یا از آن هم بیشتر در کردار آشکار می شوند. (۴) نیکی گزینش درست کار دانایان است و بس.

در بند دوم نتیجه بهم رسیدن این دو مینو را نشان می دهد. یکی برای مردم مایه پیشرفت شده، او را از خوبی های گوناگون بهره مند ساخته، زندگی می بخشد و دیگری انگیزه خودگی او گردیده، تباهی او را فراهم می سازد و زندگی را از او برمی گیرد. زرتشت می گوید که قانون «نیکی کن و نتیجه خوب بدست آر و بدی کن بد بیار تا روزی که مرد مزاد در جهان است استوار خواهد بود.»

در بند دیگری چنان میسراید: «اینک در آغاز از دو مینو هستی سخن می دارم. از آن دو آنکه افزاینده تر بود، به آنکه کاهنده بود، چنان گفت: نه اندیشه، نه آیین و نه خرد، نه باور، نه گفتار و نه کردار، نه وجدان و نه روان ما دو کس با هم سازش دارند»

یعنی این دو مینو در هیچ رویی با هم سازگاری و سازش و یگانگی و یکرنگی ندارند و سرانجام کار هر دو سر تا سر از هم جدا می باشد. اینجا باز اندکی درباره واژه هایی که زرتشت در اره این دو مینو به کار برده گفتگو می کنیم. آن یکی را در یک جای «وهیو-vahyo» یا بهتر و در جای دیگر «سپنیو-spanyo» یا افزاینده تر می گوید و برای مینو دوم در یک جا «اک-aka» یعنی بد و کج در یک جای «انگهره-anghra» یا کاهنده می گوید. گو که واژه «انگهره» در گاتها پنج بار آمده، این تنها جایی است که آن را به «مینو» وابسته می سازد و در جایی دیگر «خواستم از دروغکارانی است که از پیشرفت جهان می کاهند.»

همینگونه واژه «اک» سه بار دیگر آمده که هر سه بسته به «منه» است و خواستش منش کج و بد است. پس می بینیم که در گاتها ویژه ای به نام «انگهره مینو» و دیگری به نام «اک منه» که هر دو سپس ها، یکی به چون دشمن اهورا مزدا و دیگری دشمن و هومنه در میآیند، نیست. در گاتها هیچ هیاهویی درباره نیروی زبر دستی که در برابر اهورا مزدا بایستد و هر کار اهورا را نابود گرداند، هرگز دیده نمی شود.

گفتیم از چهار گروه، زرتشت از آن گروه است که بدی را خستگی ناپذیر می گیرد ولی درباره سر آغاز و سر چشمه نیکی و بدی دید بسیار تازه و باید گفت یگانه ای دارد. گفته های زرتشت همه تازه و یگانه هستند ولی این یکی به اندازه ای تازه بود که از شنودگان خود خواهش ویژه ای می کند تا آنان از سخنان وی در شگفت فرو نروند و یا نهراسند و نرمند بلکه آنها را با اندیشه روشن بسنجند و راستی و درستی را در یابند. گفته های زرتشت به اندازه ای تازه و در جای خود به اندازه ای خردمندانه می باشند که امروز هم تازگی خود را نه تنها از دست نداده اند بلکه خردمندانه تر هم به دید می رسند.

درباره مینوی افزاینده ما در گفتار هفتم سخن داشتیم و در آنجا گفتیم که آن یکی از پرتوهای خدای است، اما چون مردم نیز نموداری از همان خدای می باشند، بسیاری از پرتوهای خدایی در آنان هم می تابد. اینک در اینجا از آن مینو گفتگو می شود که در اندیشه مردم است.

نیکی و بدی مینوی اند

زرتشت چه می گوید؟ او می گوید نیکی و بدی مینوی اند و وابسته به «من» یا نیروی اندیشه می باشند که نیک و بد را اندیشه روشن انسانی است که می سنجد و این دو هستی بیرونی ندارند. او می گوید این دو مینو یا سنجمش اندیشه ای نه تنها همزاد هستند بلکه هر یک به تنهایی خود کار است و از یکدیگر پیروی نمی کنند. افزوده بر این هر دو خود را در اندیشه و گفتار و کردار هویدا می سازند. یا باز هستی بیرونی ندارند بلکه بسته به اندیشه ای هستند که یک کس می کند و بسا که آن را بر زبان می آورد و یا پس از کاری آن را انجام می دهد. او می گوید که از این دو یکی بهتر و دیگری بد است. باز می افزاید که از این دو آن کس که دانا است، درست می گزیند و آن کس که بد اندیش است، نادرست.

زرتشت در یک بند که دارای شش نیم بند و ۳۵ واژه است چندین نکته را روشن می سازد: (۱) نیکی و بدی جز سنجمش اندیشه چیزی دیگر نیست. (۲) هر دو در کار و انجام کار خود آزاد می باشند.



کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams

Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial,
Property Management

Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478

◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!



Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343

Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020

Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

طنز و انتقاد در داستان های حیوانات

بخش اول
دکتر حسن جوادی



هزل ها گویند در افسانه ها گنج می جویند در ویرانه ها (مولوی)

بعدها به نام پیل پای Pilpay یا صاحب علم، و آنگاه به نام کلیله و دمنه گشت و توسط ابن مقفع از ترجمه پهلوی آن به عربی نوشته شد. از ترجمه های فارسی کلیله و دمنه یکی به قلم نصرالله منشی و دیگری به قلم حسین واعظ کاشفی شهرت زیادی یافت. ترجمه اخیر انوار سهیلی در ۱۶۴۲ به فرانسه منتشر شد (۱۲)، و طبیب و سیاح فرانسوی فرانسوا برنیه (۱۳)، لافونتین را بدان جلب کرد. بعضی از این افسانه ها قبلا به طرق مختلف به اروپا رسیده بود. لافونتین نه تنها این نوع افسانه ها را به نظم درآورد، بلکه با استفاده از ترجمه انوار سهیلی همچنین گلستان که همان اوان در فرانسه نشر یافته بود، مقداری دیگر از قصه های شرقی جزو شش مجموعه افسانه های خود نمود.

لافونتین معتقد است که افسانه (فابل) از دو قسمت تشکیل می شود: آموزش پند و اندرز که مقصود نهایی است که وسیله ایست برای این منظور، ولی هیچ یک از آن نباید فدای دیگری بشود. او می گوید که جنبه اخلاقی روح افسانه است و داستان بدن. ولی ناگفته نماند که خود او گاهی مطابق این قاعده عمل نمی کند و بعضا افسانه های او اخلاقی ندارد.

پوپ با لحنی حماسی شرح می دهد که چگونه عاشقی نسبت به موی معشوقه هتک حرمت می کند و اندکی از آن را می برد و جنگی بزرگ و افتضاحی عظیم بر سر این واقعا جزئی بین دو خانواده اشرافی انگلیسی برپا می شود (۹). درآیدن در ایسالم و آکی توفل (۱۰) به سبکی که یادآور داستان هان داود و پسرش در تورات است دسیسه های درباری علیه چارلز دوم را به باد انتقاد می گیرد. ادبیات فارسی مثال چشمگیری از «حماسه مضحک» داریم و آن موش و گره عبید زاکانی است. انتقاد ظریف برنده خود را به سبک شاهنامه فردوسی سروده است.

منشاء اولین افسانه های حیوانات، مثل سایر ادبیات پندآمیز، از شرق بوده، و این افسانه ها بیش از یک هزار سال پیشتر از زمان ازپ در مصر قدیم و هند چنین افسانه هایی داشته است. مجموعه پنجانترا (۱۱) (یا پنج موقعیت برای دانا شدن)، گویا در قرن پنجم میلادی و به قلم ویشنو ساراما تحریر یافته است، که بر خلاف بیدپای و یا لقمان، شخصیتی تاریخی و آن را برای تعلیم شاهزاده جوان نگاشته است. این مجموعه که احتمالا داستان های قدیم را نیز در خود دارد

و رسومی را که ناپسند می دانند انتقاد می کنند، بلکه دنیای خیالی و افسانه ای بوجود می آورند که در آن دنیای واقعی به طرز عجیبی قلب یا مسخره شده است. اینکار به روش های مختلفی اجرا می شود: مثلا لوسین (۲) نویسنده یونانی قرن دوم میلادی در کتاب طنز خویش به نام تاریخ واقعی (۳) دنیای کاملی را وصف می کند که در شکم یک بالن یا نهنگ واقع شده است. مسافرت های گالیور اثر سوئیفت (۴) نیز از این قبیل آثار می باشد. در یکی از بخش های مسافرت های گالیور سرزمینی وجود دارد که اسب های بسیار باهوش بر آن حکم می رانند، و با خصایل حمیده و خدایی خود به دیده تحقیر به حیوان صفتانی که انسان نام دارند نگاه می کنند. دنیای افسانه حیوانات نیز تا حدی چنین وضعیتی دارد و نویسنده می تواند با آزادی خیال شخصیت های آن را وارد به هر کاری که می خواهد بکند. مشهورترین افسانه حیوانات در ادبیات جدید انگلیسی (و می توان گفت اروپایی) مزرعه حیوانات نوشته جرج اورول (۵) می باشد، که انتقاد جالبی است از دیکتاتوری زمان استالین (۶)، و صحنه داستان در مزرعه ای خیالی که حیوانات آن را از دست صاحبش در آورده اند اتفاق می افتد.

لحن افسانه حیوانات اغلب پندآمیز است، ولی گاهی نویسنده به صورت مضحکی لحن جدی اثر مشهوری را تقلید می کند. این روش طنز که در انگلیسی parody خوانده می شود تنها به افسانه حیوانات محدود نمی شود، و نویسنده مثلا با تقلید مضحک لحن موقر و دنیای با ایهت هومر و ویرژیل می خواهد یک نوع خشونت و ابتذال به دنیای معاصر بدهد. اگر تقلید از لحن حماسی اثری باشد این را در انگلیسی Mock heroic (حماسه مضحک) می خوانند. در این کار نه تنها «روزگاران خوب گذشته» در برابر ناسامانی های امروز قرار می گیرند، بلکه شیوه استادان قدیم و ارزش ها و اعتقادات آنها هم از نیش زبان طنزنویس به دور نمی ماند. دو شاعر بزرگ انگلیسی الکساندر پوپ (۷) و جان درآیدن (۸) آثار جالبی به این سبک بوجود آوردند.

افسانه یا Fable معمولا قصه تمثیلی کوتاهی است متضمن نکته های اخلاقی که در آن حیوانات و گاهی جمادات چون انسان رفتار می کنند و حرف می زنند. اغلب نتیجه اخلاقی این نوع افسانه ها به صورت ضرب المثلی بیان می گردد، و حتی در بعضی از موارد به نظر می رسد که خود افسانه برای توجیه آن ضرب المثل ساخته شده است. البته نوع اخیر عمومیتی ندارد و شاید اول افسانه بوجود آمده و سپس نتیجه ای اخلاقی بر آن مرتبط شده باشد. مسلما افسانه حیوانات ریشه فولکلوری دارد که در آن حرف زدن و رفتار حیوانات به صورتی انسانی رایج است: مثلا قهرمانان داستان های عامیانه را حیوانات خوب به مقصدشان رهبری می کنند، دوشیزگان معصوم برای اینکه گرفتار پست فطرتان نشوند تبدیل به کبوتر یا قو می شوند، و یا روباه سر خرس و یا حیوانات دیگر را کلاه می گذارد. فابل یا افسانه حیوانات، از این نوع داستان هاست که به خاطر پند دادن و عبرت گرفتن بوجود آمده، و مسلما مثل دیگر انواع ادبیات آموزنده ساخته و پرداخته اجتماعات فهمیده و اولیه شهرها می باشد.

انسان اولیه خود را از بسیاری از جهات جزئی از عالم حیوانات حساب می کرد: او به عنوان یک شکارچی قدرت و مهارت خود را علیه سرعت و حيله گری حیوانات به کار می برد. فقط در مراحل بعدی تمدن بود که انسان خود را متفاوت از حیوان می یافت، و بخاطر انتقاد از وضع اجتماعی یا بیان نکته ای اخلاقی آن را در دهان حیوانات داستانی می گذاشت در حالیکه روی کلامش با هموعان خود بود. افسانه حتما لازم نیست درباره حیوانات باشد، ولی افسانه حیوانات وسیله جالبی است برای نویسنده ای که قصد انتقاد و طنز (۱) دارد. نویسنده اولاً توصیفی کاریکاتور مانند از رفتار انسان ها می کند و آن را تا حد اعمال حیوانات پایین می آورد و انگیزه های غیر انسانی را که در ورای این همه تظاهر و تفاخر انسان ها وجود دارد برملا می سازد. در ثانی، افسانه حیوانات وسیله خوبیست برای گفتن مطالب زیادی که نمی توان درباره اشخاص با اسم و رسم علنا گفت. طنزنویسان بزرگ نه تنها مردم

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- ◆ خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- ◆ تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ◆ ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- ◆ مشاوره و ارائه روش های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- ◆ صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

◆ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ◆ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ◆ Payroll set up (one time charge) ◆ Payroll Processing ◆ W2 or 1099 forms issuance ◆ Business Registration ◆ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182 Reza Farshchi

reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

شاه مسجدی است که گنبد آن به سبب وسعت آن شاهکاری دلیرانه است. سوی خارجی این گنبد با لعاب چینی نقاشی شده است. دور آن را نوار سفیدی فرا گرفته که دو پا عرض آن است و بر روی آن حروف بزرگ فارسی به چشم می خورد. گوی و هلالی که در بالای گنبد قرار گرفته است به رنگ زرین است. رواق آن از سنگ مرمر است و با نقوش زیبایی تزئین شده است.

در انتهای میدان در سمت جنوب، مسجد بزرگ شاه قرار دارد که به امر شاه عباس ساخته شده است که آخرین نفر از دوازده امام یا مقدسان ایران است. سر در این مسجد شاهکاری است که قابل تحسین ماهرترین مهندسان ساختمانی اروپاست. این سر در ارتفاعی غیرعادی دارد و شگفت انگیز است. پائین آن از سنگ مرمر چند رنگ پوشیده شده است و این حاشیه مرمری در رواق ها و در ساختمان خود مسجد نیز بکار رفته و چشم گیر است. تمام جلوخان به رنگ لاجوردی شفاف است و در آن شاخ و برگ ها و گل و بته های درهم پیچیده مثلا بشکل نیم برجسته دیده می شود. قسمت بالای سر در آن دارای گچ کاری برجسته است که بر روی آن طلا کاری شده و چنان با ظرافت کار شده است که مشکل بتوان گچ را بهتر از این بکار برد. روی در پوشیده از تیغه های نقره ملامت. از این در وارد صحن بسیار بزرگی می گردند که دور آن را راهروهایی فرا گرفته که ستون های آنها از سنگ خارا مرمری است. سر ستون ها، گیلویی ها و قرنیزهای این راهروها به رنگ های لاجوردین و زرین نقاشی شده اند. ایرانی ها پس از اینکه در حوض های بزرگ مرمرین که در میان این صحن قرار دارد، وضو گرفتند، در آنجا نماز می گزارند. مسجد در طرف راست واقع شده است و بوسیله طاق نمای بسیار بلندی که بمانند راهروها نقاشی و ملامت شده است به آنجا وارد می گردند. بنای خود مسجد بسیار وسیع است و دارای گنبد دو گانه ای است با همان ساختی که مسجد زیبایی روبروی کاخ شاه دارد. در جلوی این گنبدها دومناره وجود دارد که پوشیده از کاشیکاری ها هستند. این مناره ها شبیه به مناره های کوچک ناقوس هستند که از آجر ساخته شده اند و آنقدر بلند و باریک هستند که انسان بزحمت می تواند تصور کند که چگونه ساختمانی بدین کوچکی می تواند ارتفاع چنین بلندی را نگاه بدارد. این برج ها در داخل فقط یک پلکان گردان دارند و این پلکان چنان تنگ است که یک مرد به زحمت می تواند از آن بالا برود و بقیه مساحت آن کلفتی دیوار است که بنظر نمی رسد عریض تر از یک قد باشد.

است واقع در سر حد خوزستان و ماد. این شهر بصورت آمفی تاتر در دامنه یک تپه ساخته شده است و در پای باروهایش رودخانه «گاماسان» جاری است. حاکم آنجا یک هزار سوار برای نگهداری تمام ناحیه در آنجا در اختیار دارد.

باری پس از ده سال سیر و سفر و کار در ولایات مختلف این امپراتوری پهناور، روسای من مرا به اصفهان فرا خواندند که پایتخت تمام ایران است. اصفهان شهر بزرگی است که با قصبیات آن نزدیک به ده فرسنگ گرد آن است ولی جمعیت آن به تناسب نیست. سه دیر مذهبی و تعداد زیادی باغ و میدان های عمومی در آن وجود دارد که همه بسیار زیبا هستند. هیچ چیز بویژه از نظر شکوه با دربار برابری نمی کند و هنگامی شکوه آن بیشتر می شود که شاه تمام بزرگان را برای خوردن غذا در کاخ خود به میهمانی دعوت می کند. من شرح کاخ و مجلس جشن و میهمانی را برای شما می نویسم تا شما تصور درست تری از حشمت و بزرگی این شاهزاده داشته باشید. گرچه ساختمان های ایرانی در ساخت خود، دقت و درستی ساختمان های اروپائی را ندارند، مهذا یک نوع ظرافتی دارند که مورد تحسین اروپائیان هم قرار می گیرند و کسی نیست که کاخ شاه ایران را دیده باشد و تحت تاثیر زیبایی آن قرار نرفته باشد. این کاخ در غرب میدانی بزرگ بنام «میدان» واقع شده که معنی آن بازار است. این میدان یکی از زیباترین میدان های دنیاست. درازای آن هفتصد پای معمولی است و سیصد پا عرض آن است. چهار طرف آن بصورت رواق با همان ترکیب بال های مدخل کاخ ساخته شده است. در این میدان بزرگزدگان جوان ایرانی به تمرین چوگان بازی و نیزه پرانی می پردازند و بی آنکه پا از رکاب بیرون آورند نیزه هایی را که انداخته اند از زمین بر می دارند و نیز در حالی که با اسب به سرعت می گریزند، بنابر عادت پارتیان قدیم به عقب تیراندازی می کنند و به این ترتیب بر روی قابی زرین که بر نوک تیرکی در میان میدان گذاشته شده است، بدون نشانه گیری تیراندازی می کنند. شاه که این تمرین تیراندازی را از تالار بار تماشا می کند، جایزه ای با خود قاب به کسی می دهد که آن را از نوک تیرک بیندازد. همچنین چهار صد اکو برای او می فرستد و به او این افتخار را می دهد که در خانه خود جشنی بگیرد و تمام بزرگزدگان به این جشن می روند تا مهارت او را در تیراندازی و افتخاری را که شاه به او داده است، تیریک بگویند.

در قسمت شرقی این میدان، روبروی کاخ



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش بیست و سوم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

ارتفاع آن هفت پا و عرض آن سه پا است. ضریح استر در طرف چپ واقع شده است و شکل آن مانند دیگری است و فقط به اندازه یک پا از ضریح مرد خای بلندتر است. یهودیان در آنجا تعداد زیادی چراغ نگاهداری می کنند که شب و روز می سوزند و در روزهای عید برای انجام مراسم نماز و دعا به آنجا می روند. من سال گذشته را در لرستان گذراندم. اینجا سرزمین ایلامیان است که «شودورلاهورمور» در زمان ابراهیم بر آن سلطنت می راند. این ناحیه از سوی مشرق مجاور با امیر نشین گلپایگان است و از جنوب با خوزستان و از مغرب با دجله و از شمال با ماد سفلی هم مرز است. حاکم نشین آن خرم آباد در عرض سی و سه درجه واقع شده است. این شهر قلعه ای بیش نیست و چیز قابل توجهی جز قصر حاکم و دکان های زیبا ندارد. از لرستان به «اوین یرد» رفته ام که شهری

همدان در ۳۵ درجه و ۱۲ دقیقه عرض شمالی واقع شده است و شهری است بسیار کهن. قدمت شهر از ویرانه های یک معبد باشکوه پیداست که چیزی از آن جز یک گنبد بسیار بلند باقی نمانده است. این بنا با آجرهایی که با مینا نقاشی شده اند، ساخته شده است و بر روی آنها حروفی از الفبای عبری نمایان است. در زیر این گنبد نمازخانه ای است به مساحت ۱۸ پای مربع که می گویند گورهای استر و مردخای هستند. بر روی این گورها دو ضریح زیبا از چوب سخت برپا شده است. بر روی یکی از آنها سرگذشت استر به خط عبری کنده شده است و حاوی این کلمات است: «شهبانوی بزرگ استر» و بر روی دیگری چنین خوانده می شود: این ضریح ها بوسیله اردشیر یا ارشک ساخته شده است ولی تاریخی وجود ندارد که معین کند کدام یک از اشک هاست. ضریح مرد خای در طرف راست قرار دارد و درازا و



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

بیشترشان به صورت آثار پایان یافته و نسخه‌های یگانه نام برده شده، زمانی وجود داشته‌اند!

و به یاد آوریم که فردوسی، همو که شاملو او را «شَبَاد» (۷) و «گَرَبز و حرامزاده» (۸) نامیده است، چگونه بیش از هزار سال پیش توانست طی سی سال به حفظ و نگهداری دست نوشته‌های بیش از پنجاه هزار بیت «شاهنامه» با چنان نظم و ترتیب اهتمام ورزد.

۱- دفتر هنر، ویژه احمد شاملو، شماره ۸، مهر ۱۳۷۶، صفحه ۹۱۰-۹۱۵.

۲- سوزاندن «تنها نسخه» در چاپخانه با نشر آن در آن سالها همخوانی ندارد.

۳- این مطلب را با درج سه واژه کیوان، شاملو، زنجره در سایت‌های متعدد می‌توان دید.

۴- دفتر هنر، صفحه ۹۵۶.

۵- «رنج یک آتَم‌ها بی‌پایه که من در سکوت آن را سال‌هاست تحمّل می‌کنم. احمد فراموش کرده بود که آن نسخه یگانه که لابد نزد من است چندان هم یگانه نیست و مسعود کیمیایی آن را به فیلم سینمایی تبدیل کرده و با همان نام میراث» (یادداشت علیرضا میبیدی به نگارنده مورخ ۱۳۹۸/۱/۳۱)

۶- دفتر هنر، صفحه ۹۹۸.

۷- سخنرانی احمد شاملو در جشن نوروزی دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون جهانی در نیویورک، فروردین ۱۳۵۷.

۸- سخنرانی احمد شاملو در کنفرانس دانشگاه برکلی، آوریل ۱۹۹۰.

کوچه را برای سومین بار از نو آغاز می‌کند.»

می‌پرسم: آیا این یادداشت‌ها از سوی همسر دوم «ضبط» گردید یا می‌شد آنها را ترک نکرد و همراه آورد؟ و آیا نمی‌شد بعد از آن روز آنها را به مدد پلیس یا واسطه‌ای دیگر به دست آورد؟
♦ سال ۱۳۵۶ - تنها نسخه دست نوشته و پایان یافته بیوگرافی ماندنی به نام «میراث» را علیرضا میبیدی به امانت برد.

می‌پرسم: آیا این غیرمعمول نیست که نسخه منحصر به فرد دست نوشته اثری به امانت داده شود؟ و آیا پس گرفتن اصل یا فتوکپی آن از علیرضا میبیدی طی بیست سال مقدور نبوده است؟ (۵)

تازه همه این موارد آنهاهی هستند که آیدا خانم، همسر شاملو، نوشته‌اند. با توجه به تحولات و جا به جایی‌ها در سال‌های بعد، شاید سهل‌انگاری‌ها و کم و کسری‌ها بیش از اینها بوده باشد، آنچنانکه به گفته خود شاملو متن کتاب «دستور زبان فارسی» نیز در اواخر دهه چهل به هنگام حروفچینی در چاپخانه گم می‌شود. (۶)

بهرتر است باور داشته باشیم که این گمشده‌ها و از دست رفته‌ها، که از

پُرسش‌های بی‌پاسخ!

دکتر بهرام گرامی

لابالی چه کند دفتر دانایی را

طاعت و عطف نباشد سر سودایی را
(سعدی)

مرد از بندر بی‌آفتاب» توسط پلیس ضبط می‌شود و از بین می‌رود و او خود موفق به فرار می‌شود. (۳)

می‌پرسم: با توجه به رفاقت کیوان و شاملو و آگاهی مأموران امنیتی از این رفاقت، آیا دستگیری کیوان هشداری برای اقدام پلیس و لزوم آماده بودن در مقابل آن نبود؟

♦ سال ۱۳۳۴ - چهار دفتر شعر آماده به چاپ را نقاشیان نامی به قصد چاپ با خود می‌برد و هرگز پیدایش نمی‌شود، از آن جمله شعر بلند شاماهی به عنوان نخستین تجربه شعر روایی به زبان محاوره.

می‌پرسم: چگونه اصل نوشته چهار دفتر شعر که باید نتیجه سال‌ها کار شاعر باشد در اختیار کسی قرار می‌گیرد که از او به صورت «نقاشیان نامی» نام برده می‌شود، کسی که به نظر می‌رسد نه تنها معتمد که حتی شناخته شده نبوده است. شور و شوق یک شاعر یا نویسنده در به چاپ رساندن یک اثر بیش از آن است که این مهم به دست سهل‌انگار ناشناخته‌ای سپرده شود.

♦ سال ۱۳۴۰ - جدایی از همسر دوم با ترک همه چیز و از آن جمله یادداشت‌های «کتاب کوچک». شاملو می‌گوید: «... کاری به سرم آورد که مجبور شدم کل کتابهایم را در خانه او بگذارم و بارانی و کیف دستی‌ام را بردارم و برای همیشه بیرون بیایم.» (۴) در اهمیت این یادداشت‌ها برای او همین بس که چهار سال بعد از آن «تحقیق و گردآوری و تدوین کتاب

به تازگی سال‌شمار احمد شاملو را که همسرش آیدا در زمان حیات او (سال ۱۳۷۶) نوشته مرور می‌کردم: (۱)

♦ سال ۱۳۳۲ - تنها نسخه موجود از مجموعه اشعار «آهن‌ها و احساس» که پلیس در چاپخانه می‌سوزاند نزد سیروس طاهباز است و هیچگاه از او گرفته نمی‌شود.

می‌پرسم: آیا طی بیش از چهل سال هرگز سعی شد که این مجموعه از ناشر آن یعنی بنگاه انتشاراتی صفی علیشاه تهیه شود؟ یا سراغ آن را نزد دیگران گرفت؟ و آیا در آن زمان دسترسی به سیروس طاهباز و تهیه فتوکپی از آن غیرممکن بوده است؟ (۲)

♦ سال ۱۳۳۲ - در یورش افراد فرمانداری نظامی به خانه شاملو ترجمه «طلا در لجن» اثر ژیکموند مورس و بخش عمده‌ای از رمان بزرگ «پسران مردی که قلبش از سنگ بود» اثر موریوکایی و همه یادداشت‌های «کتاب کوچک» و تعدادی داستان کوتاه نوشته او از بین می‌رود و خودش موفق به فرار می‌شود.

می‌پرسم: آیا با توجه به زمان حساس ماه‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سابقه فعالیت سیاسی، چنین یورشی قابل پیش‌بینی نبود؟ در آن ایام بسته بسته کتاب و روزنامه از خانه‌ای به خانه دیگر برده می‌شد و زیر شیروانی‌ها قرانت‌خانه شده بود.

♦ سال ۱۳۳۲ - با دستگیری مرتضی کیوان، نسخه‌های یگانه‌ای از نوشته‌های شاملو از جمله «مرگ زنجره» و «سه

FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

محمد هرندی

مشاور آگاه جامعه ایرانی

در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



Realtor & Property Management Specialist
for San Jose & Bay Area

از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره
و وام‌های بدون کارمزد استفاده نمایید

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر بی‌اریا

سال‌ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

(408) 605-1138

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 F NMLS#332989



4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

Pezhvak of Persia
Publication

با درج آگهی در ماهنامه پژواک،
کسب و خدمات خود را به
ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624



کردند. اگر یک بقالی سرکوجه بسته می شد، بلافاصله یک بانک صادرات به جایش باز می شد. بهر حال این دو دوست شبانه می روند و بایک دیلم بزرگ و یک دیلم کوچک که دزدها به آن ملا می گویند، قفل گاو صندوق بانک را می شکنند و اگر چه چندان پولی نداشته اما هر چه بوده بر می دارند و سوار اتوبوس می شوند که از راه جنوب به یکی از شیخ نشینان خلیج فارس فرار کنند. اتوبوس وقتی به شایبدالعظیم می رسد با هم می گویند آخرین سینمای خودمان در ایران را بریم و تماشا کنیم و بعد هم راهی کشوری مثل کویت شویم. پرونده های سرقت از بانک ها چه روز و چه شب زیاد شده بود و بیشترین آنها کار سارقین تازه کار که آموزش های لازم را از تلویزیون دیده بودند، بود و چون پرونده های بزرگ مهمتر از این کوچک ها بودند فرصتی نبود که کارآگاه ها راه بیفتند و به سرقت های کوچک بپردازند. جالب اینجا بود که یک روز خبر دادند که دو تا جوان آمده اند دم در اداره آگاهی و می گویند ما سارق بانک هستیم و آمده ایم خودمان را معرفی کنیم. گفتیم بیارین شان بالا. وقتی آنها را آوردند خنده مان گرفت چون به تنها چیزی که شباهت نداشتند سارق، آن هم سارق بانک بود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

دعوی یک عاشق با رقیب عشقی یار فیک نارو زن بود. اما این فیلم ها آموزش می داد که چطور گریم کنی و چطور اسلحه ای را روبروی جواهر فروش خیابان فرح جنوبی بگیری و اگر اعتراضی کرد و خواست تو را بشناسد و نقاب از چهره ات بردارد با یک فشار ماشه سینه جواهر فروش بیچاره را سوراخ کنی. خلاصه از اوایل سال پنجاه اگر چه ظاهر مملکت آرام می نمود اما در باطن درهم برهم غریبی بود. مثلاً دانشجوی ایرانی که در آمریکا تحصیل کرده و بود و برای دیدار خانواده اش به تهران آمده بود در اطراف میدان شوش تهران به یک راننده خلافکار اعتراض می کند و شاگرد راننده با آچار فرانسه محکم می کوبد به سرش و جابجا پسرک دانشجو جان به جان آفرین تسلیم می کند. از این گونه حوادث هر روز پیش می آمد و کار به جائی کشیده بود که دو تا رفیق که بچه های ساکت و آرامی بودند و اهل سینما، تصمیم می گیرند که شبانه دیوار بانک صادرات محل شان را سوراخ کنند و با شکستن قفل بانک نقدینه را بردارند و از کشور فرار کنند. سرقت شبانه از بانک صادرات آسان تر از بانک های دیگر بود چرا که هیچگونه قوانین ایمنی را رعایت نمی



یک سینه سخن

مسعود سپند

هیچ جا ایرون نمیشه! هیچ جا تهرون نمیشه!

به انتقاد برخاسته و فریاد و فغانشان در آمده بود که بابا از این فیلم ها در نیابورید چرا که مردم ایران خیلی زود باورند و سینما شده معلمشان، ولی کار از این انتقاد گذشته بود.

فیلم های فارسی هر بدی که داشت در آخر کار حق به حق دار می رسید و آدم بد مثلاً تنبیه می شد. این بد نبودن ها را به این علت می گویم که وقتی بعد از فیلم های وسترن کم کم سر و کله فیلم های بزن بزن و بکوب بکوب از خارج وارد شد و قهرمانانی مثل بروس لی پیدا شد که با یک چرخش پا چهار پنج نفر را لت و پار می کرد و بیشتر جوان های آن زمان را وادار به رفتن به کلاس کاراته و دفاع شخصی کرد. البته بدآموزی جناب بروس لی بعضی اوقات کار دست جوان ها می داد. اگر یادتان باشد دو شاگرد خیاط خیابان لاله زار قیچی خیاط خانه را بدست گرفتند و یکی از آنها با یک حرکت کاراته ای قیچی به این بزرگی را تا دسته تو قلب دیگری فرو کرد و بعد هم گریه و شورابه که می خواستیم کاراته بازی کنیم. البته دزدی و سرقت مسلحانه از زمانی اوج گرفت که فیلم هائی نظیر بالاتر از خطر و جیمز باند و آدمکشی های خونردانه که قاتل مثل اینکه مگسی را می کشد و مگس بیچاره هم تلی روی زمین می افتاد شروع به نمایش گذاشته شدند. تازه سردمداران قوم و اداره نمایشات و وزارت فرهنگ و هنر فهمیدند که صد رحمت به کفن دزد اولی. فیلم های فارسی به آن صورت موضوع نداشت و بسیار ساده بود و بدآموزی اش در حدود

چندی پیش به مناسبت روز مادر برای سلام به مادر زخم به گورستان لوس گاتوس رفتم. چند قدم بالاتر از گور او قبر هنرمند معروف سینمای ایران رضاییک ایمانوردی با سنگی عمودی که عکس هایش را به صفحه سنگ جاسازی کرده بودند قرار داشت. دیدار چهره های گوناگون این مرد هزار چهره سینمای ایران خاطره ای را در ذهنم زنده کرد که می خواهم با هم آن را بخوانیم. اگر یادتان باشد نخستین فیلم های سینمایی ایران بیشتر از عشق و عاشقی و یا افسانه های تاریخی و جغرافیائی و گاهی نیز با نیشخند طنز و مسئله روز کشور حتی مسئله اعتیاد و حادثه های کوچک و بزرگ و شهری و دهاتی را در برداشت تا اینکه شروع کردند به فیلم های ترسناک ساختن و دلپره آور و در آن میان تلاش کردند که از تن و بدن زن نیز استفاده کرده و مردان ایرانی را به سوی سینماهای مهوشی سرازیر کنند و در آمدشان هم بد نبود. به اینگونه فیلم ها می گفتند فیلم فارسی، گاهی هم در سینما علم پزشکی رامسخره می کردند و گنج قارون را می ساختند و بسیار بودند کسانی که خودشان دکتر خودشان شدند و یک شبه ره یک ساله را رفتند، یعنی زودتر از موعد مقرر مُردند.

همچنین با ساختن فیلم قیصر نشان دادند که قانون در کشور یعنی هیچ، هر کس باید خودش قانون خودش را تصویب کند و به اجرا در بیاورد. به این فیلم ها می گفتند فیلم های بدآموز. کار به جائی رسیده بود که استادان دانشگاه نیز در کلاس درس

تسلیت

اندوه از دست دادن عزیزان چنان تلخ است که هیچ عبارتی را در این مقام یارای مرهم نهادن نیست. درگذشت دوست و همکار مهربان، مرحوم «حسین میرمبینی» رابه خانواده محترم و دوستان صمیمانه تسلیت می گوئیم. امید که روح آن مرحوم آرام، آسوده و خرسند در حریم امن الهی آرام گیرد.

افلیا پرویزاد و همکاران

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

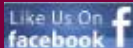


کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

زندگی جوانان در غزه

عرفان ثابتی

وقتی در بزرگراه ساحلی اسرائیل به سمت جنوب می‌روید تقریباً هیچ تابلوی راهنمایی و رانندگی‌ای نمی‌بینید که نشان دهد دارید به غزه نزدیک می‌شوید. در این باریکه کناره دریای مدیترانه دو میلیون نفر در حبس به سر می‌برند اما ممکن است رانندگان بی‌آن که متوجه شوند از کنار این شهر بگذرند.

معمولاً فقط دیپلمات‌ها، امدادگران و روزنامه‌نگاران به نوار غزه می‌روند، آخرین محل توقف آنها در اسرائیل پمپ بنزینی است که قهوه‌خانه آمریکایی‌اش پاتوق گردشگران دریای سرخ و مسافران روزانه‌ای است که در آن قهوه می‌نوشند و کرواسان شکلاتی می‌خورند. وقتی قهوه‌خانه را ترک می‌کنند و به طرف اتومبیل‌های خود می‌روند، می‌توانند تنها نشانه ضمنی وجود غزه را ببینند - گوی سفیدرنگی در جنوب آسمان، بالون نظارتی ثابتی که به ارتش اسرائیل اجازه می‌دهد تا به طور شبانه‌روزی از بالا این سرزمین محصور را زیر نظر داشته باشد. در جاده خلوتی از کنار چمن‌زارها می‌گذریم و به گذرگاه مرزی ارتص می‌رسیم که تنها گذرگاه زمینی موجود میان اسرائیل و غزه است و به یک ترمینال هوایی می‌تروک که شباهت دارد.

فقط دو باجه این ایستگاه باز است. پس از بازبینی گذرنامه با نرده گردونی در دیوار بتونی مواجه می‌شویم. پس از عبور از این نرده به پیاده‌رو ۹۰۰ متری محصور قدم می‌گذاریم که به غزه، یا به قول اهالی‌اش، بزرگ‌ترین زندان دنیا ختم می‌شود. حالا فلسطینی‌ها جای اسرائیلی‌ها را می‌گیرند. جاده‌های تازه آسفالت شده و علائم واضح سفید رنگ جای خود را به راه‌های ناهموار پر از شن و ماسه می‌دهند. دیگر خبری از اتومبیل‌های شیک نیست و درشکه‌های کوچک و گاری‌های چوبی‌ای را می‌بینیم که خرها آنها را این سو و آن سو می‌کشند. خالد النیرب، جوان ۲۲ ساله اهل غزه، این شهر را «قبرستان استعداد» می‌خواند. او به نسلی از اهالی غزه تعلق دارد که همه عمرشان را در این شهر محصور گذرانده‌اند و به زودی تحصیلات خود



را تمام می‌کنند. والدین‌شان زمانی را به یاد می‌آورند که هزاران فلسطینی در اسرائیل کار می‌کردند اما فقط تعداد بسیار کمی از هم‌نسلان خالد یک

اسرائیلی را از نزدیک دیده‌اند. سه جنگ مهم با اسرائیل، درگیری‌های مداوم میان اسرائیل و حاکمان غزه (حماس)، و کشمکش‌های داخلی میان گروه‌های مختلف فلسطینی به زندگی این نسل آسیب رسانده است. نیرب و هم‌سالانش در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که ۷۰ درصد از جوانانش بیکارند، نظام بهداشتی و درمانی‌اش از هم‌گسیخته است، مردم از دسترسی به آب آشامیدنی سالم محروم‌اند و با بی‌برقی مداوم مواجه‌اند.

اسرائیل و مصر، دیگر همسایه غزه، به «حصر» کمرشکن ادامه داده‌اند و از ورود کالا به این باریکه ۲۵ مایلی جلوگیری می‌کنند. اسرائیل، که در سال ۲۰۰۵ به اشغال غزه پایان داد، این محدودیت‌ها را ضامن امنیت خود می‌داند. اما سازمان ملل این حصر را نوعی «مجازات

دسته‌جمعی» خوانده است. همین وضعیت سبب شده که از حدود یک سال قبل هر جمعه هزاران نفر در مرز اسرائیل دست به تظاهرات بزنند و به سربازان اسرائیلی آن سوی مرز سنگ و مواد آتش‌زا پرتاب کنند. معترضان خواهان کاهش حصر و حق بازگشت فلسطینی‌ها به خانه‌های آباو اجدادی خود در اسرائیل هستند. ارتش اسرائیل با تیراندازی به معترضان بیش از ۶۰۰۰ نفر را زخمی و دست‌کم ۱۸۰ نفر را کشته است.

نیرب می‌فهمد که چرا مردم بی‌محابا خود را به خطر می‌اندازند. مثل اکثر ساکنان غزه او هم عضو خانواده پناهنده‌ای است که حول و حوش تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از خانه‌های خود گریختند یا بیرون رانده شدند. نیرب از نوجوانی شعر می‌سرود و به موسیقی رپ روی آورد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

IRA
CONSTRUCTION INC
NEX-GEN BUILDERS

(408) 809-0IRA(472)
iraconstructioninc.com

نقشه کشی ساختمان، اخذ جواز کار، ساختن ساختمان جدید، اضافه کردن اتاق، نوسازی، آشپزخانه و حمام

NEW CONSTRUCTION
HOME REMODELING
ADDITIONS
KITCHEN REMODELING
BATH REMODELING
OUTDOOR HARDSCAPE
POOLS & SPA



CSLB Lic# 1044142

و هنوز هم در بسیاری از سرزمین های جهان که شمار بی سوادان و کم سوادان بسیار زیاد است، روحانیان این کشورها یکدیگر را «علما» خطاب می کنند و علم و دانش واقعی را دین و مذهب می دانند. اما پیشرفت فکری- مغزی بشر، گسترش فرهنگ، دانش و علم ثابت کرده است که طبقه روحانی نه تنها طبقه برگزیده ای نیست بلکه آنچه را که «علم»، فرهنگ و آگاهی می خواند نه علم است، نه فرهنگ و نه آگاهی. ادعای رهبران و بزرگان دین ها و مذهب ها- به ویژه یهودیت، مسیحیت و اسلام- در مورد ارتباط با «عالم غیب» که اساس و پایه حکومت الهی به شمار می رود در دوران ما بی پایه و پوچ نامیده شده است. طبقه روحانی هیچ برتری و امتیازی بر سایر طبقات اجتماعی ندارد و نمی تواند حاکم جامعه باشد.

روحانیان صلاحیت حکومت ندارند

در دنیای پیچیده امروز و در تمدن کنونی با اجرای احکام و اصول دین و مذهب هرگز نمی توان جامعه را اداره کرد. دو دین بزرگ خاورمیانه ای - یهودیت و اسلام- در واقع دین های «قبیله ای» هستند و بنیادگذاران آنان نیز بیشتر به قوم، قبیله و سرزمین محدود خود نظر داشته اند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

طبقه روحانی، گروه بسیار کوچک از جامعه، بر تمامی جامعه هرگز نمی تواند نماینده حکومت مردم باشد. نظام دموکراسی از تکامل یا پیشرفت نظام های پادشاهی، «تئوکراسی» (حکومت خدایی)، امپراتوری و مانند آنها پدید آمده و یکی از جلوه های درخشان پیشرفت فکری و عقلی انسان به شمار می رود. بازگشت به حکومت دینی دلیل نمایان عقب ماندگی در مسیر تکامل فکری بشر و یکی از جلوه های پسروی فرهنگی بیش نیست.

در تمامی کشورهای جهان که کم یا بیش با توجه به اصول دموکراسی اداره می شوند لزوم جدایی حکومت و دین در عمل به اثبات رسیده و به اجرا درآمده است. طبقه روحانی با توجه به منافع ویژه خود هرگز به منافع تمامی مردم و کل جامعه علاقمند نیست و هرگز نمی تواند علاقه ای به حکومت اکثریت براساس رای مردم داشته باشد.

روحانیان «طبقه برگزیده» نیستند

در تمامی طول تاریخ و در فرهنگ های گوناگون جهان نگهبانان دین و مذهب که خود را طبقه روحانی نامیده اند بی هیچ پرده پوشی خود را برگزیده ترین طبقات جامعه خود می دانسته اند. تا چند قرن پیش چنین ادعایی در بیشتر کشورهای جهان با مخالفت جدی روبرو نشده بود



جدایی حکومت و دین

دکتر احمد ایرانی
بخش ششم

بسیار دارد. برای نمونه می توان به پیامدهای رسمی شدن دین زردشت در دوران ساسانیان و قدرت یافتن بزرگان این دین اشاره کرد. در دوران صفویان نیز با رسمی شدن مذهب شیعه طبقه روحانی بر حکومت و دولت چیره شد و این دوران را به یکی از خفت بارترین و سیاهترین دوارن های تاریخ کشور ما تبدیل کرد. مردن ایران بیش از چهل سال است که شاهد پیامدهای گریزناپذیر حکومت دین و مذهب هستند. این نمونه زنده در دوران زندگی ما به شیوه ای درخشان و کوبنده ثابت کرده است که حکومت و دین در جامعه باید از یکدیگر جدا باشند. در اینجا به پاره ای از دلیل مربوط به لوزم جدای اشاره می شود.

دموکراسی و حکومت دین آمیزش نپذیرند
اگر به یکی از تعریف های (دموکراسی) توجه کنیم و آن را (حکومت اکثریت مردم با محفوظ داشتن حقوق اقلیت) بدانیم به روشنی پی می بریم که حکومت

لزوم جدایی حکومت و دین در ایران
دلایل لزوم جدایی حکومت و دین از یکدیگر در ایران بسیار زیاد است. ارزشیابی رویدادها و جنبش های بزرگ تاریخی چه در جهان و چه در ایران با روشنی تمام نشان می دهد دستگاه حکومت و سازمان دین دو نهاد جداگانه هستند و پیوند این دو نهاد با یکدیگر همیشه با برخوردهای خونین در درون یک جامعه یا در بین ملت ها همراه بوده است. هم بستگی این دو نهاد اجتماعی همیشه با منافع توده های مردم به سختی برخورد داشته و آثار بسیار زیان باری برای اکثریت مردم به بار آورده است. در دوران هایی از تاریخ کشور ما که طبقه روحانی در جامعه بسیار نیرومند بوده یا به طور کامل حکومت و دولت را در اختیار داشته است مردم میهن ما با بدترین و دردناک ترین بی عدالتی ها روبرو شده اند. تاریخ ایران از حکومت دین و مذهب و آثار هراسناک آن نمونه های

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تارا جگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

**تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!**

**WE BUY
GOLD**

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**





«فر» یا «فرّه» در باور ایرانی (بخش آخر)

از جیحون در سر می افتد، گیو او را می گوید که تو به راحتی از این رود خروشان می گذری و فرّه ایزدی که همراه تست ترا از هر آسیبی در امان می دارد و اگر در گذر از این رود من یا مادر تو غرقه گردیم هراسی به دل راه مده که تو پناه ایرانیانی و راه خویش را برای رسیدن به ایران زمین ادامه ده.

اگر من شوم غرقه گر مادرت
گرانی نباید که گیرد سرت
بهانه تو بودی مرا در جهان
که بیکار بُد تحت شاهنشهان

به بد آب را کی بود بر تو راه
که با فرّ و برزی و زیبای گاه
پس این چنین بود که خسرو سوار بر
اسب پای بر جیحون نهاد و از پس او
فرنگیس و گیو نیز بر آب زدند و از
جیحون به سلامت گذر کردند. سخن

در گفتار با سخن در مورد فرّ به درازا کشیده است و شاید یکی از علل آن وجود فرّ به گونه های مختلف در شئون مختلف زیست و زندگی است. فرّ همه جا وجود دارد ولی فرّه ها باهم متفاوت هستند پس مجال سخن در این مورد بسیار است ولی من می اندیشم که از پُرگویی در این گفتار بپرهیزم و گفتگو در مورد فرّ را در این گفتار به پایان برم.

سخن از فرّه ایزدی و رایب بخردی در وجود کیخسرو بود. چون گیو برای بازگرداندن کیخسرو به توران زمین می رود و بالاخره پس از جست و جوی بسیار او را می یابد، خسرو و فرنگیس مادر او به همراه گیو تصمیم به آمدن به ایران می گیرند و چون به جیحون می رسند و خسرو را هراس گذشتن

در مورد چگونگی بر تخت نشستن کیخسرو و زیاد است که در حوصله این مقوله ننگند. همین بس که بالاخره کاووس کیخسرو را بر تخت نشاند و خسرو شصت سال سلطنت کرد و پس از حوادث بسیار در دوران سلطنتش در موقع بدروید با ایرانیان راه خویش می گیرد، فرّه را با خود می برد و در برف ناپدید می شود و هیچگاه آشکار نشد که کیخسرو به کجا پیوست. در واپسین دم ایرانیان را می گوید:

هر آن کس که دارد فرّ و نژاد
به داد خداوند باشیاد
گشتاسب پادشاه دارای فرّ کیانی بود
که از راه تخمه و نژاد به او رسیده بود
چو گشتاسب را داد لهراسب تخت

فرود آمد از تخت و بر بست رخت
به بلخ گزین شد بر آن نوبهار
که یزدان پرستان بدان روزگار
نیایش همی کرد خورشید را
چنان چون که بُد راه جمشید را
چو گشتاسب بر شد به تخت پدر
که هم فرّ او داشت و بخت پدر
به سر بر نهاد آن پدر داده تاج

که زیننده باشد بر آزاده تاج
گشتاسب فر کیانی داشت و پس از آن
با پذیرش دین زرتشت فرّه ایزدی نیز
بر او فرود آمد. چون گشتاسب بر تخت

نشست:

همه سوی شاه زمین آمدند
ببستند کشتی به دین آمدند
پدید آمد آن فرّه ایزدی
برفت از دل بدسگالان بدی
پُر از نور ایزد بُد دخمه ها
وز آلودگی پاک شد تخمه ها
زرتشت گشتاسب را به دین بهی دعوت
کرد و همسر گشتاسب نخستین کسی
بود که دین زرتشتی را پذیرفت و پس از
آن پسران سرزمین به این دین گرویدند
و کشتی بستند (کشتی کمربندی که
طبق آیین زرتشتی پس از پذیرش دین
زرتشت بر می بندند).

اسفندیار فرزند گشتاسب فر کیانی را
از پدر خویش گشتاسب دارد. گشتاسب
قصد دارد که فرزند را به نبرد با رستم
تهدمت برانگیزد. پسر سرباز می زند. او
را می گوید که:

بدو گفت شاهان انوشه بُدی
تویی بر زمین فرّه ایزدی
گشتاسب رفتن او را اصرار می ورزد.
اسفندیار چون به زاولستان می رسد،
رستم از جنگ با او سرباز می زند.
رستم اسفندیار را شاهزاده ایرانی می
داند و با خویش پیمان دارد که تاج و
تخت شاهان ایران زمین را نگاهبان
باشد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ♦ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ♦ گرفتن *Employer Identification Number*
- ♦ ثبت *Fictitious Business Name*
- ♦ تشکیل شرکت ها (*Incorporation, LLC, DBA*)
- ♦ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ♦ طلاق در آمریکا
- ♦ تعویض نام

- ♦ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ♦ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ♦ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ♦ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ♦ سوشیال سکيوریتی
- ♦ مدیکر و مدیکال
- ♦ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ♦ Toll Free: (888) 350-9060 ♦ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های ژوئن - جولای ۲۰۱۹

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc

Eid al-Fitr Mubarak
Eid al-Fitr Prayer at ICCNC

Program: Special Takbeers for Eid, Prayers, Khatma, Communal Breakfast and Celebration
Wednesday, 3 June 2019 8:00 A.M.

با عزیزی نورنگ با طعم‌های تازه و شیرین از زمین خود صبحه فطر بخورید. روز عید در کنار اعضای و دوستان خود صبحانه بخورید.
چهارشنبه ۳ ژوئن ۲۰۱۹ ساعت ۸ صبح
برای اطلاعات بیشتر: روز عید فطر، نماز، خطبه و نوبت

Parking is available 8-11 a.m. at Sunish Rise Parking 1388 Placenta St, Oakland.
نوبت: نماز در دو نوبت ۸ و ۳:۳۰ صبح برپا خواهد بود.

مراسم نماز عید فطر

چهارشنبه ۵ ژوئن ۲۰۱۹، ساعت ۸ صبح

برنامه شامل تکبیرات روز عید فطر، نماز، خطبه، صرف صبحانه و شیرینی
نماز در دو نوبت ۸ و ۹:۳۰ برگزار می‌شود

مركز اسلامی شمال کالیفرنیا (ICNC) برگزار می‌کند:
سلسله سخنرانی‌های
مهندس عبدالعلی بازرگان

Lecture Series with
Abdolali Bazargan

January 15, 2019
8:00 AM
ساعت ۱۰ تا ۱۲:۳۰ صبح ۹ صبحانه خفیه
Light dinner will be served

سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان

شنبه ۱۵ ژوئن، ساعت ۶ عصر

درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش

۱- شرح «کیمیای سعادت غزالی» شنبه ۱۳ ژوئن و ۱۳ جولای ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز.

۲- «انجیل و قرآن» جمعه ۲۸ ژوئن و ۱۹ جولای، ساعت ۷:۳۰ عصر از سوی بنیاد توحید.

۳- «دین و قدرت» یکشنبه‌ها ۲ و ۳۰ ژوئن و ۱۴ و ۲۸ جولای ساعت ۶ عصر در Campbell.

۴- درس‌گفتار «شرح دفتر نخست مثنوی» یکشنبه ۲۱ جولای،

ساعت ۶ عصر در Campbell Community Center Room Q84



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم

Islamic Services Offered by ICCNC



Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other Locations. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran (IRI) in Washington D.C.



Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only. ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada" and accepting become muslims. ICCNC issues a certificate for this process.



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections in Hayward and Los Gatos, cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc

بودن خانه نشین شده است از سکوت و از اینکه کسی سراغی از او نمی گیرد، خسته شده و لب به شکایت گشوده است. او که همیشه با یک بغل پوشه و پرونده در راهروهای فدراسیون و یا آسانسور، غافل گیر خبرنگاران می شد و با لبخند زیبایش سعی بر آن داشت که همه را در بیل کند، حالا که دیگر حرفی برای گفتن ندارد، لب به سخن باز می کند. او از سال های وجدان دینی و حرفه ای حرف می زند، از فرهنگ فوتبال، اقتصاد و سیاست و از بازداشت شدنش می گوید و از اینکه تنها بوده و هیچکس کمکش نمی کرده است. او از سال های بی پولی و پا در گل و خون حرف می زند. او می گوید هر باخت تیم ملی با قلعه نوعی، علی دائی و قطبی او را معذب می کرده است تا کیروش از راه رسیده است. باید پرسید آیا:

خاموشی

آغاز سالهای فراموشی است

و زخم های کهنه تبعیدی

در کوچه های جوانی

در خاطرات پریشانی است.

بدبختی آمدن و رفتن این آدم ها نیست و روشن نبودن فهم ها و پراکنده بودن اندیشه هاست، برای کاری که نمی دانند و وقتی یادگرفتن باید میز قدرت را ترک کنند. و در این میان این ورزش است که آسیب می بیند. آیا ورزش می تواند به متحد ساختن یک ملت کمک کند! سزار منوتی مربی بزرگ آرژانتینی که با این تیم در ۱۹۸۷ قهرمان جام جهانی شد، می گوید که در ادبیات و هنر دو نوع ملیت را تشخیص می دهند، یکی آنکه برای زیبایی ارزش قایل است و دیگری آنکه زیبایی را نابود می کند. و ما در طی این سالها همه چیز را نابود کرده ایم. باید پرسید در این سال های آقای کفاشیان چه کرده ایم؟ برای این سونو یکی از مربیان بزرگ انگلیسی است، او برای مدتی برای مربیگری تیم PSV در هلند پیوست. وقتی او از این تیم رفت، از دستیارش پرسیدند: «از او چه آموختی؟» گفت: «راینسون آدم بسیار خوبی بود. تنها چیزی که از او آموختم زبان انگلیسی بود.» آیا هیچ خبرنگار، روزنامه نویس و یا برنامه گزار تلویزیونی از آقای مارکار آفاجانیان که هشت سال دستیار کیروش بود، پرسیدند که از کیروش چه آموخته است؟! هشت سال مدت کمی نیست! مطمئنم که در طی این سال ها آقای کفاشیان یک بار هم از مارکار نپرسید که چه یاد گرفت! این تاریخ فوتبال ما است که قضاوت خواهد کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

مثل نشستن رو صندلی الکتریکی است، اگر به خارج پرتاب شوی به این زودی ها برخواهی گشت. خشم استقلاللی ها از این است که احتمالاً پرسپولیس برای سومین سال متوالی قهرمان می شود و صحبت های قدیمی های استقلال وضع را وخیم تر می کند. در برنامه های فوتبالی که برای پر کردن جای آقای فردوسی پور در همه جا جاری است، کارشناسان مثل همیشه از این و آن صحبت می کنند و مثل همیشه اشتباه می کنند. بازار فحاشان را گرم کردن و در بی شرمی از یکدیگر سبقت گرفتن کار چندان سختی نیست. آنها به دلیل اینکه روزی برای این تیم ها زیر توپ زده اند و به دلیل شناخته شدنشان، استدلال راهی در اندیشه شان ندارد. توطئه برای بدنام کردن دیگران تلاشی بی ثمر و عبث می باشد. در این خاک نفرین شده امید سبز نمی شود بنابراین کوتاه سخن خراب ترش نکنیم، اگر نمی توانیم باری از روی دوش آن برداریم. از نلسون ماندلا بیاموزیم که می گوید:

امواج زندگی را بپذیر

حتی اگر گاهی

تورا به عمق دریا می برد

آن ماهی آسوده

که بر سطح دریا می بینی

مرده است.

آیا مجیدی بروی نیمکت داغ استقلال نشسته سوخت؟ آیا او قامت استقلال را بعد از رفتن شفر کوتاه تر کرد؟ بدون تردید مشکل ما مشکل همه کشورهای جهان سومی است، عدم مدیریت، عدم آگاهی و خودخواهی. همیشه چیزی را باید تشویق کرد که درست است. باید بدنبال حقیقت دوید و با دروغ گوها جنگید. در بازارچه زندگی چه آدم هایی که فقط در ضیافت موفقیت، سینه سپر می کنند و در زمان باختن همه را مقصر قلمداد می کنند، از داور، تیر دروازه و زمین و زمان، بسیاری از این آدم ها قیل از اینکه فوتبال به آنها نیاز داشته باشد آنها به فوتبال نیاز دارند تا صاحب درآمدی باشند. آن چیزی که یک مربی را از دیگران متمایز می کند شخصیت و کار اوست و روش برخوردش با بازیکنان است. او نیامده همه را قلع و قمع کند. با کارت قرمز گرفتن و داور را مقصر قلمداد کردن یک گل بهار نمی شود. برای ساختن باید صبر و حوصله داشت. وقتی بازیکنی روز بدی دارد یا غیبت می کند نباید یقه او را گرفت. همه اندیشه های بزرگ را در یک سطر بیان کردن کار ساده ای نیست. و اما آقای کفاشیان که به دلیل دو شغله



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

دفاع کرده و مدیر تازه از راه رسیده دوست ندارد که این را بشنود و علی دائی را اخراج می کند. آقای شفر هم که کنار گذاشته می شود و جای خود را به مجیدی می دهد. مجیدی از راه نرسیده گرد و خاک می کند. او یک نفر را اخراج می کند، گادی منشا را از تیم کنار می گذارد و رحمتی را جریمه می کند. او زیاد حرف می زند و می گوید پیراهن استقلال به تن بعضی ها گشاد است. اینجا جای تنبل ها و پرروها نیست و آنهایی که کم کاری کنند، جریمه می شوند. او در اولین بازی استقلال خارج از خانه کارت قرمز می گیرد، به همه پرخاش می کند و به عباس عراقچی، سیاست مداری که طرفدار تیم پرسپولیس است، می گوید، «شما می خواهید پرسپولیس قهرمان شود و گل سالم ما را رد می کنید.» آقای مجیدی اگر می خواهی مربی شوی چشم و گوشت را باز کن و دهانت را ببند. هرکس می تواند هر تیمی را که دوست دارد تشویق کند. آقای رئیس جمهور فرانسه در بسیاری از مسابقات پیراهن المپیک ماریس را به تن می کند. منصوریان را بیاد بیاور که چقدر حرف زد، اما از نتایج خبری نبود تا آقای شفر آمد. گرچه او هم شارلاتانی با شال آبی بود، که پول خوبی گرفت و به ریش همه خندید و رفت، اما وقتی رفت گفت: «بزرگترین اشتباه من آوردن مجیدی به عنوان دستیار بود. او از روز اول زیر پای مرا خالی کرد.» کسی باید از آقای مجیدی پرسد چرا؟ امیدوارم آقای مجیدی دریابد نشستن روی این صندلی،

در ورزش ما و در صفحات فوتبال، اوراقی بنام آقای علی دائی نوشته شده است. او زودتر از آنکه لیگ به پایان برسد به مرخصی فرستاده شد. درست مثل آقای شفر در تیم استقلال. شفر بعد از باخت استقلال به پدیده کنار گذاشته شد و در میان ناباوری علی دائی به خاطر گفتن واقعیت، چرا که او معرفت اخلاقی را رعایت کرده بود، گفت که بازیکنانش پولشان را نگرفته اند. گرفتاری های شغلی را در یک باخت اخلاقی می توان تجربه و تحلیل کرد. فوتبال یک بازی دسته جمعی است، یک علم نیست. اما علوم دیگر مانند مدیریت، تجزیه و تحلیل آماری، تغذیه، روان شناسی، آمادگی جسمانی می توانند مدد کار یک مربی باشند. در یک تیم همواره برقراری انضباط تیمی، برقراری ارتباط ذهنی و روحی، از طرق گوناگون و جنگیدن با مشکلات برای برطرف کردن آنها شکل می گیرند. از مشغله های فکری و درگیری های شغلی یک مربی داشتن ارتباطی سالم و احترام آمیز دو طرفه خواهد بود. وقتی در جمع بازیکنان سوال هایتان را مطرح می کنید، جوان ترها مدنظر هستند، نه بازیکن مسنی که سال ها و سال ها با این سوالات از سوی مربیان متفاوت روبرو بوده است. یک مربی از آدم هایی که در اطراف او هستند هر روز چیزهای تازه تری یاد می گیرد.

علی دائی که نام خود را در فدراسیون جهانی فوتبال به ثبت رسانده است، جرمش این است که از بازیکنان تیمش

دفتر خدمات بین المللی

قبول و کالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

امور مربوط به Social Servies در آمریکا

Office of International Services

(408)909-9060





خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

پا در کفش بزرگان

مبدأ و یا مقصد، شام یا صبحانه و یا نهار است، به هر حال نوش جان می کنی و بعد هم با قرص و یا بدون قرص خواب چهار یا پنج ساعتی هم عمودی، به شکل هندل ماشین های قدیمی به خواب می روی، ولی باز تا مقصد، ساعت ها وقت اضافه چه کنم داری که انسان را کلافه می کند. در بین ۵۰۰ مسافر غریبه هم دستت به هیچ عرب و عجمی بند نمی شود که دو کلمه به زبانی که به آن فکر می کنی صحبت کرده و یک جوری سر بلاتکلیفی را کلاهی بگذاری!

در این مواقع است که افکار منفی مورچه وار یکی یکی به مغز می آیند و مثل رانندگان تنهای اتومبیل در جاده های لس آنجلس به علت بُعد مسافت، یواش یواش شروع می کنی ابرو درهم کشیدن، با خودت بلند حرف زدن و چرتکه ضرر و

قبلا از «سعدی» خوانان و «حافظ» شناسان و ادیبان محترم تقاضا می کنم، این اظهار لحنیه ها را عارضه اکسیژن مصنوعی در ارتفاعات بالا، کمی بی خوابی و مقداری هم اصفهانی بودن بنده تلقی نموده و در لوح محفوظ شان ثبت نفرمایند...!

امان از بی کاری آنهم در ارتفاع ۴۲ هزار پا، نوک آسمان... وقتی مسافرت دور پروازی به آن طرف کره زمین داری، بالطبع این بار، بار سفر را با چند کتاب قطور و جزوه سربار خود و بارها کرده و به سلامتی راهی می شوی. در طول سفر دو یا سه فیلم سینمایی می بینی، حدود پنجاه، شصت صفحه کتاب و جزوه می خوانی و از لحاظ غذا هم که در لامکان آسمان با تغییر ساعات، آن هم با سرعت نهد صد کیلومتر در ساعت که نمی دانی آنچه جلوی آدم می گذارند، نسبت به

زبان زندگی را انداختن، که این حرکات به علت کثرت اتفاق، ناظرین آن را حمل بر تنهایی و گرفتاری های روزمره می کنند. بگذریم و از مطلب دور نمانیم، بله... برای چند ساعت بلاتکلیفی به سراغ جزوه ای رفتم که نویسنده اش در مورد «کفر بگو و دروغ نگو...» شرح و بسطی می داد و طبق معمول از بزرگان ادب «حافظ» و «سعدی»، «ملک الشعراى بهار» و دیگران شاهدهی می آورد. وقتی چشمم به شعر زیبای «سعدی» افتاد که:

گر راست سخن گوئی و در بند بمانی

زان به، که دروغت دهد از بند رهایی

یکه از جا در رفتم که ای بزرگوار ضرب المثل مشهور «دروغ مصلحت آمیز به، ز راست فتنه انگیز...» چه می شود؟! و خلاصه نوک تیشه مچ گیری بند شده بود... «سعدی» نازنین خودت راجع به اثرات تعلیم و تربیت فرموده ای:

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی امت گرفت و مردم شد...

ولی حیثیت سگ بینو را چرا زیر و رو کرده ای که:

سگ به دریای هفت گانه بشوی

چون که تر شد پلیدتر باشد

یا...

خر عیسی گرش به مکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد...!!

اولا که همه حیوانات هم در برگشت ها همان جای خواهند بود و دوما جای بزرگواران غزلسرا در این دنیای فانی خالیست که ببینند امروزه همین سگ پلید چه منزلت و ارزشی برای خانواده ها و زیر آوار رفتگان زلزله و جستجوگران پلیس و راهنمای روشن دلان و غیره دارد! در جایی فرموده ای:

گلی خوشبوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی به دستم

تا آنجایی که مدتی با گل می نشیند و می گوید:

کمال همنشین در من اثر کرد

وگر نه من همان خاکم که هستم

بسیار خوب، ولی با این غزل که کاملا منکر تعلیم و تربیت شده ای چه بکنیم...!

درختی که تلخ است وی را، سرشت

گرش بر نشانی به باغ بهشت

تا برسد!

اگر شهید و انگبین هم پای درخت بدهیم

سرنجام گوهر به بار آورد

نه والله... همان میوه تلخ بار آورد...!

که البته دوستم می گفت: «مبادا، مبادا شهید و شیرینی پای گیاه بریزی که آنا خشک می شود!»

دنباله مطلب در صفحه ۵۷



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما

کارت سبز، ویزای نامزدی

امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

تشکیل شرکت ها

تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

(408)554-1318

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

هم چنان سر درگم باقی بماند، مسئله ای برای سازندگان فیلم نیست. بطور مثال، در هیچ یک از آپارتمان ها تلفن، رادیو و یا تلویزیون نیست تا با خارج تماس گرفت یا از جریانات در حال تکوین خبردار شد. ب اوجود اینکه شخصیت فیلم در صحنه ای دو تلفن موبیل میان لباس های ساکنان

در واقع از اینجا تا انتهای فیلم همین یک کاراکتر نقش اصلی را دارد و بعد از دو سوم فیلم «گلشیفته فراهانی» که او نیز توانسته با پنهان شدن، جانش را نجات بدهد، به او می پیوندند ولی داستان سرنوشت غیرقابل پیش بینی برای هر دو شخصیت فیلم در نظر دارد.

ساختمان پیدا می کند، اما نمی کوشد به جایی زنگ بزند. در واقع او در هیچ زمانی سعی نمی کند ببیند در بیرون ساختمان، بجز خیابان مقابل، چه می گذرد. آن چه بیننده را راغب به تماشای فیلم می کند صرفا حس کنجکاوی است که ببیند آخر چه می شود. شخصیت فیلم را می بینیم که در هر صحنه پیراهن یا لباسی تازه



صحنه ای از فیلم «شب دنیا را بلعید»

بر تن دارد، حتی بعد از نیمی از فیلم، با اصلاح سر جدیدی از او مواجه می شویم. ضمنا او با رفتن به تک تک آپارتمان ها برای یافتن غذا و اینکه آیا در آنها کسی یافت می شود، در واقع به زندگی و حریم خصوصی افراد نیز وارد می شود، و سایل شخصی شان را باز می کند، به درون کسوی آنها سرک می کشد... و از این طریق او نیز به یک مهاجم کامل تبدیل می شود.

ایده و تم فیلم از جهاتی متفاوت و تازه است. هرچند پس زمینه فیلم های «زامبی» را تعقیب می کند، اما نظیر اکثر و شاید تمامی این نوع سبک فیلم، پرسش های بی پاسخ بسیاری را مطرح می کند که نه پاسخی برای آنها دارد و نه اصولا اهمیتی به آن می دهد. آنچه مدنظر و یا ذهنیت فیلمنامه نویس و سازندگان فیلم است، بدون هیچ دلیل و برهانی عرضه می کند و تماشاگر چه بخواهد یا

دنیای سینما

سعید شفا



یک مسجد در ملبورن استرالیاست و می خواهد پسر ارشدش (علی) دکتر شود. علی در عین حال که می کوشد آرزوی پدرش را جامه عمل بپوشاند، اما در حال و هوای دیگریست و می خواهد با هنر (موسیقی و بازیگری) زندگیش را سپری کند. در ضمن، به رسم شرقی ها، خانواده او و خانواده دیگری که دختری دم بخت دارند، این دو را برای یکدیگر نامزد می کنند بی آنکه بدانند علی به دختر دیگری علاقمند است.

فیلم باتوجه به اینکه کلا در استرالیا اتفاق می افتد، اما در مجموع از فضای کوچک جامعه عراقی های این کشور فراتر نمی رود و لزومی هم برای آن نیست. فیلم را یک کارگردان استرالیایی (جفری واکر) کارگردانی کرده و توانسته با وجود نامانوس بودن سوژه و



صحنه ای از فیلم «ازدواج علی»

فیلمنامه (لااقل برای یک خارجی)، آن را به خاطر فیلمنامه محکم «اوساما» درک کند و آنچه مدنظر داستان است را به فیلمی شیرین و دیدنی تبدیل کند.

شب دنیا را می بلعد

آخرین فیلم «گلشیفته فراهانی» که نقش کوتاهی هم در فیلم دارد و یکی از دو بازیگر فیلم است «شب دنیا را می بلعد» نام دارد که فیلمی است ترسناک از سینمای فرانسه که کمتر به این نوع ژانر توجه داشته، آن هم به زبان انگلیسی. فیلم را «دامنیک روشه» کارگردانی کرده که فیلم نخست اوست.

فیلم داستان مرد جوانی است که به آپارتمان دوست دختر سابقش می رود تا وسایلش را پس بگیرد. دختر که در آپارتمانش پارتی دارد او را به اتاقی که وسایل او را در آن جمع آوری کرده راهنمایی می کند و به پارتی خود باز می گردد. مرد جوان پس از مدت کوتاهی به خواب می رود و وقتی بیدار می شود متوجه می شود «زامبی ها» (آدمخوارها، مردگانی که دوباره به دنیا باز می گردند) همه جا را تصاحب کرده و او می کوشد از این لحظه به بعد جانش را نجات بدهد.

فیلم «ازدواج علی» که در قم سکونت گزیدند و «اوساما» در همین شهر متولد شد. اما باز نظیر خیلی از پناهندگان، این کوچ ادامه پیدا کرد و خانواده «سامی» به استرالیا مهاجرت کردند و «اوساما» به هنر روی آورد، کتاب نوشت، بازیگر تئاتر و سینما شد و بعد داستان زندگیش را به فیلمنامه درآورد و محصول آن فیلمی شد که «ازدواج علی» نام دارد، فیلمی رمانتیک و پرطنز.

وجه تمایز این فیلم با فیلم های سازندگان مهاجر دیگر که به سختی ها و مشکلات مهاجرت و خوگرفتن با فرهنگ و زبان در یک کشور غریبه می پردازند در این است که تمامی این موضوعات را در قالب طنز با چاشنی یک عشق ممنوعه که در فرهنگ شرقی ها مرسوم است و معمولا همسر فرزندان را بزرگسالان انتخاب می کنند، درهم می آمیزد و فیلمی مفرح و تماشایی عرضه می کند.

این در واقع یک فیلم اتوبیوگرافی فیلمنامه نویس «اوساما سامی» که نقش اصلی (علی) را هم بازی می کند، هست. فیلم از ایران شروع می شود، در همان قم، و داستان یک خانواده عراقی است که پدر، ملای

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

جمال و کمال بنشینم اینجا و این خانم، مفسر سیاسی بشود.»
روز بعد، به سوی دفتر یکی از پر بیننده ترین تلویزیون های ایرانی راه افتادم. ماشینم را پارک کردم و به سوی شماره محلی که در دست داشتم رفتم. آنچه که می دیدم با تصویری که در تصورم بود، جور در نمی آمد. با این حال، به خودم جرات دادم. سنگی از کف کوچه برداشتم و به در گاراژ کوبیدم. بعد از چند ثانیه در گاراژ بالا رفت و من با تعجب مرد مسنی را دیدم با موها و سبیل نازنجی که کت و پیراهن به تن داشت و کراوات شیکی زده بود با شلوار پیژاما. از بس که هول شده بودم، سلام کردم.

مرد با دم پای گشادی لخ لخ کنان به طرف من آمد. وسط گاراژ یک میز بزرگ که روی آن یک گلدان گل و یک ظرف میوه قرار داشت به چشم می خورد. روی دیوار پشت میز یک پرچم ایران، به عرض تمام گاراژ به دیوار کوبیده بودند. آقا نگاهی به سرتاپای من انداخت و پرسید: «چکار دارید؟» گفتم: «آمده ام جای آن خانم مفسر سیاسی را بگیرم.»

خنده تمسخرآمیزی کرد و گفت: «به نظرم شما از خانه خاله تان قهر کرده اید.» با هیجان گفتم: «بله، ولی شما از کجا فهمیده اید؟» دنباله مطلب در صفحه ۵۵

مرتبه هم این مقاله را طوری عوض کردم که انگار نویسنده علیه انقلاب اسلامی مقاله ای نوشته است. مقاله را همان روز برای یکی از روزنامه ها که کر و فر دارد، فرستادم. یک هفته ای هر روز آن روزنامه را می خریدم تا بالاخره یک روز بعد از باز کردن روزنامه، چشمم به اسمم افتاد. مقاله با تیتراژ بزرگ و در جای چشمگیری چاپ شده بود و سردبیر از نویسنده چه تعریف ها که نکرده بود.

عصر همان روز، به یک میهمانی عصرانه دعوت داشتیم. هنگام ورود، خانم ها کج کج مثل شتری که به نعلبندش نگاه می کند، نگاهم می کردند و آقایان با تحسین دستم را می فشردند.

فردای آن روز، بعد از شام روی مبل لم داده بودم و مشغول تماشای برنامه سیاسی یک کانال ایرانی بودم. خانمی با لب هایی که با تزریق چربی باسنش، قلمبه و گرد و قلوه ای شده بود، مشغول تفسیر سیاسی روز از دیدگاه یک گروه افراطی بود.

چند دقیقه ای به او خیره شدم و ناگهان از جا پریدم و گفتم: «Wait a minute» شوهرم گفت: «چرا انگلیسی بلغور می کنی؟» گفتم: «دیگر نمی توانم تحمل کنم.» پرسید: «چی را نمیتونی تحمل کنی؟» گفتم: «این که من با این



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهر خند

عترت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

بانوی اول تلویزیون

من جر و من من جری کرد که نگو و نپرس و بالاخره آنقدر کلفت بارم کرد که من شام نخورده از خانه خاله قهر کردم و برگشتم خانه و از فرط عصبانیت قلم و کاغذ به دست گرفتم و مشغول نوشتن شدم. ولی هرچه سعی کردم، دیدم این کار، کار من نیست. ناچار به زیرزمین خانه رفتم. مقدار زیادی روزنامه و مجلات قدیمی پیش از انقلاب از قبیل زن روز، سپید و سیاه و تهران مصور روی هم تلنبار شده بود. در میان آنها، مقاله ای به قلم یکی از نویسندگان، راجع به اثرات انقلاب سفید توجهم را جلب کرد. با خوشحالی مجله را برداشتم، پشت میزم نشستم، چند جای مقاله را بکلی عوض کردم. آخر من در این کار، ید طولانی دارم. زمانی هم که در مدرسه انشاء می نوشتم، با همین حقه، بالاترین نمره ها را از معلم می گرفتم. این

در حالی که مشغول هم زدن آش شله قلمکار مطابق نسخه صد ساله فامیلی بودم چشمم به چند روزنامه فارسی زبان شهرمان افتاد که روی پیشخوان آشپزخانه ول بود. از دیدن امضا و القاب نویسندگان بالای مقاله ها تنم به گزگز افتاد. با خود فکر کردم مگر من از این خانم ها و آقایون چی کم دارم؛ چرا من مقاله نویس نباشم، چرا در همه مجالس صحبت من به میان نیاد، چرا چشم فخری و پوری را از حرص کور نکنم؟

همان روز آش را برای همسایه های زبان نفهم دور و بر خانه بردم و آنها اصلا نفهمیدند که این پیش غذاست یا دسر؟! پختن این آش شله قلمکار تخصص واقعی من است و خاله حسودم هفته پیش بخاطر این که در میهمانی خانه اش جلو چشم همه دوازده مورد اشتباهش را درباره آش شله قلمکاری که پخته بود برشمرده بودم، با



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell: (408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی، ترکی و روسی زبان از دفتر خدمات بین المللی



Chimnaz Shahbazzade
Immigration Consultant



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa



By Appointment Only

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

منطقه فضول آباد

دیوار حاشا بلند

این حرفا درست نیست:

- ❖ کی به شما گفته عروس ما این شوهر دومشه؟
- ❖ کی گفته برادر من داره زنشو طلاق میده؟
- ❖ کی گفته پسر برادر من که حالش خوب نیست سرطان داره؟
- ❖ کی گفته داماد ما اولش بز می چراند؟
- ❖ کی به شما گفته ما بچه دار نمیشیم و من مقصرم؟
- ❖ کی گفته ما ماهی بیست هزار دلار می گیریم؟
- ❖ کی گفته من دانشگاه نرفتم و مدرک فوق دیپلم دارم؟
- ❖ کی گفته خواهر دامادم قبلا رقا صه کاباره بود؟
- ❖ کی به شما گفته من تا حالا سه تا زن گرفتم؟

وقتی همه این اعترافات را شنیدن میگویند ما شنیدیم. بعضی از آنها که زرنگترند میگویند ما شنیدیم اما باور نکردیم. می پرسند که بسیار خوب، شما شنیدید اما از کی شنیدید؟ معمولا برای اینکه کار به جاهای باریک نکشه طفره میرن و نمی گن از کی شنیدید. معترضین هم وقتی کار به اینجاها بکشد میگویند از کسی شنیدید این حرفا های خودتونه.

اینجاست که اختلاف به اوج می رسد. خدا کنه به درگیری فیزیکی نکشه و فقط باهم قهر کنند و جدایی بوجود بیاید. گرچه جدایی هم کار خوبی نیست و ضرر داره.

همه عدم کنجکاو و تمایل به ندانستن رازی دارد و حقیقتی که من هنوز آن را از نظر من سخت انتقاد پذیر و یک فاجعه کشف نکرده ام یا نخواسته اند برملا است. شاید این همه بی اعتنائی به دانستن گردد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

مشقی تازه
در روزهای غربتحسینعلی مکوندی
فریمان- کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



شوق دانستن در همه نیست

حوضچه و تندیس آن پیرمرد برهنه در ایران بود از محلات روزگار بود که کسی حکایت آن را نداند و یا نشنیده باشد. بنظر می رسد این کنجکاو ذاتی درما هست و خوشمان نمی آید از چیزی که هر روز می بینیم بی خبر باشیم. اینجا چنین گرایش و شوق برای دانستن در همه نیست و این عادت، اگر درست دریافته باشم، به آگاهی و معرفت عمومی صدمه می زند و سخت محل انتقاد است. باز در ادامه چنین برداشتی برایتان بگویم چند روز پیش در مجله ای عکسی بود با زیرنویس. دلم می خواست بدانم این مرد کیست که مقاله ای درباره آن نوشته اند. از سه نفر در استار باکس پرسیدم این فرد کیست؟ هر سه یک نگاه سطحی به آن کردند و راحت گفتند که نمی دانیم. حتی به خودشان زحمت ندادند برای آگاهی من یا اقلا برای خودشان زیر آن عکس را یا مقاله را اندکی بخوانند و سوال مرا پاسخ بدهند. این همه بی تفاوتی و این

بیش از شانزده سالست مقابل ساختمان جراحی بیمارستان واشنگتن در خیابان کوتاه سیویک سنتر، در شهر فریمان، باغچه مدور می بینم که گل کاری شده. میان آن حوضچه ایست و میان حوضچه قایقی و درون آن قایق پیرمردی برهنه پارو در دست ایستاده است و ظاهرا بکار پارو زدن مشغول است. من به دفعات فراوان طی این سال ها در پیاده روی ها از کنار این مجموعه زیبا و آن تندیس گذشته ام و مدتی هم هر بار روی سکوهای اطراف این باغچه نشسته ام و بارها در فصل بهار از این باغچه غرق گل های رنگارنگ عکس گرفته ام. همیشه هم دلم می خواست از عابران این قسمت داستان این مجموعه و ارتباط آن را با ساختمان جراحی بیمارستان واشنگتن پرسیم و بسیار هم پرسیده ام، اما ندیدم کسی به من کمک کند و حکایتش را هرجور شنیده برایم بگوید. اگر این

Horizon Solar Power

GO SOLAR & SAVE 50 to 70% of your Electricity Bill

NO DOWN PAYMENT OR INSTALLATION FEE

You May Qualify For One Year Free Electricity

IT'S JUST A NO BRAINER

www.Solar4Life.Net

Ali Bozorgi Talab
Certified Solar Energy Consultant
CsIb HIS# 118000 SP
Please call for more information
(408) 858-9300

معرف به دلداری آمد برش
 که دستار قاضی نهد بر سرش
 اما این فقیه کهن جامه تنگدست از جنس
 قاضیان نبود و تا عمامه قاضی توسط
 معرف به او عرضه شد تکانی خورد و
 بدست و زبان منع کردش که دور
 منه بر سرم پای بند غرور
 خرد باید اندر سر مرد و مغز
 نباید مرا چون تو دستار نغز
 میفراز گردن به دستار و ریش
 که دستار پنبه است و سبکت حشیش
 محبوب گفت سید حواست هست که
 منظور از این حشیش ریشه خشک شده
 گیاهان و علف است که غریقی هم به آن
 متوسل می شود، نه آن علف معروف که
 جوان ها می کشند و با آن به هپروت
 تخیل می روند.
 دردمت ندهم فقیه کهن جامه
 تنگدست شروع کرد به متلک گفتن به
 قاضی القضاة و گفت:
 چه خوش گفت خرمهره ای در گلی
 چو برداشتت بر طمع جاهلی
 مرا کس نخواهد خریدن به هیچ
 به دیوانگی در حریرم میبچ
 نه منعم به مال لز کسی بهتر است
 خر ار جل اطس ببوشد خر است
 دنباله مطلب در صفحه ۵۸

به کلک فصاحت بیانی که داشت
 به دلها چو نقش نگین پرنگاشت
 سر از کوی صورت به معنی کشید
 قلم در سر حرف دعوی کشید
 یارو با سواد وزبان آور بود دمی بعد
 بگفتندش از هر کنار آفرین
 که بر عقل و طبعت هزار آفرین
 سمند سخن تا بجایی براند
 که قاضی چو خر در وحل بازماند
 طبیعی است که وقتی قاضی القضاة مثل خر
 پا در گل بماند تکلیف بقیه روشن است.
 بنابراین حضرت قاضی باید فکری می کرد
 و آبروی به خطر افتاده را نجات می داد به
 این جهت عمامه قاعدتا از پرند یا پرنیان
 ساخته خود را از سر برداشت و خادم را
 خواست تا آن را پیش کهن جامه تنگدست
 ببرد. سید این تکیه کلام محبوب بود
 بپهمه، حواست هست تو که در کار ورزش
 بوده ای، عمامه دادن چیزی مثل لنگ
 انداختن در زورخانه یا کشتی بخشیدن و
 کت بوسیدن در گود است. پس قاضی...
 برون آمد از طاق و دستار خویش
 به اکرام و لطفش فرستاد پیش
 که هیبت قدر تو نشانخیم
 به شکر قدومت نپرداختیم
 دریغ آدمم با چنین مایه ای
 که بینم ترا در چنین پایه ای

یادداشت‌های بی تاریخ

صدرالدین الهی



فقیه کهن جامه تنگدست

نه هر کس سزاوار باشد به صدر
 کرامت به فضل است و رتبت به قدر
 دگر ره چه حاجت به پند کست
 همین شرمساری عقوبت بست
 بعزت هر آنکس فروتر نشست
 بخواری نیفتد ز بالا به پست
 به جای بزرگان دلبری مکن
 چو سر پنجه ات نیست شیری مکن
 خوب فقیر کهن جامه تنگدست بیچاره
 در برابر زبان پر از ملامت پاسدار چه می
 تواند کرد؟
 چو دید آن خردمند درویش رنگ
 که بنشست و برخاست بختش به جنگ
 چو آتش بر آورد بیچاره دود
 فروتر نشست از مقامی که بود
 حالا مجلس قاضی گرم شده و یک مساله
 فقهی در میان افتاده بود.
 فقیهان طریق جدل ساختند

دکتر محمد جعفر محبوب از شیفتگان
 سعدی بود و نگاهی رندانه به رندی
 های شیخ داشت. حافظه کم نظیر او
 همواره مجال می داد که در کار شعر
 سعدی چنان سخن بگوید که تو پنداری
 خود شیخ اجل حاضر است و ناظر.
 شبی در محضرش بودیم و او مرا توجه
 داد به حکایتی از بوستان که چه زیبا و
 رندانه حضور سعدی نکته گیر سخن
 سنخ را در مجلس اهل ادعا نشان می
 داد. دکتر محبوب گفت: «هرگز این
 حکایت بوستان را به چشم بصیرت
 خوانده ای؟ این حکایتی است از
 مجالس بحث و فحص آن روزگار که تا
 روزگار ما نیز چنین است. مخصوصا در
 این سالها که دوباره سر و کله قاضی در
 حکومت پیدا شده است. این حکایت
 تصویری از مجلس یک قاضی است.» و
 معطل نشد که من جوابی بدهم و شروع
 کرد به خواندن:

فقیهی، کهن جامه ای، تنگدست

در ایوان قاضی به صف برنشست
 می دانی که آن وقت ها قضات مثل
 پادشاهان بار می دادند بر صدر ایوانی
 می نشستند و خلق به صف کنار هم
 جای می گرفتند تا مطلب خود را با
 قاضی در میان بگذارند و یا احتمالا
 در بحثی که در می گرفت شرکت
 کنند. آنروز هم این فقیه کهن جامه
 تنگدست آمد و در صف حاضران در
 ایوان نشست. رسم بر این بود که کسی
 بنام معرف اگر ناشناسی به مجلس می
 آمد او را شناسایی می کرد و به دیگران
 می شناساند. چیزی فرضا مثل مامور
 انتظامات یا سپاهی که این روزها معمول
 است. بهر حال تازه وارد نشست و...

نگه کرد قاضی در او تیز تیز

معرف گرفت آستینش که خبیز
 ندانی که برتر مقام تو نیست

فروتر نشین، یا برو، یا بایست
 ناشناس کهن جامه به این طریق طبقه
 بندی شد که یا باید خیلی زیردست
 بنشینند یا ایوان را ترک گوید و یا اینکه
 خدمه سر پا بایستند. پاسدار محترم ضمنا
 فقیه کهن جامه را نصیحت کرد که:

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
 خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات
 در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله
 می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!
Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.
 I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA. 95070

افسانه شهر مونکائو



در بلندترین نقطه شهر تاریخی مونکائو (Moncao) واقع در مرز شمالی پرتغال، مجسمه زنی وجود دارد که در بالای استحکامات قرون وسطایی ایستاده و در دستانش دو قرص نان وجود دارد. بنابر افسانه های محلی، این زن با نام دو-لا-دو-مارتینز (Deu-la-Deu Martins)، یک رهبر قرون وسطایی است و در آن زمان از این شهر در مقابل حمله اسپانیایی ها دفاع کرده است. زمانی که ارتش هنری پادشاه اسپانیا به پرتغال هجوم آورد و به دروازه های این شهر رسید، آمادگی زیادی برای مقابله با محاصره وجود نداشت و واسکو گومز د ابرو (Vasco Gomes de Abreu) پادشاه مونکائو، از خانه اش فرار کرد، ولی به گفته انجمن تاریخ، الگارو دو-لا-دو-مارتینز، همسر او، برای رهبری دفاع از استحکامات در آنجا ماند.

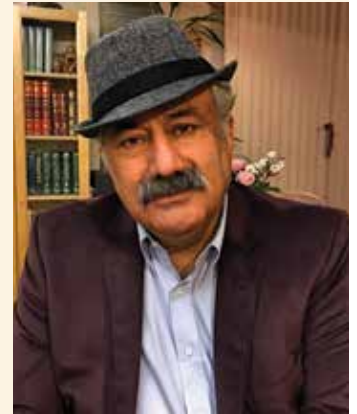
مونکائو شهر مستحکمی بود، و دیوارهای بلند آن می توانست برای مدت محدودی در برابر حمله دشمنان مقاومت کند. با کم شدن ذخیره غذایی، رنج و عذاب ساکنین مونکائو آغاز و تعداد کسانی که می خواستند تسلیم بشوند بیشتر شد. با این حال، محاصره می تواند برای طرف حمله هم پُر هزینه باشد. نیروهای هنری همچنان به حملات خود به دیوارهای استحکامات ادامه دادند و با هر حمله تعدادی از افرادشان را از دست می دادند و هنوز نتوانسته بودند به قلعه نفوذ کنند. علاوه بر این، ارتش او به آب و غذا نیاز داشت و این محاصره طولانی باعث شده بود مردان او مضطرب و بی قرار بشوند. هنری می دانست که نمی تواند برای مدتی طولانی بیرون مونکائو منتظر بماند. این چیزی بود که دو-لا-دو-هم متوجهش شده بود. وقتی مردم با پایان یافتن ذخایرشان به درون قلعه سرازیر شدند، او تصمیم گرفت به امید اینکه کستیلی ها را گول بزند، دروغ بزرگی را به نمایش بگذارد. او تمامی باقی مانده های آردی که می توانست در شهر پیدا کند را جمع کرد و دستور داد دو قرص نان پخته شود. دنباله مطلب در صفحه ۵۲

تسلیت

یاران موافق همه از دست شدند
در پای اجل یکان یکان پست شدند
خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر
دوری دو سه پیشتر ز ما مست شدند
(خیام)

مسعود سپند

ماه گذشته شمال کالیفرنیا یکی از بهترین فرزندان ایران زمین را از دست داد. او با تلاش و کوشش فراوان با ماهنامه ای که هر ماه به چاپ می رساند بهترین رابط بین ایرانیان و آگاهی دهنده ای درست اندیش و پاک کردار بود.



چند سال پیش وقتی که زنده یاد حاجی لباسچی که خود انسان آگاه و فعال سیاسی و اهل بحث و گفتگو بود در ساکرامنتو به ابدیت پیوست و بروی تابوتش پرچم شیر و خورشید را زینت کرده بودند، دوستان در یک لحظه متوجه شدند که پرچم نیست و پارچه سیاهی بر روی تابوت است و اینجا بود که حسین میرمبینی پارچه سیاه را به گوشه ای پرت کرد و پرچم شیر و خورشید را دوباره بر روی تابوت کشید و اگر چه جامه سپید دل سیاه از او دلگیر شدند اما او عشق به پرچم را به مصلحت زبان ترجیح داد.

بگذریم- اینک حسین میرمبینی در میان ما نیست و پیک خبری ایرانیان منتشر نمی شود و تسلیتی باید گفت به دوستان و رفقای اهل قلم و ادب همچنین به خانواده محترم میرمبینی. او انسان بزرگی بود و با آفق های دور دست، یعنی ایران عزیز، نسبت داشت. باشد که دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

حسین میرمبینی که خود مردی دانشی و اهل فضل بود و اسلام را خوب می شناخت به ناگهان از میان ما رفت. نگاه جستجوگرانه ایشان و برخوردهای دوستانه، حتی با مخالفان عقیده اش، بسیار سازنده و بحث انگیز بود. مکاتبات ایشان با آیت الله منتظری و طرح مسائل دینی و دنیوی و پرسش و پاسخ های بسیار آموزنده و جالب توجه بود. مکاتبات ایشان با آیت الله منتظری در «اینترنت» موجود است. او قرآن را خوب می شناخت و به حدیث

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل،
و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوريتي

**Iranian
Services**

- ♦ مدیر و مدیکل
- ♦ سوشیال سکيوريتي (SSI)
- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ♦ دریافت حقوق پرستار
- ♦ دریافت حقوق بازنشستگی
- ♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوريتي
- ♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوريتي (Appeal)

در سراسر بی اریا

(408) 348-2595 + (925) 998-5340 + (415) 446-8682

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

با درج آگهی در ماهنامه پژواک،
کسب و خدمات خود را به
ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

www.pezhvak.com



چگونه زیبایی های زندگی را ببینیم؟

افلیا پرویزاد

برای همه چیزهایی که داریم ارزش قائل شویم و هر وقت حالمان بد بود بدانیم که آدم هایی هستند که توی همین روز، روزهای بدتری دارند. روزهایی که حتی ما تصویری از آنها نداریم.



عده زیادی کمیابند. یاد یک قصه ای در کودکی افتادم که پدر بزرگم همیشه تعریف می کرد. می گفت: «آدم های یک شهر پیش حاکم اونجا می روند و از وضعیت مالی و کاری و مشکلاتشان شکایت می کنند. حاکم که مرد بسیار دانا و کاملی بوده، هر بار آنها را به صبر و تلاش دعوت می کرده ولی فایده نداشت و اعتراضات ادامه پیدا می کند. روزی حاکم همه معترضین را جمع می کند و به آنها می گوید: (شما را به جایی می برم که در آنجا اثری از مشکلات نباشد.) همه راضی و خوشحال به دنبال او حرکت می کنند و می رسند به قبرستان شهر. حاکم می گوید: (اینجا تنها جایی است که هیچ مشکلی برای کسی وجود ندارد و همه راحت و آسوده خوابیده اند.) مردم با تعجب به هم نگاه می کنند و می فهمند تنها جایی که برای آرامش ابدی در نظر گرفته شده است، مرگ انسان ها است.»

نمی آید و ساده از کنارشان می گذریم. برای کودکی در بدترین منطقه شهرمان حتی یک بادکنک ساده قرمز رنگ آرزوست و ما زیباترین عروسک ها و اسباب بازی ها را برای کودکان مان می خریم. برای مادری، فقط صاف و بدون عصاره راه رفتن آرزوست و برای دختری دم بخت، تنها داشتن اسبابی ساده برای شروع یک زندگی آبرومند. شاید در گوشه کنار این دنیای پر از هیاهو، داشتن یک وعده غذای گرم، لباسی تمیز نه چندان نو، آرامش و امنیت و حتی فقط زنده بودن در کنار کسانی که دوست شان داریم، آرزو باشد. اینکه شب را آرام بخوابیم و صبح با صدای لطیف مادرانه بلند شویم و پدر با نان تازه وارد شود، برای قشر عظیمی از مردم جهان حسرت است. اینکه در هراس از بمب و موشک و اسلحه و رگبار و مرگ نباشیم، خوشبختی است. زیبایی های زندگی را ببینیم که برای

بیندازند، به زیباترین شکل ممکن یادآور تمیزی و لطافت و آرامش باشند. زیبایی توی لبخند کودکی خلاصه می شود که آرام و بی گناه کنارمان خوابیده است. زیبایی توی خستگی شب هایی است که تا دیروقت کار می کنیم و این یعنی شغل داریم. زیبایی همان چروک صورت است که آینه بلند و بی پروا نشان مان می دهد و به معنی این است که فرصت بیشتر زندگی کردن را داشته ایم. به مشکلاتمان که فکر کنیم حل که نمی شوند هیچ، به دردآورترین لحظات تبدیل می شوند و روزی سر بلند می کنیم و می بینیم که چندان که باید، زندگی نکرده ایم. برای داشته هایمان ارزش قائل شویم و درست ببانندیشیم. برای نداشته هایمان، شکر کنیم و زیبایی های زندگی هایمان را قدر بدانیم که برای خیلی ها آرزو است. برای خیلی از آدم های این شهر زیبایی های ساده ای آرزوست که به چشم ما

به قول دوستی، خوشبختی این نیست که زیبا باشی، خوشبختی این است که زندگی را زیبا ببینی. خوشبختی این نیست که مشکلی نداشته باشی، خوشبختی این است که با مشکلاتت مشکلی نداشته باشی. گاهی اوقات قصه های زندگی ما فقط یک قصه اند و روایت عجیب تری ندارند ولی ما آنها را غصه می پنداریم و هر روز برای خودمان آنها را بزرگتر می کنیم. گاهی اوقات عرصه بهمان تنگ می شود و زیباترین زیبایی ها را در اطرافمان نمی بینیم. یک آسمان آبی، یک طلوع متفاوت، یک شهر پر از آدم هایی که دوست داشتی اند و لزوما دزد و نامهربان و غیر طبیعی نیستند. یک گلدان زیبا که گل هایش تا پایین بالکن همسایه آمده و فقط برای دل رهگذرها آب داده می شود. یک ذره برف، یک قطره باران که همه عاشقانه و بی منت می بارند و می توانند به جای اینکه ما را یاد خاطره های بدمان

Vipassana Meditation

مراقبه و پیاسانا چیست؟

ویپاسانا یکی از قدیمی ترین روش های مراقبه است که بیش از ۲۵۰۰ سال سابقه دارد. این یک شیوه عملی است بطریق خودنگری، برای از بین بردن تنش های درونی و پرورش بیشتر تعادل ذهنی. این آموزش ده روزه، در سکوتی کامل در مرکز مراقبه ویپاسانا انجام می شود و فرصت تجربه بهره وری مراقبه فشرده را برای همه فراهم می کند.

چه کسانی می توانند شرکت کنند؟

تمرین این روش برای همه افراد با هرگونه اعتقاد و مرامی آزاد است. ویپاسانا به همه کمک میکند تا شادمانه تر و هم سازتر زندگی کنند. این دوره توسط بنیاد غیر انتفاعی ویپاسانا برگزار می شود و به هیچ فرقه، مذهب و یا گروهی وابسته نیست. این دوره برای همگان رایگان است. هزینه های آن توسط شاگردان قدیمی بصورت کاملا داوطلبانه تأمین می شود.

تاریخ برگزاری کلاس های رایگان شبانه روزی آموزش مراقبه ویپاسانا به

زبان فارسی / انگلیسی ۲۴ جولای تا ۴ آگوست ۲۰۱۹ در مرکز مراقبه ویپاسانا

California Vipassana Center in North Fork, CA

برای اطلاعات بیشتر لطفا با ایمیل تماس بگیرید farsi.vipassana@gmail.com

برای ثبت نام لطفا به وب سایت مراجعه کنید www.mahavana.dhamma.org

مرحله چهارم حالتی از خلسه هیپنوتیزی است که بیشتر بر روی افراد عصبی و مبتلا به هیستری قابل حصول است و حالتی شبیه به مرگ و کاتاتونیک است که پذیرش بدن برای شرایط سخت حاصل می شود و می توان فرد را مدت ها در هر وضعیت نگه داشت.

در هر حال بهره مندی نسبی از آگاهی نسبت بخود و محیط در شخص تحت هیپنوز وجود دارد، اما غلبه هریک از این چهار حالت مشخصه را بوسیله تلقین و تغییر درجه خلسه می توان افزایش یا کاهش داد. چنانچه شرایط ایجاد کند که شخص تحت هیپنوز دستورات و اعمال انجام شده را فراموش کند لازم است که درمانگر در حالت پست هیپنوتیک تدابیری اتخاذ کند که سوژه بعد از خروج از خلسه هیپنوتیزی مسائل را به سطح شعور آگاه نیاورد، اما بی خبری ظاهری دلیل بر عدم آگاهی سوژه از گفته ها و اعمال انجام شده نیست، زیرا اگر مجددا سوژه را به حالت خلسه هیپنوتیزی وارد کنند تمام آنچه گذشته تداعی می شود. غلبه بر هر یک از خصوصیات ذکر شده موجب قرار گرفتن سوژه در شرایط پذیرش خاصی می شود که با آن خصوصیت مستقیما در ارتباط است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

۲- ازدیاد حساسیت در حواس

۳- استراحت عصبی روانی

۴- بهره مندی نسبی از آگاهی به خود و محیط اطراف

حالات و درجات مختلف خلسه هیپنوتیزی

مرحله ورود به خلسه هیپنوتیزی را اصطلاحا «Suggestive» ساجستيو می نامند که مقدمه ورود به خلسه هیپنوتیزی است و حالت پذیرش روانی سوژه است و اولین مرحله خلسه هیپنوتیزی است.

مرحله دوم خلسه هیپنوتیزی را اصطلاحا «Catalepsy» می نامند که به معنی ورود به خلسه عمیق تر و آمادگی برای جمود عضلات است، که با تلقینات هیپنوتیزور عضلات فرد به حالت جمود و انقباض در می آید و طبق نظریه مکتب نانسی دارای سه درجه مکمل است.

مرحله سوم خلسه هیپنوتیزی تحت عنوان «Somnambulism» به معنی خوابگردی، راه رفتن در خواب نامیده شده که طی این مرحله حواس سوژه حساسیت زیاد پیدا می کند و امکان دیدن با چشم بسته در بعضی افراد مستعد وجود دارد. در این مرحله امکان جداسازی کالبد اختری از بدن فیزیکی در بعضی افراد مستعد امکان پذیر است.



ه: تعداد جلسات هیپنوتیزم متناسب با هدف مورد نظر و وضعیت جسمی و روانی از جانب درمانگر تعیین گردد.

و: از پدیده هیپنوتیزم بعنوان تفریح، قدرت نمایی و فرصت طلبی و شهرت خواهی استفاده نشود.

در اینصورت با اطمینان کامل می توان به سوال مطرح شده پاسخ داد که: هیپنوتیزم هیچگونه اثر سوء بعدی چه جسمی و چه روانی نخواهد داشت.

سوال: شخصی که هیپنوتیزم شده و دستورات عامل را در آن حالت انجام داده، پس از خارج شدن از حالت هیپنوز آیا اعمال انجام شده را بخاطر دارد یا خیر؟

جواب: پدیده هیپنوتیزم دارای درجات و مراحل مختلفی است که هر مرحله شامل درجات عمیق تر یا سبکتر خلسه است. بطور کلی در خلسه هیپنوتیزم چهار مشخصه وجود دارد.

۱- تاثیر توهمی بر مراکز احساسی ادراکی

شرایط و حالات خاص هیپنوتیزم

بستگی دارد به اینکه هیپنوتیزم را به چه منظوری بکار می بریم. این امکان برای کاربرد هر دانشی وجود دارد که در جهت آسایش و رفاه بکار گرفته شود یا خیر. هیپنوتیزم هم بعنوان یک علم می تواند مفید و سلامتی بخش باشد و یا مورد سوء استفاده قرار گیرد. برای اینکه مطلب روشن تر شود به جزئیات توجه می کنیم و شرایط استفاده به جا و مفید این علم را بیان می کنیم.

الف: عامل (هیپنوتیزم) باید بر دانش هیپنوتیزم و کاربرد آن آگاهی و مهارت کامل داشته باشد.

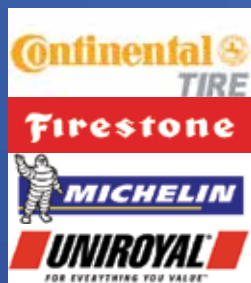
ب: هیپنوتیزور باید به مسائل روانشناسی علمی و حتی علم النفس مطلع و آگاه باشد.

ج: هدف عامل (درمانگر) در انجام هیپنوز هدف درمانی، تربیتی و بطور کلی انسانی باشد.

د: مراجع باید از هدف درمانگر در انجام هیپنوتیزم مطلع و با آن موافق باشد.

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408)738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

یک روز دل به دریا زد و به رفیقانم گفتم می روم سکه ها را از پای آقا دار بردارم. می خواهم متولی باشی آقا دار بشوم! آنوقت ها بگمانم سیزده چهارده ساله بودم. رفیقانم با ترس و لرز گفتند مگر دیوانه شده ای؟ آقا دار کمرت را میزند! همانجا سنگ می شوی! چک و

چانه ات کج و کوله می شود! فردایش یک کیسه کوچک برداشتم و رفتم پای آقا دار. هزاران سکه دوزاری و پنجزاری روی هم ریخته بودند. نشستم سکه های براق را برداشتم و توی کیسه ام ریختم. یک عالمه سکه جمع کرده بودم. سوار دوچرخه ام شدم و آمدم خانه. از ترس مادرم سکه ها را بردم پای تلمبار مخفی کردم. از فردایش وقتی چشم های مادرم را دور می دیدم می رفتم سکه ها را بر می داشتم و تمیزشان می کردم و می رفتم سینما، استخر و فیلم های بروس لی تماشا می کردم.

یک روز توفان شدیدی از راه رسید و «آقا دار» را با همه آن علم و کتل هایش از ریشه کند و روی کهنه جاده انداخت و جاده را بست. تنه پوسیده آقا دار سالهای سال همچنان در کهنه جاده باقی مانده بود و هیچکس را جرات آن نبود که شاخه های شکسته اش را بردارد و بسوزاند.

دیناله مطلب در صفحه ۵۷

مسجد باز می گشتند. مردم می گفتند این درخت «نظر کرده» است. تا امروز نفهمیدم نظر کرده یعنی چه؟ یکبار از پیشنماز محله مان، آقای جزایری، پرسیدم: چرا مردم «آقا دار» را مقدس می دانند و پایش نذر و نیاز می کنند؟

در جوابم گفت: «روز عاشورا پس از شهادت امام حسین چند کبوتر بال های خود را به خون شهید کربلا آغشتند و به پرواز در آمدند. هر جا اگر قطره خونی از بال همان کبوتران فرو افتاد همانجا درختی روید که مقدس است. این آقا دار، یکی از همان درخت هاست که از فروچکیدن خون امام حسین رویده است!»

مردم می آمدند پای این درخت سکه های دو زاری و پنجزاری می ریختند. هزاران سکه آنجا پای درخت تلنبار شده بود. کسی جرات نداشت یکی شان را بر دارد. سکه ها زنگ زده بودند. سیاه و قهوه ای شده بودند اما هیچکس شهادت اینکه آنها را بردارد و به کاری بزند نداشت. اطراف درخت ده ها و صدها علم و بیرق آویخته بودند، همه به رنگ سبز. صدها پنجه فلزی اینجا و آنجا به چشم می خورد که روی شان نوشته شده بود یا قمر بنی هاشم!



آقا دار!

آقا دار، روی تپه کوچکی، نزدیک خانه مان کنار «کهنه جاده» رویده بود. شاید هزار سالی از عمرش می گذشت. نه باری داشت و نه گلی و نه برگی. تنه تنومندش در گذر سالیان و قرن ها پوک و پوسیده شده بود. وقتی باران می بارید از ریشه ها و تنه تنومند پوسیده اش مایع سرخی به رنگ خون بیرون می جهید. هر وقت گذرمان از کنار این درخت می افتاد مادرم کمی از همان مایع سرخ رنگ را به صورت مان میمالید و زیر لب می گفت: «اللهم صلی علی محمد و آل محمد!» به گمان خیال می کرد همین مایع سرخ رنگ ما را از همه بلایای ارضی و سماوی محفوظ خواهد داشت.

صبح عاشورا، دسته کوچکی از سینه زنان و مرثیه خوانان از مسجد محله مان راه می افتادند و چند دقیقه ای اطراف آقا دار طواف می کردند و دوباره به

مرگ یک روزنامه نگار

هر روز خبر می رسد از مردن باری من مانده ام، اما به چه حالی به چه کاری این با سرطان پنجه در افکند و ور افتاد وان خیمه به غربت زد و بر شد چو غباری آقای حسین میرمبینی که بیش از بیست و پنج سال روزنامه «پیک خبری» را در شهر ساکرامنتو منتشر می کرد پس از جدالی طولانی با بیماری سرطان سر انجام رخت از این جهان برکشید. او در تمامی این سال ها به تنهایی بار سنگین انتشار چنین روزنامه ای را بر دوش داشت و فرجام کار او چنان بود که با آرزوی آزادی میهن مان از چنگال اهریمنان سر به بالین نیستی بگذارد.

در گذشت این دوست و همکار عزیزم را به همسر گرامی شان خانم دکتر شادیه میرمبینی و خانواده های وابسته تسلیت می گویم. بقول حافظ:

به می عمارت دل کن که این جهان خراب بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت

امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

(408) 857-2131



Amin Rafsanjani / Realtor
BRE #01989647

- ◆ Sales & Purchase
- ◆ Residential
- ◆ First time Buyers
- ◆ Free Market Evaluation
- ◆ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity

- ◆ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت
- ◆ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی
- ◆ سال ها تجربه در خرید و فروش مسکن
- ◆ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت
- ◆ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است



1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125



ARafsanjani@InteroRealEstate.com ◆ www.AminEstates.com



مسمومیت غذایی (Food Poisoning)

در هر سال حدود ۴۸ میلیون انسان در ایالات متحده آمریکا دچار مسمومیت غذایی می شوند که این ناشی از استفاده از غذاهای آلوده است. عوامل اصلی این آلودگی ها میکروب ها و ویروس ها می باشند. گهگاهی علت آن می تواند انگل ها و یا مواد شیمیایی نظیر باقیمانده مواد حشره کش در مواد غذایی باشد.

علائم مسمومیت غذایی بستگی به آن دارد که چه نوع مسمومیتی باشد. این حالات می تواند شدید و یا ضعیف باشند و شامل معده درد، گرفتگی عضلات معده (Cramping)، تهوع و استفراغ، اسهال و تب و از دست دادن آب بدن باشد. اغلب مسمومیت های غذایی سریع اتفاق می افتند و پس از درمان سریع نیز رفع می شوند.

مواد غذایی حیوانی و گیاهی طی چندین مرحله از محل رشد تا به میز غذای انسان برسند امکان آلوده شدن دارند. به عنوان مثال آلودگی مواد غذایی خام هنگام کشتن حیوانات و پرندگان اتفاق می افتد، میوه و سبزیجات هنگام رشد و بهره برداری آلوده می شوند و غذاهای خام که نیاز به نگهداری در محیط سرد دارند، در محیط های گرم و انبارها نگهداری شده و امکان آلوده شدن پیدا می کنند.

مواد غذایی می توانند هنگام ارائه غذاها در آشپزخانه آلوده شوند، یعنی مواد غذایی مدت طولانی در محیط نامساعد قرار گیرند. نگهداری مواد غذایی همیشه در درجه حرارت کم و سرد مانع آلوده شدن آنها می شود.

افرادی که دچار مسمومیت غذایی می شوند در مرحله اول باید مقدار زیادی آب و الکترولیت استفاده کنند. گاهی نیاز به آنتی بیوتیک می باشد و در مواردی افراد در بیمارستان بستری می شوند تا بهبودی حاصل شود.

چگونه مواد غذایی را سالم نگهداری کنیم (Food safety)

تمیز نگهداشتن مواد غذایی به فرم خام و پخته در درجه حرارت صحیح باعث جلوگیری از آلوده شدن آنها می شود. در منزل و هنگام تهیه مواد غذایی چهار مرحله بایستی رعایت شود.

- ۱- کلیه وسایل آشپزی و محل کار و تهیه غذا قبلاً باید تمیز و شسته باشد.
- ۲- مواد غذایی خام را از سایر مواد جدا نگهداری کنید. میکروب ها می توانند از یک ماده غذایی به مواد دیگر منتقل شوند.
- ۳- پختن غذا در درجه حرارت بالا و صحیح باعث از بین رفتن باکتری ها می شود.
- ۴- غذاهای تازه و یا تازه تهیه شده اضافی را در یخچال و در درجه حرارت کم نگهداری کنید.

هنگام خرید از فروشگاه ها مطمئن باشید که کنسروها و جعبه غذاهای خام سالم بوده، و زمان مصرف آنها نگذشته باشد (Expiration date).

همه افراد نیاز به آب دارند تا زنده بمانند. در آمریکا آب آشامیدنی دارای درجه خلوص بالا بوده و تصفیه می شود. ولی امکان آلوده شدن آن هم وجود دارد. آب خالص باید بدون رنگ و بو و مواد شناور باشد. در غیر این صورت نباید مصرف شود چون امکان آلوده شدن آن وجود دارد.

غذاهای زیر می توانند به سرعت آلوده شده و بایستی مورد توجه کامل قرار گیرند:

- ۱- گوشت پرندگان نظیر مرغ و اردک و غیره به سادگی آلوده می شوند. دو نوع باکتری در این آلودگی دخالت دارند ۱- Salmonella و Campylobacter. این باکتری ها اغلب در سیستم گوارش این پرندگان وجود دارند و هنگام کشتن آنها گوشت آنها را آلوده می کنند. این مواد باید به خوبی شسته شوند.
- ۲- سبزیجات نظیر کاهو و اسفناج و گوجه قرمز چندین بار باعث مسمومیت عمومی شده اند. معمولاً استفاده از آب آلوده هنگام کشت باعث این آلودگی می شود یا اینکه دستگاه های محصول برداری آلوده هستند. منبع این آلودگی در سبزیجات E.Coli و Listeria می باشند.
- ۳- ماهی ها و صدف هایی که در درجه حرارت صحیح نگهداری نشده باشند به وسیله ماده ای به نام هیستامین (Histamine) که بوسیله باکتری ها ترشح می شود آلوده می شوند. هیستامین

کرده بودند. شیر باید همیشه در حرارت کم نگهداری شود.

۷- تخم مرغ در حالیکه غذای بسیار مفیدی است ولی می تواند عامل مسمومیت باشد البته در صورتی که نپخته مصرف شود. بیشتر تخم مرغ ها حامل Salmonella هستند. از سال ۱۹۷۰ دستگاه ها و روش های جدید مانع آلودگی تخم مرغ ها شده اند. هنوز طبق آمار حدود ۳۰۰ نفر از این طریق جان خود را از دست داده اند. تخم مرغ های شکسته را دور بریزید.

۸- میوه جات مانند انواع توت ها و melon ها و سالادهای از قبل تهیه شده گاهی باعث مسمومیت شده اند که روی آنها mold و یا باکتری رشد کرده است. اغلب باکتری ها روی پوست خارجی آنها رشد می کنند و در صورتی که شسته نشوند داخل آنها را هنگام مصرف آلوده می کنند. میوه ها را حتماً قبل از مصرف بطور کامل بشوئید.

۹- انواع جوانه ها (Sprouts) نظیر جوانه گندم، آلفا آلفا، Sprout، Clover چون در محیط های مرطوب و گرم رشد می کنند شانس آلوده شدن دارند. قبل از مصرف آنها را به خوبی شسته و در درجه حرارت مناسب تهیه کنید.



Farima Berenji
MA - PhD

Sufi and Persian Dance Master and Dance Ethnologist
Certified International Dance Council/ UNESCO Dance Ambassador

Member of National Folk Dance Association
Artistic Director of the Worldwide Simorgh Dance Collective

Classes & Workshops for Kids & Adults

Specializing in Ancient Warrior & Mystical Persian Dance & Sufi Whirling

Dances of Iran, Azerbaijan, Georgia, Kafkaz, Uzbekistan, Tajikistan & Balkan

For information on classes & workshops contact:
website: farimadance.com
email: info@farimadance.com

سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه



Soheila Rezae
Lic.: 01834116

دو خانه بسیار زیبا در بهترین مناطق شهر رزویل
با قیمت های فوق العاده مناسب به فروش می رسد!
این اکازیون را از دست ندهید!

◆ Beds: 4 (Downstairs bedroom) ◆ Baths: 3 ◆ Huge loft upstairs ◆ Sq Ft: 3384

◆ Lot size: .2410 Acre ◆ Lot SqFt: (Apprx.) 10498 ◆ Year Build: 2000

201 Half Dome Ct., Roseville, CA Price: **\$599,900**



◆ Beds: 4 ◆ Baths: 3 (2 1)(FH) ◆ Sq Ft: 3167 ◆ Lot size: 8973 ◆ Year Build: 2001

◆ High Ceiling ◆ Master Bedroom Downstairs ◆ Paradise Looking Backyard

◆ Updated & Remodeled ◆ Large Loft Price: **\$649,900**

3141 Mount Tamalpais Dr, Roseville CA 95747



Soheila.Realtor@gmail.com

916-616-7395

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek
Sotheby's
INTERNATIONAL REALTY

شود، و اتحاد حکومتگر و دین فروش، چنان جو غیرقابل تحملی ایجاد می کند، که تنها حکومتگر عرفان می تواند تسلای خاطر می برای مردم فراهم آورد. چنان که می دانیم کتاب های عرفانی، با همه علو درجه ای که دارند، از القات منفی خالی نیستند. شاهنامه که کتاب واکنش است، کل نیروی حیاتی زمان را فرا می خواند، تا پاسخی باشد به قوایی که برای درهم شکستن شخصیت ایران تجهیز شده اند. فراخوانی به خرد کوششی است برای گزینش راه سوم- در میان تعبد و تصوف- که هر دو به افراط گرایش داشتند و جدا افتادگی از متن زندگی را توصیه می کردند.

بدینگونه شاهنامه تنها داستان «هزاره ها» را سر نمی کند، بلکه کتاب زمان است، زیرا پیوند مستقیم با ذات زندگی و نیازهای مثبت آن دارد.

اندرزها و رهنمودهایی که در خلال شاهنامه آمده- و در مجموع حکمت ایران پیش از اسلام را با می گرداند- در واقع می توان گفت که مادر اندرزهایی است که طی این هزار سال در آثار فارسی جای گرفته اند، با این تفاوت که اندرزهای بعدی- و از جمله در بوستان و گلستان سعدی- آمیخته به مقداری وسواس- دل کندگی از زندگی، و تهذیب فردی است.

تجربه و حکمت گذشتگان حاصل شده، با زندگی عملی پیوند دارد و با موازین اخلاقی و انسانی سازگار است. ناظر بر اعمال آدمی، پروردگار است که انسان به نحو مستقیم و بی هیچ واسطه با او ارتباط دارد. پروردگار تبلور عقل کائناتی است که «از نام و نشان برتر» است، و اگر بتوان صفتی برای او قائل بودن و خرد برای راه سپردن در راه است. یاداش نیک و بد در همین جهان داده می شود. در جهان دیگر نیز بازخواستی است. بعد از خرد، کلمه ای که به آن ارج نهاده می شود و تکرار می گردد «داد»، است. داد شاهنامه مفهوم وسیعی دارد، بسی بیشتر از آن چه در آثار دیگر فارسی از آن دریافت می شود. مفهومش تنها آن نیست که در مرافعه ای، حق کسی باز شناخته شود، یا دفع ظلم قضای از او هر لحظه گردد، بلکه حفظ توازن در کل زندگی است. یعنی حق هر کس در حد استحقاق و استعدادش به او برسد، و این، هم اقتصاد، هم قضا، و هم پایگاه اجتماعی را در بر می گیرد.

خوشبختانه شاهنامه در زمانی سروده شده است که هنوز ملت ایران شکسته نیست، جنب و جوش های همراه با امید در جامعه دیده می شود. اندکی بعد با آمدن غزنویان و سلجوقیان، ایران، بغداد زده و ترک زده می

سیر و سفری در گلستان ادب پارسی بخش دوازدهم

گردآوری و نگارش: پرویز نظامی



درباره شاهنامه فردوسی

جاذبه شاهنامه خود را بیرون نگه دارد. **تیره خیامی فکر:** رباعی های منسوب به خیام و هزاران رباعی دیگر که به تقلید او در خط فکری او سروده شده اند، و طی آنها به نحو حکیمانه ای دعوت به تأمل در کار جهان، شادزیستی و اعتنای وقت می شود، ریشه اصلی خود را در شاهنامه می یابد. البته این فکر از قدیم ترین زمان در نزد بشر وجود داشته است و پیش از فردوسی هم اشاره هایی از آن در شاعران دوره سامانی می بینم، ولی این شاهنامه است که «گورستانی» از قدرت ها و زیبایی های برابردار را در برابر می نهد و بدین گونه در سرگذشت قهرمانان خود، به نحو مرئی و ملموس هر لحظه برخورداری از عمر را یادآور می گردد.

تأمل های شخصی فردوسی که تحت تأثیر جریان کتاب، جا به جا آورده شده است، بر آب و رنگ این فکر می افزاید. آخرین سخنگوی بزرگ آن حافظ است که همراه با چاشنی عرفانی، گاه به صورت نجوا، و گام با طنین جام تکرار می کند:

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل

چون بگذریم، دیگر نتوان بهم رسیدن

تیره اندرزی: جهان بینی شاهنامه، نبرد نیکی با بدی است که طی یک سلسله حوادث و مقدار زیادی سخن حکیمانه به نمود می آید. می توان گفت که کل تجربه بشر در این راستا خلاصه شده است. گمان می کنم که از این حیث فقط کلمات شکسپیر می تواند با آن برابری کند. در شاهنامه زندگی عزیزترین ودیعه شمرده می شود، ولی نه به هر قیمت. مرگ بدترین پتیاره است، ولی نه همیشه. نوعی توازن میان زندگی و مرگ است. آن جا که در راه حفظ شرف انسانی، باید زندگی را داد، لحظه ای تردید نمی شود. بنابراین چیزی گرامی تر از جان وجود دارد و آن «گوهر جان» است، که تحت عنوان «نام» آورده می شود: «مرا نام باید که تن مرگ است» کسی که با نام نیکو بمیرد، بر مرگ فائق آمده است، زیرا حق انسانیت خود را ادا کرده.

معیار ارزش ها خرد است: خرد چیست؟ آن، تمیز و تشخیصی است که از طریق

شاهنامه یک کتاب ساده حماسه قوم ایرانی در دوران خاصی نیست. اگر تنها این بود، چه بسا که در برابر حوادث سخت و فروکشنده ای که بعدها بر او گذشت، رنگ می باخت. شاهنامه یک کتاب پهناور انسانی است، که پیوند با عمیق ترین گرایش های هستی دارد. از لحاظ جهان بینی به منزله میدان گاهی است که چهار خیابان عمده فکری از آن منشعب می شود:

۱- **تیره ایرانی گرای**

۲- **تیره خیامی**

۳- **تیره اندرزی**

۴- **تیره فرانگری و عرفانی**

درباره هریک توضیحی بدهیم:

ایران گرایی: منظور ملی گرایی کوتاه نظرانه نیست، منظور پای بندی به اصالت های قومی است. اگر ملتی صفاتی درگذشتگان خود سراغ گرفت که آنها را جزو سجایای تایید شده جهانی شناخت، و خواست تا آنها را سرمشق قرار دهد، و از آنها نیروی اخلاقی بگیرد، این کمک به وسعت دید جهانی او می کند و نه خلاف آن. شاهنامه گذشته ای را به یاد می آورد و نام و نشان هایی را از نو زنده می کند، که به یک دیار که آب و خاکی بیش نیست، روح و معنی می بخشند. در برابر تاخت و تازهایی که از جانب تازیان و ترک ها در ایران شده، و ایرانی را به یک ملت زبردست تبدیل نموده بود، شاهنامه سندی ارائه داد که مالکان این سرزمین، نه ترک و عباسی، بلکه همان هایی هستند که در آن می زیند.

از این روست که می بینیم که شاهنامه در همه آثار فکری بعدی ایران به نحو نهان یا آشکار ریشه می دواند: اسدی، فخر گرگانی و نظامی منظومه ایران باستانی می سرایند؛ ناصر خسرو، شاعر ایران گرای خردستای می شود، خاقانی و حافظ و دیگران در آثار خود به ایران گذشته جای نمایانی می دهند، از این پس حضور شاهنامه در صدها کتاب دیده می شود.

راه و رسم و نام های کهن فراموش شده چون فریدون و رستم و سیاوش و سهراب در سراسر ادب فارسی پخش می گردند، و دیگر هرگز این سرزمین نمی تواند از شعاع

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)370-9696 ◆ (408)394-5249

افسردگی پس از زایمان نبرد میان عشق و گناه

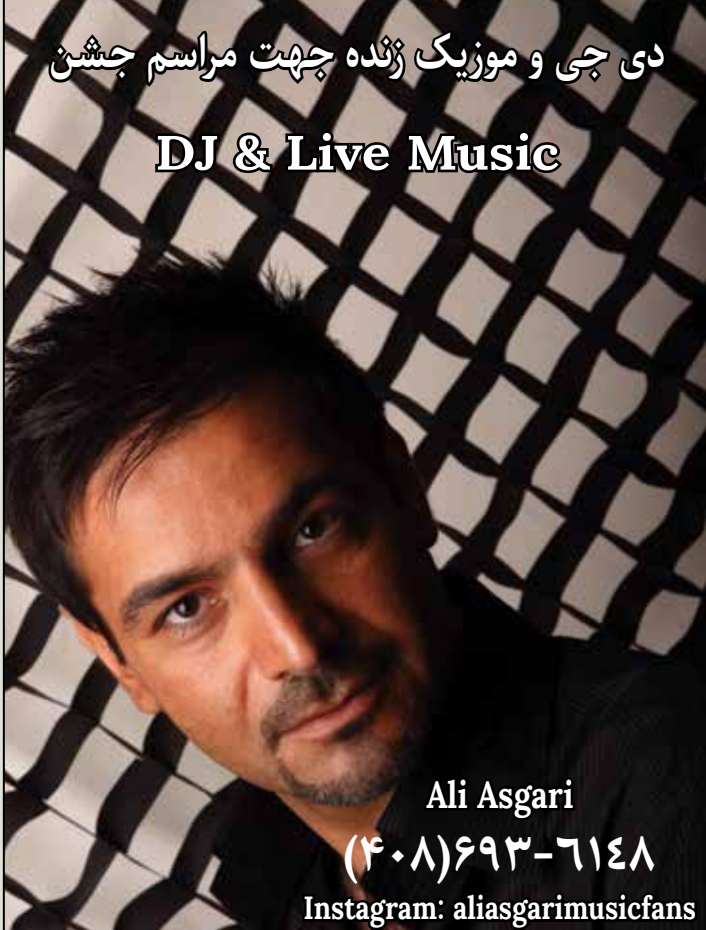
غزل صدر

نام همه زنانی را که به تهیه این یادداشت کمک کرده‌اند، به درخواست خودشان تغییر داده‌ام. همه آنان موقعیت اجتماعی و تحصیلات متوسط به بالا دارند. ده زن از طبقات کم‌درآمد که خواستم درباره این موضوع صحبت کنند، پاسخ دادند: «از افسردگی پس از زایمان چیزی نمی‌دانیم.»

میترا، کارمند یک انتشاراتی معتبر، با مردی مجروح در جنگ ایران و عراق، ازدواج کرد. او در زمان ازدواج از بیماری ناشی از جراحت اعصاب همسرش در جنگ و مصرف شدید تریاک او بی‌اطلاع بود. پشیمانی پس از ازدواج حاصلی نداشت و مرد حاضر به طلاق نشد. میترا اندک مدتی پس از ازدواج باردار شد و تصمیم به سقط جنین گرفت. می‌گوید: «همسر من گفت من پانصد عراقی را در جنگ کشته‌ام و کشتن تو برای من کاری ندارد.» می‌دانستم که دروغ نمی‌گوید و چنین کاری از او ساخته است. از تصمیم منصرف شدم. میترا فرزندش را در حالی به دنیا آورد که دچار اضطراب و حس بی‌پناهی شدید بود. پدرش را در همین زمان بر اثر بیماری پارکینسون

دی جی و موزیک زنده جهت مراسم جشن

DJ & Live Music



Ali Asgari
۶۹۳-۶۱۴۸ (۴۰۸)
Instagram: aliasgarimusicfans



مرتب شد و هنوز قادر به حرکت دادن کامل دست و گردنش نیست. سابقه افسردگی پیش از زایمان و پس از آن، میترا را به کل منفعل کرده بود. دست آخر مصمم شد هر طور هست سلامتیش را

بازگرداند. می‌گوید «عشق به فرزندم مرا بیدار کرد. اعتیاد را ترک کردم و با درخواست طلاق از همسرم که آن زمان در زندان بود کوشیدم خودم را رها کنم. پس از سه بار درخواست طلاق، موفق به جدایی شدم. بازگشت به کار مرا تا حدود زیادی از افسردگی پس از زایمان نجات داد. همسرم چند سال پس از جدایی درگذشت. هنوز دلم برایش می‌سوزد. او خودش قربانی بود.»

بهار فرزندش را در آمریکا به دنیا آورد. همسرش درباره افسردگی پس از زایمان اطلاعات کافی دارد و شرایط روحی بهار را درک می‌کند. حس گناه، حس پشیمانی و میل شدید به گریه مدام او را آزار می‌دهند. می‌گوید: «بیشترین آسیب را از زن‌های نزدیک به خودم می‌بینم. آنها تحصیل کرده‌اند و از وجود بیماری افسردگی پس از زایمان خبر دارند اما می‌گویند قرن‌هاست که زن‌ها می‌زایند و افسردگی را نباید جدی گرفت و خودش به مرور زمان خوب می‌شود. برای مادر شدن که به نظرشان قدسیت دارد به من تبریک می‌گویند و حال مرا نمی‌پرسند. انگار که افسردگی برایشان موضوعی مهم نباشد. برای من اما مهم است. من از کوچک‌ترین کارهای روزانه‌ام بازمانده‌ام و تحت درمانم. این که زنان، که قاعدتا باید بیشتر از همسرم در کم کنند چون شرایط مشابهی داشته‌اند، از درک شرایط زنی چون من عاجزند، بیشتر خسته و عصبی‌ام می‌کند.»

درصد بالایی از زنان افسردگی پس از زایمان را تجربه می‌کنند. ابتلا به افسردگی قبل از بارداری، تحمل اضطراب در دوران بارداری، تجربیات و حوادث تنش‌زای زندگی، سطح پایین حمایت‌های اجتماعی و خانوادگی از عوامل ایجاد افسردگی در زنان هستند. افسردگی پس از زایمان خود را در هیئت تمایل شدید به گریستن، حس عذاب وجدان و پشیمانی از فرزندآوری، ناتوانی در انجام کارهای روزمره و احساس پوچی و بهبودگی نشان می‌دهد.

پرستو فرزندش را در آلمان به دنیا آورد. او پیش از مهاجرت مدتی دبیر و مدتی هم آرایشگر بود. وقتی برای زایمان

فرزند اولش در بیمارستان بستری شد، همسرش او را تنها رها کرد، در حالی که زبان هم نمی‌دانست. زنی از همسایگان، پرستو را در حین زایمان همراهی کرد. پرستو تلاش‌هایش برای جلب اندک توجه و محبت از همسرش بی‌فایده می‌داند. می‌گوید: «همسرم افسردگی‌ام را انکار می‌کرد و می‌گفت من به درد هیچ کاری نمی‌خورم. باورم شده بود که بی‌خاصیت و نالازم هستم. گریه فرزندم ناراحت‌م می‌کرد. از طرف خانواده‌ام حمایت نمی‌شدم و احساس شدید تنهایی داشتم. میل داشتم ساعت‌ها گریه کنم اما نمی‌توانستم، نمی‌توانستم گریه کنم و این ناتوانی در بیرون ریختن تمام احساسات آزارنده، خشمگینم می‌کرد. به همسرم نیاز داشتم چون جز او کسی را نداشتم. مادرم برای بارداری دومم سرزنش می‌کرد و بار دوم افسردگی با شدت بیشتری درگیرم کرد. حالا مادر دو بچه کوچک بودم، در حالی که افسردگی شدید داشتم و تبدیل به موجودی بی‌فایده شده بودم که حتی نمی‌توانستم از فرزندانم نگهداری کنم. حالا سال‌ها گذشته است. من حالا مری مهد کودکم. هنوز احساس قدرت و پیروزی ندارم. فکر می‌کنم افسردگی‌های پی‌درپی و درمان نشده تأثیر خودشان را بر من گذاشته‌اند، نمی‌دانم، فقط می‌دانم با دو فرزند و مسئولیت‌های مادری تنها، چاره‌ای جز ادامه ندارم.»

مینا سابقه افسردگی داشت وقتی باردار شد. حاملگی سختی را گذراند و وقتی فرزندش را به دنیا آورد، هم زمان دچار پریشانی و عشق به فرزندش بود. همسرش با تمام توان برای رفاه خانواده تلاش می‌کرد اما دیگر فرصتی برای دریافتن نیازهای روحی مینا نداشت. بی‌توجهی همسرش او را به حاشیه می‌راند و تبدیل به ماشینی در خدمت خانواده می‌کرد. خانواده‌اش او را به عنوان مادر تقدیس می‌کردند و یادآوری می‌کردند که مادری مهم‌ترین نقش انسانی اوست. مینا سال‌ها به عنوان فعال حقوق زنان فعالیت کرده بود و حالا درست در همان وضعیتی قرار گرفته بود که زنان دیگر را به آن آگاه می‌کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

بیش از ۲۰ سال پناهجویی در کاله

آیدا قجر

در فرانسه می‌ماند. می‌گوید: «هیچ وقت نخواستم فرانسه بمانم. دوستش نداشتم و ندارم و نخواهم داشت. ناچار شدم.» سال ۲۰۰۴ بود که به کاله رسید و با حدود ۵۰ پناهجوی ایرانی دیگر در خیابان‌های شهر زندگی کرد. یک سال روی سکوی روبه‌روی بندر، جایی که کامیون‌ها سوار کشتی می‌شوند و با عبور از دریا، به انگلیس می‌رسند و یک سال دیگر در پارک‌ها و جنگل. مدتی هم در گاراژ یک ساختمان. زندگی بدون سرپناه و در خیابان، یعنی به انتظار شب نشستن و منتظر فرصت مناسب برای «انداختن» بودن.

انداختن هر بار تلاش برای سوار شدن بر کامیون یا کشتی است. پناهجوها باید کامیونی را پیدا کنند که داخل کانتینر آن بپرند. در آن سال‌ها که گشت دریایی کم‌تر بود، فنس‌های دورتادور شهر و پارک‌ها به اندازه امروز نبودند و بعضی از پناهجویان در سرمای زمستان حدود ۵۰ متر عرض بندر را شنا می‌کردند تا به محفظه



پشتی کشتی برسند و راهی سفر شوند؛ روشی که گفته می‌شود ابداع ایرانی‌ها بوده است. لباس‌های خود را در کیسه زباله می‌پیچیدند و تا کشتی شنا می‌کردند. تعدادی از هم‌دوره‌های داریوش به همین روش به انگلیس رسیده‌اند. با داریوش کنار جنگل رفتیم و از آن جا مقابل گاراژی که در آن زندگی می‌کرد و بعد بندر، گیت عبور و نقطه حرکت برای رسیدن به انگلیس. شهر را دور زدیم. زندگی در خیابان را همیشه کتانی به پا داشتن، نیمه‌هشیار خوابیدن در شب و همیشه آماده به فرار بودن توصیف کرد.

زندگی در خیابان برای او یعنی پلیس‌ها نیمه‌شب و دم صبح با گاز اشک‌آور و باطوم بیدارت کنند، وسایلت را مقابل چشمانت به دریا بریزند، گاه کتکت بزنند و گاه بی‌هیچ توضیحی، چند شب بازداشتت کنند. دسترسی به بهداشت و درمان نداشته باشی، دچار بیماری‌های روحی و جسمی شوی، مثل بسیاری از پناهجویان، «گال» بگیری (بیماری قارچ پوستی) و حتی با آن‌همه اضطراب و ریسک‌پذیری، اشتباهی سوار کامیونی شوی که به انگلیس نمی‌رود. می‌گوید چندین سال از این زندگی برای او در

قصه‌های پناهجویی در شهر «کاله» و شناخت بیشتر آن را که برای پناهجویان مفری است برای رفتن از کل اروپا به انگلیس، با «داریوش» شروع کردیم؛ مردی که از سال ۱۹۹۷ پناهجو است و برای رفتن به انگلیس هم تلاش کرده اما تلاش‌هایش بی‌فایده بوده‌اند. او ناچار شده است در کاله بماند و از فرانسه درخواست پناهندگی کند؛ قدیمی‌ترین پناهجوی ایرانی ساکن کاله. از آغاز تحقیق درباره قاچاق انسان در دنیای پناهجویی ایرانی‌ها و سفر به کاله، به دنبال داریوش بودم. اسم او را زیاد شنیده بودم اما

در چنین دنیایی، برخی پناهجویان به جان هم می‌افتند؛ پناهجویانی که بر اساس ملیت خود تفکیک شده‌اند؛ هم از سوی سیاسیون و در دل جنگل، خیابان‌ها، کمپ و حتی از سوی جامعه. در این زد و خورد‌ها میان پناهجویان که گاهی زخمی هم می‌شوند، پلیس فرانسه نظاره‌گر است؛ به ویژه وقتی پای قاچاق و قاچاقچی در میان باشد: «در این مدل زندگی خبری از وجدان و شرف نیست؛ به ویژه بین قاچاقچی‌ها. مثلاً زنی مطلقه این‌جا بود که بعدها متوجه شدم مجبور می‌شد به هم‌خوابگی با قاچاق‌چیان تن بدهد تا او را رد کنند. تجاوز اتفاق می‌افتد. هم‌دیگر را می‌کشند. روسپی‌گری هم زیاد است. حتی مردم. شهروندان این شهر به پلیس خبر می‌دادند و جای‌مان لو می‌رفت. هر شب در کاله، پناهجویان موقع رد شدن از برخی اتوبان‌ها کشته می‌شوند. بعضی‌ها را خود مردم به عمد می‌زنند.» جان باختن در این مسیر تصادفی نیست، این جنگ برای بقا و رسیدن به انگلیس، در این منطقه به هر مدلی جاری است؛ مثل پسری از کردهای عراق که ۲۴ سال داشت و زیر محور کامیون نشست تا از این طریق به انگلیس برسد.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹



آتوسا یکان

مربی و راهنمای زندگی

Professional Certified Life Coach
atoosa30@yahoo.com

مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه‌های جدید برای رسیدن به هدف‌ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه‌ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارد؛ بالا بردن کیفیت زندگی شما

- ♦ رسیدن به شادی و نشاط درونی
- ♦ اعتماد و حرمت نفس و تعادل
- ♦ خودشناسی، خودسازی، هدف‌یابی
- ♦ تصمیم‌گیری‌های درست در زندگی شخصی و یا کاری
- ♦ روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده‌ها
- ♦ صحبت‌های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان
- ♦ تخصص و تجربه در روش‌های مؤثر، شاد کردن و تقویت حافظه سالمندان شما در منزل و یا خانه سالمندان ♦ جلسات Coaching و Meditation در دفترهای خود و یا سرویس سیار در صورت لزوم برای راحتی شما

Atoosa Yekan "Not just another life coach..."

دفاتر در سن حوزه و پلزننون. سرویس سیار موجود می‌باشد.

۹۷۰۰-۲۹۷ (۹۲۵)

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Serious Injuries



Brain & Spinal Injuries

Powerfulinjurylawyers.com

Burg & Brock, does not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in S



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock. Law Offices of B



شقایق

در هزار سال شعر فارسی

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

گل بوستان رویت چو شقایق است لیکن

چه کنم به سرخ‌رویی که دلی سیاه داری

(سعدی)

جام شقایق از گلبرگ‌های بزرگ و جدا از هم، به رنگ سرخ درخشان، تشکیل یافته و آتش و خون، رخسار گلگون و ساغر شراب را به آن تشبیه کرده‌اند. در قاعده هر گلبرگ لکه سیاه‌رنگی وجود دارد که به صورت داغ بزرگی در قعر جام و در دل گل دیده می‌شود و از آن مضامینی چون داغ دل، دل‌سوختگی و سیاه‌دلی پدید آورده‌اند. شقایق نام گل و گیاهی است غلفی و یکساله از جنس Papaver و گونه rheoas متعلق به خانواده Papaveraceae یا تیره خشخاش که در انگلیسی poppy flower نامیده می‌شود. ساقه و میوه گیاهان این تیره دارای شیرابه‌ای سفیدرنگ است. گل‌ها به صورت منفرد در انتهای ساقه‌های نازک و بلندی به‌وجود می‌آیند. هر گل دارای دو کاسبرگ و چهار، یا به‌ندرت هشت یا دوازده، گلبرگ بزرگ جدا از هم به رنگ سرخ درخشان و تعداد زیادی پرچم است. در شقایق ایرانی، در قاعده گلبرگ‌ها لکه‌های سیاه یا تیره‌رنگی وجود دارد که داغ نامیده می‌شود. کاسبرگ‌ها قبل از باز شدن گلبرگ‌ها می‌افتند. گل نیز کم‌دوام است و زود پُر پُر می‌شود. امروزه نوعی شقایق زینتی را پرورش می‌دهند که گل آن یک‌دست و بی‌داغ است و دوام بیشتری دارد. پس از افتادن گل، نهنج بزرگی به شکل گرز خشخاش برجای می‌ماند ولی برخلاف گیاه خشخاش از آن شیره تریاک به‌دست نمی‌آید. شقایق در آغاز بهار هم‌زمان با بنفشه و نرگس و گل‌سرخ ظاهر می‌شود، با بیتی از نظامی گنجوی (خسرو و شیرین: ۵۶):

چو شاپور آمد آنجا سبزه نو بود / ریاحین را شقایق پیشرو بود

شقایق جمع شقیقه به‌معنای رخنه و شکاف میان دو کوه است که برای رویش گیاه مناسب باشد و شاید تسمیه شقایق بر وجه طبیعت خودروی آن در دشت و کوه و بستر سنگ‌ها بوده است. بیت زیر از سعدی، دو بیت بعد از فرخ سیستانی و دو بیت دیگر از امیرمُعزّی و قطران تبریزی به خودرو بودن شقایق در دشت و کوه و در میان سنگ‌ها اشاره دارد:

خواب از خمار باده نوشین بامداد / بر بستر شقایق خودروی خوشتر است

باغ‌ها داشتیم پر از گل‌سرخ / دشت‌ها پر شقایق نعمان (۱)

چنان کنیم کنون روی کوه را که شود / ز خون دشمن تو پر شقایق نعمان
شقایق بر سر هر کوه چون رخسار دلبر شد / بنفشه بر لب هر جوی چون زلفین جانان شد
از شکوفه باد در بوستان شده لؤلؤلفشان / وز شقایق سنگ در صحرا شده بیجاده‌فام
لؤلؤ = مروارید، مُشَبَّه‌به شکوفه. بیجاده = ماده سرخ طبیعی با خاصیت ربایش شبیه کهربا، شبیه یاقوت.

جام شقایق نسبت به ساقه گل‌دهنده قدری خمیده است و حالت سر به زیر و رکوع دارد. این حالت را نظامی گنجوی (خسرو و شیرین: ۶۲) به رکوع و وحشی بافقی به سر از مستی فکندن تشبیه کرده‌اند:

شقایق سنگ را بتخانه کرده / صبا جعد چمن را شانه کرده

از آن ساغر که نرگس داده پیوست / شقایق خورده و افتاده سرمست
ساغر به قسمت میانی نرگس و ساغر نرگس احتمالاً به چشم مست اشاره دارد. پیوست = پی‌درپی.

عبید جدا بودن گلبرگ‌های شقایق و پُر پُر شدن و به خاک ریختن آنها را مضمون قرار داده است:

شقایق جامه بر تن چاک می‌زد / ز شوق او کله بر خاک می‌زد

کله یا کلاه بر زمین زدن یا کلاه انداختن نشانه بسیار شاد شدن است. اصطلاح امروزی آن کلاه به هوا انداختن است.

به نظر می‌رسد زنان سر و گردن خود را با شقایق می‌آراسته‌اند و به‌اصطلاح به خود گل می‌زده‌اند، با دو شاهد از نظامی گنجوی (خسرو و شیرین: ۳۶۶)

گهی می‌کرد نسرین را قصب‌پوش / گهی می‌زد شقایق بر بناگوش

شقایق بستنش بر گردن ماه / کمند انداخته بر گردن شاه

شقایق سرخ‌رنگ است و خون را به آن تشبیه کرده‌اند، با سه بیت از امیرمُعزّی، نظامی گنجوی (هفت‌پیکر: ۳۱۷) و خواجوی کرمانی:

از رنگ خون دشمن و از رنگ خنجرش / گویی همی شقایق و نیلوفر آورد

کبودی تیغه آبداده خنجر به کبود برگ نیلوفر تشبیه شده است.

کاتب‌الوحي گل به آب حیات / بر شقایق به خون نوشته برات

ای بسا برگ شقایق که دمامد در باغ / از سرشک من و خوناب جگر می‌روید

برگ = برگ گل، گلبرگ. دمامد = پی‌درپی، با ایهام به اشک خونین و خون دل (دم = خون) در مصرع بعد.

سعدی رخسار گلگون و فضولی و وحشی بافقی سرخی آتش را به شقایق تشبیه کرده‌اند:

بلبل سماع بر گل بوستان همی کند / من بر گل شقایق رخسار می‌کنم

سماع = صدای خوش، (در اصطلاح صوفیه) آواز خوش که به قصد حضور قلب و توجه به حق شنیده شود. گل = (در مصرع دوم) معشوق. شقایق‌رخسار = او که رخسار سرخ و گلگون دارد.

فروزان گشت هر سو از شقایق منقل آتش / بدان آتش ز عالم دفع سرمای زمستان شد
شاید داغ شقایق در لابلای گلبرگ‌های سرخ، بی‌آنکه اشاره‌ای در بیت بالا به آن شده باشد، زغال‌های آتش نگرفته در منقل را به ذهن متبادر کند.

شقایق سوختی دائم سپندش / که از چشم خسان ناید گزندش

سوختی = سوزاندی، می‌سوزاند. شقایق به مجمر و داغ آن به اسفند تشبیه شده، ولی مراد از شقایق و سپند می‌تواند چهره گلگون و خال رخسار باشد. خسان = فرومایگان. زیباترین مضامین در مورد شقایق در اشاره به لکه سیاه یا تیره‌رنگی است که در قعر جام گل وجود دارد و به صورت داغ سیاه بزرگی در دل گل دیده می‌شود. کسای مروزی در بیت زیر تقابل سرخی و سیاهی، سعدی در بیت بعد دل‌سوختگی و فیض کاشانی در بیت دیگر داغ دل را مضمون قرار داده‌اند: (۲)

سرخ و سیه شقایق هم ضد و هم موافق / چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا

سرخی آشکارا با موافق و مؤمن و سیاهی پنهان با مخالف و منافق تناسب دارند.

همچون شقایقم دل خونین سیاه شد / کان سرو نوبرآمده از بوستان برفت

بیت در سوگ از دست دادن نوجوانی است. بوستان = دنیای فانی.

لطف و قهرش در شقایق گشته باهم جلوه‌گر / از درون دل داغدار و از برون رخ احمر است
غالب دهلوی و وحشی بافقی مَهر پای سند را برای رسمیت بخشیدن و مَهر بر زبان را به نشانه دهان بستن و سخن نگفتن به داغ شقایق تشبیه کرده‌اند:

چمن طراز جنونیم و دشت و کوه از ماست / به مَهر داغ شقایق بود قبالة ما

چمن طراز = چمن‌آرا یا چمن‌پیرا، باغبان. داغ به‌معنای بسیار گرم به مَهر و موم کردن نیز ایهام دارد.

بر سر هر شاخ گل مرغی خوش‌الحن و مرا / مَهر خاموشی ست چون برگ شقایق بر زبان



حافظ خون را به سرخی شقایق و ساغر شراب را به جام شقایق تشبیه کرده و داغ شقایق را چون داغ دل می‌داند. واژه شقایق سه بار در دیوان غزلیات حافظ آمده است:

بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند / کان کس که پخته شد می‌چون ارغوان گرفت
برگ گل = گلبرگ گل سرخ. مجموع گلبرگ‌های خون‌رنگ شقایق به جام پُر شراب تشبیه شده است. این بیت نشان می‌دهد که انواعی از گل یا گل‌سرخ چنان کمرنگ بوده که رنگ سرخ شقایق بر روی آن نمایان می‌شده است. رنگ سرخ شقایق و داغ درون آن به پختگی و آزمودگی تعبیر شده و از زبان این باده‌پرست دل‌سوخته که عمرش هرآینه با

وزش بادی به‌سر می‌رسد به گل نازپرورد بوستان می‌گوید: [...] هر کس به مرحله بلوغ و کمال عقل رسید جام می‌گلگون از کف نهد - خود را از پایبندی‌ها و غم‌ها آزاد کرد.]

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد / چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
عقیق = سنگ سرخ کدر، شراب از میانه خم. علاوه بر قرائت «جام عقیقی» با یای وحدت یا نکره به‌معنای یک جام از جنس عقیق یا جامی عقیق مانند، می‌توان عقیقی را بر وزن حقیقی با یای نسبت خواند و از آن رنگ اراده کرد، همچنانکه قبل از

حافظ، کسای مروزی (عقیقی شرابی که در آبگینه) و قطران تبریزی (عقیقی‌روی و عقیقی‌لب) و امیرخسرو دهلوی (اشک عقیقی) این معنا را در شعر آورده‌اند. نگران = نگرنده. موضوع غزل سپری شدن زمستان و فرارسیدن بهار و شکفتن گل‌هاست.

ارغوان و سمن (یاسمن) هر دو درخت یا درختچه و تقریباً هم‌اندازه هستند، همچنانکه نرگس و شقایق دو گیاه کوچک و هم‌اندازه‌اند. نرگس نماد چشم و نگاه است و شقایق، به شکل و رنگ، چون جام پُر شراب می‌نماید. [ارغوان به سمن شراب صافی می‌دهد و

نرگس با نگاه از جام سرخ شقایق باده طلب می‌کند.]

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

تفاوت یوگا با دیگر فعالیت های فیزیکی در چیست؟

مریم سالاری

کلمه یوگا مشتق شده از کلمه یوج «YUJ» در زبان سانسکریت به معنای پیوستن و یکپارچگی است. یوگا علم رایج فلسفی و عرفانی آغاز شده در هند می باشد که مجموعه ای است از تمرینات فکری، روحی و بدنی. یوگا هنر زندگی کردن است، زیرا انجام یوگا بر تمام جنبه های حیاتی فرد اعم از جسمی، روحی و روانی تاثیر گذار است. هدف یوگا تعلیم، آگاهی، خودشناسی، ایجاد نظم درونی و هماهنگی فکر و روح و ارتباط فرد با جهان هستی برای رسیدن به یک زندگی شاد، همراه با آزادی نهایی می باشد.

شاید این سوال ها در ذهن شما هم پیش آمده باشد که:

♦ فرق بین یوگا با دیگر تمرینات ورزشی در چیست؟

♦ چرا امروزه پزشکان انجام یوگا و مدیتیشن را بیشتر از دیگر فعالیت های بدنی به بیماران خود توصیه می کنند؟

♦ آیا یوگا می تواند باعث پیشگیری و یا بهبود روند بیماری ها شود؟

خوشبختانه جواب تمام این سوالات مثبت می باشد. امروزه ثابت شده است که تحرک بدنی، تغذیه سالم، خواب کافی و به حداقل رساندن استرس و شاد زندگی کردن، چهار فاکتور اصلی برای طول عمر بیشتر می باشد.

فرق یوگا با دیگر تمرینات ورزشی در چیست و چرا یوگا فعالیتی منحصر به فرد شناخته شده است؟

اگر تا به حال تجربه شرکت در کلاس های یوگا را داشته باشید، به این امر واقف هستید که یک کلاس یوگا بر سه اصل بنیاد شده است:

۱- حرکات (Poses)

۲- تنفس عمیق

۳- مراقبه (Meditation)

ادغام این سه اصل بنیادی باعث بهتر شدن روند سلامتی افراد و منحصر به فرد شدن یوگا شده است، چرا که انجام حرکات های مختلف در حین یوگا باعث تقویت و انعطاف پذیری ماهیچه ها و عضلات می شود و دستیابی به یک بدن فیزیکی قوی

و متعادل را برای شخص میسر می سازد. همچنین آگاهی از تنفس، برقراری ارتباط با دم و بازدم و نفس های عمیق در حین انجام یوگا باعث کاهش استرس در بدن و بهبود عملکرد اندام های داخلی و سیستم ایمنی می شود. با تکنیک مراقبه افراد قدرت دسترسی به ذهنی آرام و آگاه را پیدا کرده و قادر به شناخت خود و ارتباط با جهان هستی را دارا می باشند. تمرین و تکرار مدیتیشن هنر زندگی کردن در زمان «حال» را به افراد آموخته و لذت بردن از مسیر زندگی را برای آنها میسر می سازد. لازم به ذکر است در یک کلاس یوگا، این سه اصل اساسی لازم و ملزوم یکدیگر بوده و هر یک با نقشی برابر باعث منحصر به فرد شدن یوگا نسبت به دیگر فعالیت ها شده است.

همچنین، این سه اصل بنیادی در یوگا، تاثیر مثبت بر افزایش متابولیسم، کاهش وزن و روند پیشگیری و پیشرفت بیماری هایی چون آسم، پوکی استخوان، فشار خون، قند خون، کلسترول، ورم مفاصل، آلزایمر و غیره می شود. علاوه بر موارد ذکر شده، یوگا یکی از راه های کنترل و بهبود بیماری افسردگی و اضطراب نیز می باشد. در ادامه همراه با هم به چگونگی تاثیر یوگا بر سیستم دستگاه تنفسی، متابولیسم و کاهش وزن می پردازیم.

چگونگی روند تنفس های عمیق در یوگا بر سیستم تنفسی و دیگر اندام ها

سیستم تنفسی مجموعه ای از اندام هایی همچون بینی، حنجره، نای، لوله های برونشیت و ریه ها است. اکسیژن مهمترین گاز موجود در هوا برای زنده نگه داشتن ما می باشد. ریه ها مهمترین اندام تنفسی، مسئول جداسازی و تبادل اکسیژن از هوا و انتقال آن به دستگاه گردش خون و جداسازی دی اکسید کربن از جریان خون و انتقال دادن آن به هوا در یک فرایند تبادل گاز هستند. در سیستم تنفسی، در حالت دم دیافراگم به سمت پایین حرکت می کند و این عمل باعث افزایش فضای حفره قفسه سینه و افزایش ظرفیت ریه ها می شود. لازم به ذکر است همان طور که افراد برای قوی شدن ماهیچه ها و عضلات بدن به تحرک فیزیکی می پردازند، برای داشتن سیستم تنفسی قوی و سالم، نیاز به تقویت سطح بافت ریه ها نیز ضروری است. در حین انجام یوگا، دم و بازدم های عمیق باعث کشش و ارتجاعی شدن سطح بافت ریه و قوی تر شدن این اندام تنفسی می شود. همچنان ادامه تمرینات تنفسی به بالا بردن ظرفیت ریه ها کمک می کند و عملکرد سیستم تنفسی را تقویت خواهد کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

Date: Every Saturday

Time: 12pm - 1:15pm

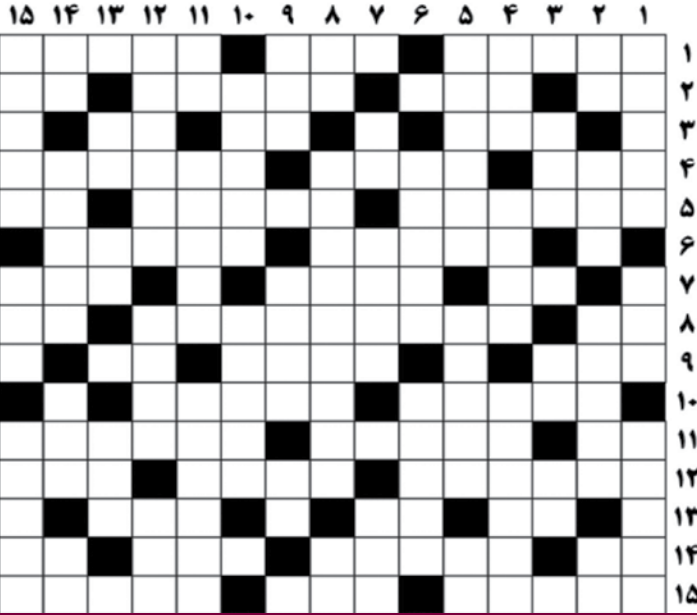
- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ Free Parking & Elevator on site
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882

Pars Equality Center
1635 The Alameda, San Jose, CA 95126

حل جدول در صفحه ۴۲

سرگرمی



عمودی

- ۱- عدل- پیکان- دیو شاهنامه
- ۲- ناپسند- دارایی- گدا- خواست عرب
- ۳- خرس ترکی- شهر رازی- مخفف مکیدن
- ۴- طایفه- پارچه تبلیغاتی- پی در پی
- ۵- گوسفند استرالیایی- سرخرگ- زینت رو
- ۶- توبه- قاره سبز
- ۷- آنگیر- گریه وزاری- گندم سوده
- ۸- گریز از روی ترس- ایراک، زیر- انت سوم
- ۹- دریا- سلام- از نهاد برآید
- ۱۰- برآوردن حاجت- سر انگشتان
- ۱۱- دنبال و عقب- عنکبوت- یار زهره
- ۱۲- غواص- واحد- بیختر
- ۱۳- کاغذ مرغوب- زمین ترکی- شان
- ۱۴- کباب بی اب!- زگیل- مساوی شطرنج- خداوند
- ۱۵- شعبده باز- گوسفند- سالن

افقی

- ۱- پافشاری و اصرار- فلز گلوله- چوب فرش
- ۲- رشد و نمو- چپوچروک- سر رشته دار- میوه
- ۳- شیمی کربن- رده ودسته- دلازار کهنه
- ۴- بیسواد- جانشین- مسافر بر عمومی
- ۵- درشکه روسی- باران تند و شدید- لخت و برهنه
- ۶- هادی بریق- شک
- ۷- نفی تازی- خورجین- اهلی
- ۸- تکیه دادن- دیم- مظهر غری ۹- ابل- شتر تندرو- خمونار است
- ۱۰- اکسیر- پشیمانی
- ۱۱- نامآذری- داج- ثنا
- ۱۲- لباس سنتی ژاپن- ساده لوح- پدر ترکی
- ۱۳- ویتامین جدول- عضو دونه- برای آب میکنند
- ۱۴- با- دسته دسته- شعور- علامت مفعولی
- ۱۵- شتر مرغ آمریکایی- شریعت- کارگر

قلب انسان همچون آلت موسیقی است...
موسیقی بالقوه عظیمی در آن ارمیده است...
منتظر لحظه مناسب است تا نواخته شود...

ابراز وجود کند...

آهنگین شود...

به سماع برخیزد...

و این لحظه فرا نمی رسد مگر با جاری شدن عشق

انسان عاری از عشق هیچگاه نخواهد دانست که چه موسیقی شکوهمندی درون قلبش جای داشته است...

فقط از طریق عشق است که این موسیقی زنده می شود...

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

Pezhvak of Persia

پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان
شمال کالیفرنیا

با درج آگهی در نشریه پژواک
کسب و خدمات خود را به ایرانیان
شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و
چهارمین جمعه هر ماه

www.ferdosi.org

۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

ورود برای عموم آزاد است

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر
ماه میلادی در شهر فریمانت.
مکان:

Fremont, Main Library

۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰

۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰

ورود برای عموم آزاد است

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در
رستوران فیمس کباب.

تلفن اطلاعات:

۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CA

مراسم نماز عید فطر

چهارشنبه ۱۵ جون ساعت ۶ عصر
سخنران مهندس بازرگان
به همراه شام مختصر
در مرکز اسلامی و فرهنگی
شمال کالیفرنیا
(۵۱۰)۸۳۲-۷۶۰۰

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن
شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب
از کانال ۱۵ سن حوزه
یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر
از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

گروه همایش دوستان

چهارشنبه هر هفته
از ساعت ۷ الی ۹ عصر
۲۶۲۷-۸۵۷ (۴۰۸)
مکان: Scientology Building در
شهر مانتن ویو
1080 Linda Vista Ave.
Mountain View, CA

آموزش شعر و ادب با نصرت الله نوح

در کلاس تدریس حافظ و حافظ خوانی،
غزلیات حافظ از نقطه نظر اسطوره
شناسی، تاریخ، آیات و احادیث مورد
تحلیل و بررسی قرار می گیرد. این
جلسات هر هفته در روزهای سه شنبه
از ساعت ۷ تا ۹ عصر برگزار می شود.
(۶۵۰)۵۶۵-۹۶۸۵

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

امور مربوط به Social Servies در آمریکا



(408)909-9060

(888)350-9060



Office of International Services is not a Law Firm

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

جویای کار

خانمی هستم با تجربه برای نگهداری شبانه روزی یا تمام وقت از سالمندان شما. ۴۳۱۸-۴۰۱ (۴۰۸)



(408) 909-9060

By Appointment Only

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624

فال سنارگان

دی	مهر	تیر	شروردین
<p>موانعی به چشم می خورد که باید بسیار حوصله داشت و صبور بود تا بتوان به تدریج این موانع را برطرف کرد. باید روحیه ای شاداب داشته باشید. یک تفریح یا سفر مناسب خواهد بود. این روزها اگر مراقب نباشید مشکلات اقتصادی به سراغتان می آید. نسبت به توانایی و استعدادهایتان تردید نکنید و در پذیرفتن بعضی تعهدات از خود اختیار عمل نشان دهید.</p>	<p>اگر از نظر احساسی شکست خورده اید، اما دلیل نمی شود که این تجربه دوباره تکرار شود. باید قدر خودتان را بدانید و نگرانی و استرس را از خود دور کنید و امیدوار باشید. یک آرزوی بزرگ و از نظر خودتان دور از دسترس، محقق می شود. به یک مسافرت شیرین می روید و با آشنایی های تازه، روحیه تان عوض می شود.</p>	<p>هنگامی که عشق و عاشقی پیش بیاید، بهتر است در تصمیم گیری های مهم بجای احساس، عقل تان را راهنما قرار دهید. در رابطه با کار خود اگر تمرکز بیشتری بکار نبرید، اگر نخواهید مسئولیت روز را همان روز به پایان برسانید، اگر وقت تان را بجای فعالیت در تفریح بگذرانید، گرفتاری طولی مدتی برای خود ایجاد خواهید نمود. دیدار از مسن ترها آنها را خوشحال می کند.</p>	<p>همه می دانند که دنبال این هستید تا تغییری در زندگی خود ایجاد کنید ولی بهتر است پیش از آغاز هر کاری، اطراف و جوانب آن را به دقت بررسی کنید. روزهای شادی در راه دارید. زیاد افسوس گذشته را می خورید و به همین دلیل نمی دانید به چه شکل به انجام برنامه هایتان بپردازید. خوشبین باشید و اراده خود را حفظ کنید تا موفق شوید.</p>
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
<p>باید در کارها دقت را با سرعت توأم کرد تا هم سریعتر انجام شود و هم چیزی فروگذار نشود. موفقیت مهمی در انتظار شماست. نگرانی در مورد مسائل مالی بیهوده است. شاید در حال حاضر شرایط مناسب نباشد اما همه چیز دوباره درست می شود. در زمینه ازدواج، سعی کنید احساسات خود را بی پروا و صریح با همسران در میان بگذارید.</p>	<p>جایی برای افسوس خوردن نیست. سعی کنید از فرصت های آینده استفاده کنید تا موفق شوید. همین روزها هدیه گران قیمتی به دستتان می رسد. یکی با خبر خوش در راه است. مسائل اقتصادی تان را جدی بگیرید و به فکر چاره باشید. نباید بر اثر سهل انگاری دوباره ضرر و زیان ببینید. منافع بلند مدت خود را در نظر داشته باشید.</p>	<p>سعی کنید به عقاید دیگران احترام بگذارید. هرکس حق دارد نظر خود را ابراز نماید. شما باید گذشت داشته باشید. از نظر عاطفی ماه پرشوری در پیش دارید. دوست و یا یکی از اقوام خانواده گرفتاری قانونی پیدا کرده و سعی خواهد نمود که شما را نیز آلوده سازد. پشت سر دیگران بدگویی نکنید تا دیگران نیز از شما تعریف بد نکنند.</p>	<p>نباید همه افکار را به گذشته ربط داد و همه دل بستگی ها و خوشی ها را در همان گذشته ثابت نگه داشت. بزودی تحولات تازه ای در زندگی تان پیش می آید که خود به خود شما را به آینده و رویدادهای خوش آن می کشاند. سعی کنید راز نگه دار باشید و آن را در جهت منفی و رسوایی بکار نگیرید. به یک مسافرت کوتاه خواهید رفت.</p>
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
<p>درست است که اتفاق تازه ای نیفتاده است. اما سعی کنید نگاهتان را به زندگی عوض کنید. این نگاه تازه شماست که به اشیاء و اشخاص معنای تازه ای می بخشد. در این صورت خوشحال و با طراوت خواهید بود. رفته رفته وضعیت مادی شما بهبود می یابد و همین مساله روحیه شما را عوض می کند.</p>	<p>منتظر اتفاقات زیادی هستید که ممکن است هیچ کدام از آنها رخ ندهد. بهتر است به جای این کار برای فردای خود برنامه ریزی کنید. به طور جدی فکر کنید تا تغییرات تازه ای را در محیط کاری خود به وجود بیاورید. با یک دوست قدیمی که مدتها از او بی خبر بودید رابطه تازه ای برقرار می کنید. باید از کسی دلجویی کنید تا روز خوبی داشته باشید.</p>	<p>از اظهار نظرهای خود هراسی نداشته باشید و آنچه را که می پندارید درست است، بی پرده با دوست نزدیکتان در میان بگذارید. او به شما کمک خواهد کرد. اواخر ماه به یک میهمانی بزرگ دعوت خواهید شد. حساسیت بیش از حد شما، راه رسیدن به هدفهایتان را برایتان دشوار می کند. نامه مهمی دریافت می کنید.</p>	<p>اندیشه خود را برای خود نگه دارید. با این کار ارتباط خود را با دیگران حفظ خواهید کرد. اگر سرمایه خود را در جای امن نگهداری نکنید برای رفع مشکلات در سرشایی قرار خواهید گرفت. این ماه زمان مناسبی است که مسائل اقتصادی را در نظر بگیرید و به آینده توجه کنید. اگر در این ماه طرح آینده خود را مشخص نکنید بعدا عقب خواهید ماند.</p>

رستوران کاسپین

در قلب شهر مانتن ویو

در محیطی گرم و خانوادگی آماده پذیرایی از میهمانان شما



ناهار و شام با انواع غذاهای متنوع در رستوران کاسپین

سلطانی - جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی...

Caspian Catering

Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!

(650)967-7752

Delivery by doordash & Uber

1910 El Camino Real, Suite D, Mountain View

عشق، هوس، نفرت

بخش بیست و هفتم

عباس پناهی



تحمّل کنم و شما اهمیتی به گفته های من ندادید که پدر فریاد زد: «ساکت. این دختر سال ها منتظر تو ماند و به هیچ خواستگاری جواب مثبت نداد تا همسر تو باشد و این دستمزد وفاداری اش است که در حال پرداختنی؟»

آقا جون بلا انقطاع میگفت و فریاد میزد و حتی یک کلامی که حاکی از طرفداری از او باشد بر زبان جاری نکرد. فریدون همچنان ساکت ایستاده بود و احترام پدر را بجا میآورد. وقتی آقا جون داد و فریاد هایش تمام شد و حرفی دیگر برای گفتنش نمانده بود ساکت شد، فریدون گفت: «آقا جون من با او شرطی کردم که او به شرطش عمل نکرد و من هم نمیتوانم مانند گوسفند باشم که در این خانه هر کسی میرسد بند گردن من را به سمتی بکشد و جایی که می خواهد ببرد.» دوباره پدر خشمگین شد و فریادهایش را از سر گرفت که «تو بالا بروی و پایین بیایی، او زن تو است و هیچ چاره ای جز اطاعت از امر زناشویی ای مثل یک بچه آدم نداری.» و سوگند خورد که «از این لحظه اگر کوچکترین بی اعتنائی و یا بی حرمتی نسبت به همسرت کنی، از این خانه پرتت خواهیم کرد و دیگر هرگز نامت را نخواهم آورد.»

این تهدید پدر برای فریدون مانند چرخیدن دنیا به دور سرش بود. به چشمان پدر نگاه کرد و پرسید: «آقا جون این حرف رو جدی میزنی یا از روی عصبانیت است؟» پدر با تاکید تمام گفت: «همین که گفتم، تمام حجت است و دیگر حرفی باقی نمانده. یا سرت را پایین میاندازی و همه چیز به خیر و خوشی میگردد و یا دیگر در این خانه جایی نداری.» و اجازه مرخص شدن داد. فریدون بدون کلامی به اتاقش رفت و در کنار تختخواب بر روی زمین چمباتمه زد و به فکر فرو رفت. در آن روزها هیچکس حالی آشفته تر از حال فریدون نداشت. دنیا با او بشدت بی رحم بود. از پاراناش جدا مانده و در اسارتی افتاده که زندانبانانش حتی اندکی شفقت نداشتند. ساعت ها در همان حال سر در گریبان ماند و به زندگی اش اندیشید. نه راه پس داشت و نه راه پیش. حتی قادر نبود در صورتی که پدر تهدیدش را عملی کند،

برای انجام بعضی تشریفات ساعتی را در وزارت خانه های مختلف گذراند و پس از آن برای استراحت راهی خانه شد. باز هم در بدو ورود روی ترش همه به سویش تیر خدنگ پرتاب می کردند. پریشانی بر خلاف آنچه که فریدون از او خواسته بود، باز سفره دل را باز کرده بود و تا می توانست مظلومیت خود را هوار زده بود. فریدون بی خبر بود که پریشانی چه سخنانی به خویشاوندان می گوید که آنها آنچنان خشمگین هستند و دل شان می خواهند او را به زیر کتک بگیرند و تا له و لورده نکرده اند دست از او برندارند. گرسنه بود اما کسی محلش نمی گذاشت تا آن که مادر از راه رسید و خوراکی را برایش فراهم کرد. خورد و به اتاقش رفت و روی تخت افتاد و بخواب رفت. ناگهان از تکان های شدید پریشانی از خواب پرید و با حیرت به او نگاه کرد. پریشانی با حالتی شاک و مدعی گفت: «باشو دایی جان باهات کاردارند.»

آقا جون در اتاق پذیرایی خشمگین و بی طاقت قدم میزد. چشمش که به فریدون افتاد با نگاهی غضب آلود به او خیره شد. مدتی بدون گفتن کلامی به همان شکل باقی ماند و فریدون که مایل به چشم در چشمی با پدر نبود، سرش را پایین انداخت و منتظر اوامر پدر شد. آقا جون با خشم فریاد زد: «تو خجالت نمیکنی؟ تو حیا نمی کنی؟ تو از خدا نمی ترسی؟» هنوز فریدون منتظر بود تا دلالی که باید از خدا بترسد و خجالت بکشد و حیا کند را از زبان پدر بشنود و لذا ساکت مانده بود تا پدر به سر اصل مطلب برود. آقا جون پرسید: «این چه زندگیه که برای این دختر طفل معصوم درست کرده ای؟» فریدون می دانست این سوال نیست تا پاسخش را بدهد و می دانست که این در حقیقت دلالی محکومیتش در مقابل اعمالیست که علیه یک دختر طفل معصوم مرتکب شده که مستوجب عقوبت است الیم. آقا جون فریاد زد: «پسرک، تختخواب به آن بزرگی برایت کم است که روی زمین می خوابی؟ این رسم زن داربست؟ مگر این بچه چه گناهی کرده که زن تو شده؟» فریدون خواست بگوید که من به شما گفتم من این دختر را نمی توانم به عنوان همسر

پودر را نمیزنم. شام میخوری تا برایت به اطاق بیآورم؟» فریدون گفت: «نه میل ندارم.» پریشانی از اطاق بیرون رفت و ساعتی او را تنها گذاشت. باز هم شب پریشانی از او درخواست وظیفه کرد. فریدون برایش سخت شده بود که از قوه تخیلش کمک بگیرد. از اینکه به پریشانی نزدیک می شود و نمی تواند قوه خیال پردازی اش را فعال کند، حالت تهوع گرفته بود و دردی را تجربه میکرد که مشابه اش را هرگز نیازموده بود.

برخواست برای آنکه باز هم جنجالی دیگر برپا نشود، به پریشانی گفت: «من تا دوسه ساعت دیگر برمیگردم» بدون توضیحی لباس به تن کرد و از خانه بیرون رفت. نیاز داشت که به خود بیاندیشد. راه برود و با گفتگوی درون آرامش بیابد. می اندیشید که برای خلاصی از این دامی که گرفتار شده، می بایستی کسی باشد که او را راهنمایی کند. به فکرش رسید که شاید گفتگو با یک روانشناس چاره ساز باشد اما کسی را سراغ نداشت. با خود گفت شاید پرویز نام چند روانشناس معروف را شنیده و بداند. همچنان که با خود حرف میزد، مسیر دکه پرویز را می پیمود زیرا که به پرویز وعده دیدار داده بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸



زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

♦ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)

♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)

جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه

♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

قوانین جدید اداره مهاجرت

داریوش گیلانی



های کارت سبز برای اعضای خانواده بوده و فقط ۱۲ درصد برای مهارت حرفه ایست. آقای ترامپ می خواهد که این سیستم برعکس شده و ۵۷ درصد کارت سبزها برای حرفه (لیاقتی) و فقط ۱۲ درصد برای همسر و اطفال (قرباتی) منظور داده شود.

اعلان این طرح پیشنهادی جدید، همانطور که انتظار می رفت، مورد مخالفت شدید قانون گزاران آمریکا قرار گرفت. نمایندگان کنگره آمریکا، حتی جمعی از جمهوریخواهان، نسبت به تصویب این قوانین ابراز تردید کردند. منتقدین این پیشنهاد یادآور می شوند که اگر در گذشته چنین قوانینی داشتیم افرادی مثل همسر خود ترامپ و پدر و مادر این خانم که انگلیسی بلد نیستند، به این راحتی نمی توانستند از کشور اسلو وینیا به آمریکا مهاجرت کنند.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۶

یکبار دیگر دوستان ایرانی نگران پخش شایعات جدید در رابطه با طرح پیشنهادی اخیر آقای ترامپ شده اند. در تاریخ ۲۳ ماه مه گذشته، نامبرده در باغ گلستان کاخ سفید حضور یافت و پیشنهادهای نسبت به تغییر قوانین مهاجرت آمریکا داد. نامبرده اعلان کرد که این کشور باید تعداد مهاجرانی را که از طریق خانواده کارت سبز می گیرند محدود کرده و بیشتر سعی کند که مهاجرینی را که دارای نبوغ متمایز و زبردستی حرفه ای هستند به آمریکا بیاورد. یعنی الویت قبولی مهاجرت به افرادی داده خواهد که باسواد و یا دارای مهارت حرفه ای و یا نبوغ و حتما آشنا به زبان انگلیسی باشند. یعنی عوض اینکه الویت به جمع آوری اعضای خانواده داده شود می بایست نخبگان را جمع کرد. در حال حاضر سالیانه دو سوم درخواست



با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

آفتاب، دزد ملعون - شده اسیر قانون!

فایده نداره التماس- باید بشه فوری قصاص قصاص اسلام عزیز- نه کارد و نه چاقوی تیز ما کرده ایم ترقی- سلام بر ازه- برقی در قم و شام و کربلا- تکنولوژی صل علی دست چپ- ش یا دست راست؟ - هر کدام- دلش می خواست ما عدل- مون حساسیه- کیفرش انتخابیه! آی قصه، قصه، قصه- آفتابه دزد نشسته به دس شده بیچاره- یکدونه دست نداره هنوز نکرده پانسما- میاد جناب دادستان شرح میده با جوش و خروش- که آفتابه، آب بوده توش!

آفتابه دزد بیاد جلو- دزدیده آب و رفته لو این بدترین خلافه- جرمش میشه اضافه دزدی آب مسلمین- جنایت روی زمین آفتابه دزد بی ادب- وای حسین تشنه لب! زینب، چادر بکن سوت- بیا پیش برادرت چه کربلاست محکمه- عزا، عزاست محکمه سینه زنان شاه دین- به محکمه خوش آمدین رئیس دادگاه عزیز- سینه بزن، اشک بریز وای حسین کشته شد- به خوشن آغشته شد آفتابه دزد پلیده- هم شماره، هم یزیده آب امام- و برده- حق امام- و خورده بیارینش نزدیک میز- مرگ بر اسرائیل هیز مرگ بر آمریکای خر- مرگ به صهیونیزم گاوا! مرگ به ضد روسیه- با قافیه، بی قافیه مرگ به غرب، مرگ به شرق - ازه رو میزنیم به برق... آی قصه، قصه، قصه- دزد بیدست نشسته اتل مثل توتوله- خون میچکه ز لوله...

آی قصه، قصه، قصه- دیگ به سره نشسته قاضی شرعه آقا- اصله و فرعه آقا آفتابه دزد ملعون- شده اسیر قانون از توی یک خرابه- دزدیه آفتابه پاسدار گشت مانو- داده قضیه رو لو پاسدار گشت چادر- کرده رسانه رو پر پاسدار گشت روسری- رفته بی- اش از اونوری سپاه ویژه دیده- کروکی- شو کشیده گزارشات مخصوص- رسیده از سه جاسوس سردار هنگ زینب- خبر شده سر شب سردار هنگ عباس- مورد- دیده حساس سردار تپ العزا- بوده همونجا از قضا فرمانده قرارگاه- شده ز مطلب آگاه نیروی انتظامی- بسیج شده تمامی بالگرد مرزبانی- کرده خبر رسانی سردار تپ ذوالفقار- شده به تانک خود سوار نفربر هنگ علی- رسیده بی معطلی خودروی تند و پر گاز- ترخیص شده در اهواز ستاد مشترک نیز- وارد شده ز تبریز پادگان ملانکه- محافظ مدار که.

آی قصه، قصه، قصه- رئیس بانک نشسته چک خداد دلاری- رفت به حساب جاری! (ربطش چیه به موضوع؟- دیگه فضولی ممنوع!) حراست پول و پله- میگه تمامه مسئله لازمه فوری عاملش- حذف بشه با مسائش سپاه ضد شورش- باید بیاد با زورش بکن گرفتیم سارق- و فاش کنن حقایق- و قشون السکینه- هوله در این زمینه گفته که هر چه زودتر- باید ببینه کیفر حکم سریع کیفری- رسیده ز بیت رهبری آفتابه دزد- و بیارین- حش- و دستش بذارین

افرنگ ویدئو پروداکشن
Afrang Video Production
با سال ها تجربه
An Experienced Music Video Company
We provide the following services:
Music Videos
Promos
Weddings
Photography Service
Special events photography and videography
Ben Solati
(831) 707-3195
www.afrangproduction.com
afrangmusicproduction@gmail.com

ماهنامه پژواک
نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا
(408) 221-8624

سبزی های آش نذری سالانه را می شستیم و خالی می کردیم توی سبدهای رنگ به رنگ. مهری داشت بادمجان ها را پوست می گرفت و همزمان هم تعریف می کرد که هفته گذشته حال و روز خوشی نداشته و تمام مدت درد قاعدگی رهاش نمی کرده. مادر شهلا وارد شد و چشم غره ای رفت که هیس! پسرها یک وقت می شنوند ها. وقتی مهری رفت مادر شهلا به دخترش گفت «هیچ خوشم نمی آید از این به بعد با دختر بی اخلاق و بی ملاحظه ای مثل مهری مرادوه داشته باشی»

بعدها در پروسه کنجایوی های زنانه ام بارها از خودم پرسیدم «چرا در باور عمومی پیروید یا قاعدگی زنانه را تقبیح می کنند و پست می شمارند اما همان آدم ها با استفاده ابزاری با تن و بدن زنانه آسوده اند، چشم چرانی می کنند، گاهی تجاوز می کنند اما خون پیروید را کثیف می دانند؟»

دیر فهمیدم که تنم زیباست، تنم شریف است، عادت ماهیانه اتفاق حقارت باری نیست، من نه نجسم نه چیزی کم دارم، بلکه ملکه یک فرآیند طبیعی ام که نتیجه مستقیم این فرآیند، حیات و زندگی و زمین و مادر و نفس است.

برسد، در را که باز کردم فرصت نشد لباس های خون آلوده را پنهان کنم، رنگ از رخس پرید و وقتی دوستش رفت از باک موتور بنزین کشید و تمام لباس زیرهایم را اینجا آتش زد و گفت بار دیگر خودت را می سوزانم.»

همان روز فهمیدم حرف زدن از عادت ماهانه، خط قرمز غریبی است. از اینجا فهمیدم که مادرم مثل همیشه براق نشد و سینه سپر نکرد که «غلط کرده مرتبکه، شب که برگردد حقش را می گذارم کف دستش». انگار که مرد همسایه کار نه چندان بدی کرده و حق داشته.

چند سال بعد وقتی پیروید شدم به شدت وحشت زده بودم، تصور می کردم به بیماری کشنده و نادری مبتلا شده ام، فکر می کردم وضع حقارت بار و کثیفی دارم و نباید از این وضعیت تازه با کسی حرف بزنم. شب های زیادی با وحشت و ترسی ناگفتنی از پروسه ای که نمی شناختمش دست به گریبان بودم. هنوز هم بعد از این همه سال وقتی می خواهم در این باره حرف بزنم و یک نفر از جنس مخالف آن حوالی است، ولوم صدایم را می کشم پایین.

اپیزود سوم

ایستاده بودیم توی آشپزخانه و داشتیم

هیس! اینجا کسی پیروید است

ماهرخ غلامحسین پور



اپیزود اول

زنانی که بدل به چیزی پورنوگرافیک شده اند، پس من دوباره آن را بازنشر می کنم. روپی نوشت من هر ماه خونریزی می کنم تا امکان موجودیت نوع بشر را بسازم، زهدان من خانه ای است برای حیات نوع بشر. او نوشت «بعضی ها پیروید زنانه را وبال گردن می دانند، انگار که این پروسه یک پل نیست مابین این کیهان و آنچه پیش از آن بوده! انگار که این جریان همان عشق نیست! این جامعه بدن مرا با لباس زیر می پذیرد اما با نمایش یک لکه کوچک خون نمی تواند کنار بیاید»

اپیزود دوم

اولین بار وقتی نه سالم بود با ماجرای قباح حرف زدن از پیروید مواجه شدم،

«روپی کاتور»، شاعر و فمینیست هندی روز بیست و چهارم دسامبر ۲۰۱۴ یک عکس متفاوت روی صفحه اینستاگرامش به نمایش گذاشت، عکسی که نه تصویر یک زن برهنه بود که برای اعتراض به سکسیسم و بر مبنای «حق مالکیت فرد بر بدن» قواعد اخلاقی گروه دیگری را شکسته باشد، نه تصویر زنی بود که بخواهد با نمایش بخشی از اندام برهنه اش، اغواگری کند و خواب آشفته عده دیگری را بیاشوبد، تصویر، خود روپی بود در حالی که لکه خون ماهیانه، روی شلوارش نقش بسته و پشت به دوربین خوابیده بود.



تازه عروس خانه روبرویی با چشم هایی که از گریه باد کرده بودند دست به دامن مادرم شد، رفتیم خانه شان. من و مادرم و تازه عروسی که تمام شب گریه کرده بود، گوشه حیاط کوچک خانه به تلی از خاکستر اشاره کرد و گفت: «توی تشت ریخته بودمشان تا سر فرصت بشورمشان، چه می دانستم قرار است با رفیقش سر

اینستاگرام اما با این پیام که این عکس «حدود پذیرفته شده اجتماعی را شکسته است» عکس روپی را حذف کرد. روپی زیر عکسش نوشت «در این عکس زنی دیده می شود که کاملاً پوشیده است، به هیچ گروه خاصی حمله نمی کند، هیچ حدی را نمی شکند و به هیچ کس توهینی نمی کند، در حالی که صفحات شما پر است از تصاویر

با درج آگهی در ماهنامه پژواک، کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624



ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم (به زبانهای فارسی و انگلیسی)



Immigration
&
Citizenship Services

لطفاً برای تعیین وقت در شمال و جنوب کالیفرنیا با دفتر های ما تماس حاصل فرمایید

408-261-6405

818-616-3091

Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center
4954 Van Noy Blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency

501 (c)(3) Nonprofit Organization

■ کسب تابعیت (سببی زن شیب)

■ کارت اقامت دائم (کارت سبز)

■ درخواست مهاجرت خانوادگی

■ تمدید کارت سبز

■ مجوز اشتغال

■ معافیت از پرداخت هزینه

تو بمان و دگران

از تو بگذشتم و بگذاشتم با دگران
رفتم از کوی تو لیکن عقب سرنگران
ما گذشتیم و گذشت آنچه تو با ما کردی
تو بمان و دگران وای به حال دگران
رفته چون مه به محاقم که نشانم ندهند
هر چه آفاق بجویند کران تا به کران
می روم تا که به صاحب نظری باز رسم
محرم ما نبود دیده کوتاه نظران
دل چون آینه اهل صفا می شکنند
که ز خود بی خبرند این ز خدا بی خبران
دل من دار که در زلف شکن در شکنت
یادگاری ست ز سر حلقه شوریده سران
گل این باغ به جز حسرت و داغم نغزود
لاله رویا، تو ببخشای به خونین جگران
ره بیداد گران بخت من آموخت تو را
ورنه دانم تو کجا و ره بیداد گران
سهل باشد همه بگذاشتن و بگذشتن
کاین بود عاقبت کار جهان گذران
شهریارا غم آوارگی و دریدری
شورها در دلم انگیزخته چون نوسفران
شهریار

آن عاشقانِ شَرزه

آن عاشقانِ شَرزه که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
فریادشان تَمَوجِ شَطِّ حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش زیستند
مرغان پر گشوده طوفان که روز مرگ
دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند
می گفتی، ای عزیز! «سترون شده ست خاک.»
اینک بین برابر چشم تو چپستند:
هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز،
باز، آخرین شقایق این باغ نیستند.
شفیعی کدکنی



خامه شکسته

آن خامه که بنوشته هجای تو شکستم
وان دست که بد کرد به جای تو شکستم
آن شیشه که سرمایه مغروری من بود
بردم به سر خویش و به پای تو شکستم
گر عهد تو بشکستن من بود من امروز
تا خلق بدانند وفای تو شکستم
صدخانه به پا کردم و از پای درافتاد
زان روز که خشتی ز بنای تو شکستم
بر بی پری من چه زنی خنده تحقیر
آخر نه پر خود به هوای تو شکستم
حاجت به کمان نیست که من قامت چون تیر
ناگشته رها تیر بالای تو شکستم
لطفی که من این پیکر ستخوانی خود را
در آرزوی مهرهای تو شکستم
از لای می عاطفتم بخش که من بای
در پای خیم مهر و ولای تو شکستم
بر خاک فکندی چو یکی خارم و از قهر
هستی به سرم پای و به پای تو شکستم
مظاهر مصفا

در بندِ دریند

ای که پرسی تا به کی در بندِ دریندیم ما
تا که آزادی بود در بند، در بندیم ما
خوار و زار و بی کس و بی خانمان و در به در
با وجود این همه غم شاد و خرسندیم ما
جای ما در گوشه صحرا بود مانند کوه
گوشه گیر و سربلند و سخت پیوندیم ما
در گلستان جهان چون غنچه های صبحدم
با درون پر ز خون، در حال لبخندیم ما
مادر ایران نشد از مرد زایدن عقیم
وان زن فرخنده را فرزانه فرزندیم ما
ارتقاء ما میسر می شود با سوختن
بر فراز مجمر گیتی چو اسفندیم ما
گر نمی آمد چنین روزی کجا دانند خلق
در میان همگنان بی مثل و مانندیم ما؟
کشتی ما را خدایا ناخدا از هم شکست
با وجود آن که طوفان را خداوندیم ما
در جهان کهنه ماند نام ما و فرخی
چون ز ایجاد غزل طرح نو افکندیم ما
فرخی یزدی

ترک آرزو

عادت شده در عشق، گاه گفتگو کردن
خنده بر لب آوردن، گریه در گلو کردن
می شود ز دستم گم رشته سخن صد بار
گر شبی شود روزی با تو گفتگو کردن
از تو گوشه چشمی دید چشم و حاشا کرد
بایدش چو آینه با تو رو به رو کردن
درمند عشقت را حال از دو بیرون نیست:
یا زعشق جان دادن، یا به درد خو کردن
کاش صد زبان باشد همچو شانه عاشق را
تا تواند از دستت شکوه مو به مو کردن
ای امید جان گفنی چیست آرزوی تو؟
گر وصال ممکن نیست، ترک آرزو کردن
محمد قهرمان

مادر

تو در حلول بودی و مهتاب مادری می دید
که درد را چو لباسی به خویش می پیچید
میان بود و نبودن برای بودن تو
شکوه مادریش را به مقدمت پاشید
توان شکسته و طاقت شده ز کف بیرون
چه شادمانه به آهنگ درد میرقصید
زمان چه کند در آن لحظه بود و طولانی
به عشق دیدن تو جام درد می نوشید
چو روح از تن او می شدی برون اما
دوباره جان بگرفت تا که گریه ات بشنید
هجوم اشکی و درد خنده ای زیبا
درون حلقه چشم و لبان او پیچید
چو فاتحی که رسیده به قلعه های ظفر
به یمن آمدن تو به خویش می بالید
چه عاشقانه دمی تا نگاه کوچک تو
تمام هستی او همچو شیر می نوشید
تو خواب بودی مهتاب شاهد مادر
که تا سحر به هوای رخت نمی خوابید
دو دست کوچک و پاهای کم توان ترا
گاهی به چشم نوازد و گاه می بوسید
تو قبله گاه نمازش تو جلوگاه نیازش
تو کعبه اش که به گردت همیشه می چرخید
تو خواب بودی و صدها فرشته شاهد بود
چه خوابهای قشنگی برای تو میدید
پر از طراوت گل ها پر از پیام امید
محمد رضا پاک نژاد



شتر با محموله بر روی پشتش به مقصد می‌رسید زن‌ها که در انتظار آنها بودند با دادن یک جبهه تریاک از آنها پذیرایی می‌کردند و ذوق گرفتن تریاک شترها را برای مأموریت بعدی آماده می‌کرد. با ورودمان به دامداری شترها فکر کردند شما از همان زن‌های زاهدانی هستید و هوس تریاک کردند. قصد آزار شما را نداشتند.» گفتم: «این را متوجه شدم که آنها کینه مرا ندارند.»

به محض ورودمان به اتاق کارگری، آقای کرامتی دستور آوردن چای داد و گفت: «تا استکان چای را می‌نوشید من هم خاطره‌ای برایتان تعریف کنم. چند ماه پیش یکی از دوستانم به قصد دیدار من به دامداری آمد و بدون آنکه توجه داشته باشد با چوبی که در دست داشت به یکی از شترها ضربه‌ای زد. حیوان که پشتش به ما بود فوراً برگشت و صداهایی از ته گلوی بیرون آورد. من می‌دانستم که شترها بسیار کینه‌ای هستند. دست دوستم را گرفتم و دوان دوان او را به طرف اتاق کارگری هدایت کردم. شتر خشمگین با پاهای بلندش با سرعت دنبال ما می‌دوید. بقیه کارگران هم متوجه اتفاقی که افتاده بود شدند و به کمک ما آمدند. کارگران شتر را به سختی مهار کردند و دوستم را در اتاق زندانی کردیم. او که حسابی ترسیده بود فریاد می‌زد شتر را محکم بگیرد. با تلاش زیاد شتر را از کنار اتاق کارگری دور و دوستم را آزاد کردیم. مدتی گذشت دوباره هوس دیدار ما را کرد. به محض ورودش همان شتر او را شناخت. کارگران شروع کردند به فریاد زدن. این بار دوستم سریع متوجه جریان شد، فرار کرد و در دامداری را پشت سرش بست. او از ترسش دیگر حاضر به آمدن به اینجا نیست.»

داستان را شنیدم و خوشحال بودم از اینکه شترها از من ناراحت نیستند. در حالی که کاغذ نسخه را از کیف بیرون می‌آوردم روی صندلی نشستم و از آقای کرامتی خواستم داروهایی را که می‌نویسم تهیه کند و طبق دستور نسخه به آنها عمل کند. به ساعتی نگاهي انداختم. آقای کرامتی با خونسردی گفت: «نگران نباشید هنوز وقت داریم. الان شما را به اداره می‌رسانم.»

سوار ماشین آقای کرامتی شدم و به طرف اداره به راه افتادم. نفسی کشیدم که امروز از این شترهای خلافکار جان سالم به در برده‌ام. در راه با خود فکر می‌کردم که اگر این خلافکاران از رده خارج نشده بودند چه‌ها که بر سرم نمی‌آوردند!

درمان و کنترل می‌باشد. باید توجه داشته باشی افرادی که با آنها در تماس هستند نیز در خطر آلودگی قرار دارند.» کمی ناراحت شد و گفت: «شما هرچه بفرمایید مرا رعایت می‌کنیم.»

داشتم دستورهای لازم جهت درمان آنها را گوشزد می‌کردم که تراکم شترها در بهار بند نظرم را جلب کرد. بعد از گذشت چند دقیقه دو شتر آنقدر به من نزدیک شده بودند و پوزه‌های خود را به شانه‌هایم می‌مالیدند که احساس کردم کم مانده به زمین بخورم. رو به آقای کرامتی که خارج از حلقه محاصره‌ام ایستاده بود کردم و گفتم: «چرا شترها نسبت به من این رفتار را دارند؟» خندید و گفت: «آخر این شترهای از رده خارج هستند.» پرسیدم: «یعنی چه؟» توضیح داد که این شترها را از زاهدان خریداری کرده و کارشان دیگر در آنجا تمام شده است. با تعجب گفتم: «مگر اینها در آنجا کار می‌کردند؟» خندید و گفت: «چه کار پر درآمدی! اینها در زاهدان در کار قاچاق بوده‌اند.» همانطور که داشت برام توضیح می‌داد، شترها کاملاً مرا احاطه کرده بودند، مثل اینکه چیزی از من طلب می‌کردند! از کارگران خواستم به من کمک کنند تا بتوانم از آنها فاصله بگیرم. وقتی حلقه محاصره را شکستم، آقای کرامتی صحبتش را ادامه داد: «بعضی از مردم زاهدان برای حمل وسایل قاچاق از این شترها استفاده می‌کردند، مثلاً تلویزیونی در پشت آنها می‌بستند و بدون ساربان رهایشان می‌کردند تا جنس را به مقصد برسانند. اگر جنس توسط ژاندارم‌ها گرفته می‌شد فرد قاچاقچی لو نمی‌رفت و فقط شتر و جنس توقیف می‌شد.» گفتم: «تا اینجا صحبت شما را گوش دادم ولی نفهمیدم چرا این شترها از رده خارج هستند؟» پاسخ داد: «چون دیگر پیر شده‌اند و نمی‌توانند کار حمل جنس قاچاق را انجام دهند.» پرسیدم: «چرا مرا احاطه کرده‌اند؟ از من چه می‌خواهند؟» آقای کرامتی همچنان که لبخند بر لبانش بود پکی به سیگارش زد و ادامه داد: «اینها نه تنها قاچاقچی بلکه معتاد نیز بوده‌اند.» خنده‌ام گرفت با صدایی بلند گفتم: «مریض‌های من عجب خلافکارهایی بوده‌اند!»

از بهار بند بیرون آمدم و در نرده را پشت سر بستیم. آقای کرامتی صحبتش را ادامه داد: «شما زن هستید و با روسری که دور سر و گردنتان بسته‌اید آنها را به یاد اتفاقی در گذشته می‌اندازد.» آقای کرامتی با حرکت دستش مرا به طرف خانه کارگری هدایت کرد و گفت: «وقتی



شترهای خلافکار

از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مکارمی

علت نزدیک بودن مسیر زرقان تا لپویی به دامداری رسیدیم. با باز شدن در دامداری، محوطه نسبتاً وسیع و سربازی را مشاهده کردم که تعداد زیادی شتر نر مسن در آنجا به آهستگی راه می‌رفتند. اولین چیزی که نظرم را جلب کرد بهداشت دامداری بود. تعداد شترها هم نسبت به مساحت آن زیاد بود. پس از ورود به دامداری، از آقای کرامتی درخواست کردم دو شتر را که گری بیشتری نسبت به بقیه دارند مهار کند تا مورد معاینه قرار دهم. چند دقیقه‌ای گذشت، دو تا از شترهای گر را به وسط بهار بند آوردند، جایی که ما ایستاده بودیم. برای معاینه بهتر، یک کیسه پلاستیکی تمیز خواستم. آن را دستم کردم و با دقت به محل‌هایی که پشم شتر ریخته بود نگاه کردم. گری سر و گردن شتر را فرا گرفته بود. در ناحیه آلوده، پشم آن ریخته و پوست آن سفید رنگ و ضخیم شده بود. حدس زدم بیماری جرب است. از آقای کرامتی سؤال کردم: «آیا همه شترها را از یک منطقه خریداری کرده‌ای؟» پاسخ داد: «نه، در هر محله‌ای که افراد حاضر به فروش شترهایشان می‌شدند با آنها معامله می‌کردیم. در یکی دو هفته اخیر قدری سرم شلوع بود، افرادی را که برای خرید شتر فرستاده بودم چندان دام خوبی خریداری نکردند.» به شوخی گفتم: «ضرب المثل معروف یک بز گر در گله بقیه گله را گر می‌کند را که شنیده‌ای؟» خندید و گفت: «بله، ولی حالا چه کنم؟» گفتم: «نگران نباش، بیماری شترها قابل

در اداره نشسته بودم و سوژه برنامه رادیویی هفته بعد را آماده می‌کردم که در اتاق به صدا در آمد. رئیس اداره بود. با لفظ مؤدبانه همیشگی‌اش گفت: «خانم دکتر، آقای کرامتی یکی از دامداران زرقان هستند و یک واحد پرورش شتر در روستای لپویی دارند. زحمت بکشید ایشان را راهنمایی کنید.» برخاستم و پرسیدم: «آیا مسئله خاصی پیش آمده؟» آقای کرامتی که مردی میان سال و خوش‌رو به نظر می‌آمد دستش را به حالت احترام بر روی سینه‌اش گذاشت، کمی خم شد، سلام کرد و گفت: «شما به دامداری بیایید، در بین راه برایتان توضیح می‌دهم.»

سوار ماشین آقای کرامتی شدم و به طرف روستای لپویی به راه افتادم. در بین راه پرسیدم: «مشکل دامداری شما چیست؟» کمی پشت فرمان ماشین جا بجا شد و سپس خیلی مختصر جواب داد: «گری. روزهای اول شترهای گری یکی دو تا بیشتر نبودند ولی هر روز که می‌گذرد تعدادشان بیشتر می‌شود.»

بازدید از این دامداری برایم تازه‌گی داشت. از خصوصیات رفتاری شترها زیاد شنیده بودم و می‌دانستم پرورش آنها با دام‌های دیگر متفاوت است. از آقای کرامتی دلیل انتخاب پرورش شتر را سؤال کردم. نگاه زیرکانه‌ای به من کرد و هیچ نگفت. احساس کردم منفعت خوبی در این کار وجود دارد که زیاد مایل به بیان آن نیست. سکوت ادامه داشت که به

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:

حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی

تالیف: دکتر احمد ایرانی،

کارشناس ترجمه

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶

بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار

Ahmad Irani

201 Glenwood Cir., Apt. 319, Monterey, CA, 93940



علل رواج قاچاق اعضای بدن در مصر

عرفان ثابتی

کلاه بیسبال بر سر دارد و در قهوه‌خانه‌ای در قاهره سرگرم قلیان کشیدن است؛ داویت ۱۹ سال دارد اما خیلی جوان‌تر به نظر می‌رسد. می‌گوید در ۱۳ سالگی از اریتره فرار کرد تا از سربازی اجباری و نامحدود بگریزد.

خانواده‌اش به قاچاقچی‌ها پول دادند تا او را از طریق سودان به مصر بیاورند. او مقروض بود و می‌خواست به هر طریق ممکن از دریا بگذرد و به اروپا برود. هر چه کرد نتوانست شغل ثابتی پیدا کند. بعد از مدتی با یک مرد سودانی آشنا شد که به او گفت «راه امن و ساده‌ای» برای پول درآوردن وجود دارد و می‌تواند کلیه‌اش را بفروشد.

داویت می‌گوید، «به نظرم این راه خوبی بود که سریع پول دربیآورم و به اروپا بروم. نگران بودم اما او به من اطمینان داد که عمل خیلی راحتی است و می‌توان با یک کلیه به زندگی عادی ادامه داد. پول خیلی زیادی بود. چطور می‌توانستم از ۵۰۰۰ دلار چشم ببوشم، آن هم وقتی که آه در بساط نداشتم و خانواده‌ام محتاج کمک بودند؟» از داویت آزمایش خون و ادرار گرفتند و سپس او را به محل جراحی بردند.

«تمام شب رانندگی کردیم تا به بیمارستان رسیدیم. یادم می‌آید که از پله‌ها پایین رفتم و منتظر ماندم تا پزشک صدایم کند. بعد وارد اتاقی شدم که از من خواستند لباس‌هایم را عوض کنم و روی تخت دراز بکشم. تنها چیزی که یادم می‌آید این است که وقتی به هوش آمدم پهلویم به شدت درد می‌کرد. شروع کردم به داد زدن و فحش دادن تا این که دلالت آمد و مرا به خانه برد.»

داستان داویت شایع‌تر از آن است که آمار و ارقام نشان می‌دهد. بر اساس گزارشی



«بعد از صحبت با آیزاک خیالم راحت شد. او اریتره‌ای بود و دزد به نظر نمی‌رسید. به من گفت که هر ماه صدها نفر را قاچاقی می‌برد و محتاج پول نیست. طوری حرف زد که احساس کردم دارد به من لطف می‌کند. شماره‌اش را به من داد و گفت هر وقت حاضر شدم با او تماس بگیرم.»

داویت می‌گوید دو هفته در آپارتمان ماند تا حالش بهتر شود. بعد از تجدید قوا به آیزاک زنگ زد تا برای سفر قرار بگذارد. اما آن شماره غیرفعال بود و علی‌هم‌غیب شده بود. داویت مطمئن است که علی‌آن پول را صرف سفر خودش به اروپا کرده است. وقتی این اتفاق را به پلیس گزارش داد او را به اخراج از کشور تهدید کردند. شنیده‌ها حاکی از آن است که دلالت اعضای بدن بیش از پیش به سراغ مهاجران می‌روند و به آنها وعده می‌دهند که در ازای اهدای عضو به اروپا برده خواهند شد. عجیب آن که سیاست اتحادیه اروپا مبنی بر «گسترش مرزها به خارج» به این کسب و کار رونق بخشیده زیرا با تأسیس «صندوق کمک فوری به آفریقا» توانایی کشورهای آفریقایی نظیر لیبی، مصر و سودان را برای کنترل مهاجرت افزایش داده است.

برسد.» **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ک	ر	ب	ا	ر	ب	س	ی	م	ر	ا	م	ا	ب	ا
ر	ب	ا	س	ح	ا	م	ی	ر	ا	ی	ر	ا	د	ن
د	و	ن	و	ر	ج	ز	ا	ل	ی	ا	ل	ی	ص	ی
س	و	ب	ا	ت	ا	ب	ن	ا	ی	ن	ا	ی	ا	م
ر	ت	ر	ب	ا	ر	ر	ت	و	ن	ت	و	ن	ا	ف
د	ی	د	ا	ن	ا	ر	د	ی	د	ب	د	ی	ل	ف
م	ر	ا	م	ر	ا	م	ر	ا	م	ر	ا	م	ر	ا
ن	ی	ن	ی	ر	ا	ن	ی	ر	ا	ن	ی	ر	ا	ل
ش	ی	ن	ی	ر	ا	ن	ی	ر	ا	ن	ی	ر	ا	ل
ش	ی	ن	ی	ر	ا	ن	ی	ر	ا	ن	ی	ر	ا	ل
پ	ب	ا	م	ت	ن	د	ا	م	ت	ن	د	ا	م	ت
ا	ت	ا	ج	ا	ت	ا	ج	ا	ت	ا	ج	ا	ت	ا
ا	ت	ا	ج	ا	ت	ا	ج	ا	ت	ا	ج	ا	ت	ا
ل	ا	ش	ی	م	ر	ا	م	ر	ا	م	ر	ا	م	ر
ر	ا	ن	ا	ن	د	و	د	و	د	و	د	و	د	و

اجاره-فروش و یا مبادله در ایران

آپارتمان یک اتاق خوابه، هم کف، مبله، ایده آل، با حمام و خدمات لازم و شرایط بسیار مطلوب، در مجاورت **Roseville Mall** آماده واگذاری

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با دکتر امیرحسین انصاری تماس حاصل فرمایید.

۶۱۱۳-۴۷۲ (۹۱۶)

مکت زمان در خانه‌های خالی تهران

غزل صدر

می‌یابند. در تهران، تعدادی از متروکه‌ها به مخفیگاهی برای معتادان و بزهداران تبدیل شده‌اند. هنگام عکاسی، آنها از من می‌ترسیدند. تصور می‌کردند این عکس‌ها باعث لو رفتن و در نتیجه بی‌سرپناهی آنها خواهد شد.

آزاده بهکیش، با پرسه‌زنی در شهر و تماشای دقیق خانه‌ها، حدود هزار عکس گرفته است: «تصمیم گرفتم عکس‌ها را

نمایش دهم. به نظر من باید به دنبال فضایی جز گالری می‌گشتم. ترجیح دادم عکس‌ها را در یکی از همان متروکه‌ها به نمایش بگذارم. صاحب خانه متروکی در خیابان کاخ حاضر شد خانه را برای مدت یک هفته به مبلغ یک و نیم میلیون تومان اجاره دهد. خانه ده

سال خالی مانده بود و باید تمیز می‌شد. سی و هشت عکس را انتخاب کردم، و میزهایی بزرگ ساختم، و تعدادی از عکس‌ها را روی میزها چیدم، و چراغ‌های مطالعه را بالای عکس‌ها روشن کردم. حاصل کار فضایی شبیه یک بایگانی بود. بخشی از فضای خانه

آزاده بهکیش می‌گوید: «خانه‌هایی دیدم که صاحبان‌شان پس از سال‌ها هنوز از مصدوره شدن‌شان هراس داشتند. آنها تمامی املاک خود را در جریان انقلاب از دست داده بودند، و جز این خانه‌ها چیزی برایشان نمانده بود. آنها به من اجازه عکاسی کردن نمی‌دادند چون از در معرض دید قرار گرفتن بازمانده دارایی‌شان در هراس بودند.»



بنا به آمار منتشرشده در سال ۱۳۹۶، تقریباً ده درصد از کل مسکن‌های موجود در شهر تهران خالی از سکنه هستند، در حالی که رقم متوسط خانه‌های خالی در شهرها چهار درصد است. قانون مالیات بر خانه‌های خالی هم در سال ۱۳۹۴ تصویب شد اما تا امروز اجرایی نشده

است. در شهرهای بزرگ دنیا، قانون شارژ شهری اجرا می‌شود؛ شارژ شهری معادل حدود یک درصد از نرخ خانه است، و به واسطه این قانون، مالکان خانه‌های خالی برای تأمین بهای عوارض آنها می‌باید خانه را یا بفروشند یا اجاره دهند یا خود از آن استفاده کنند.

شارژ شهری به عنوان سپری در مقابل سوداگری بی‌رویه عمل می‌کند. در تهران، عوارض شهری املاک دو صدم ارزش املاک است، که تقریباً یعنی هیچ. تمام این‌ها در حالی است که آمارهای غیررسمی از وجود نزدیک به پانزده هزار بی‌خانمان و کارتن‌خواب در شهر تهران حکایت دارد.

آزاده بهکیش می‌گوید: «در جریان عکاسی از خانه‌های متروک و خالی از سکنه تهران، به مفهوم تصرف عدوانی برخوردیم. تصرف عدوانی مفهوم شایعی در دنیا است. اقشار کم‌درآمد و دانشجویان خانه‌های متروک و خالی از سکنه را می‌یابند و در آنها ساکن می‌شوند. غالباً متناسب با نیازهای خود تغییراتی در خانه‌ها می‌دهند، و متروکه‌ها مفهوم سرپناهی موقت

تهران بار نوستالژیکی دارند که او به عمد می‌کوشید از آن بپرهیزد. متروکه‌ها حقیقتی کشف‌نشده در خود دارند: غیاب انسان، و ترک کردن، این که انسانی خانه‌اش را که مکان امن و آسایشش است رها کند و تک‌تک وسایل را، که هر انسانی را دل‌بسته می‌کنند، بگذارد و برود.

بسیاری از این خانه‌ها حالا متعلق به «بنیاد مستضعفان» هستند، مؤسسه‌ای حکومتی که از لحاظ قانونی نه خصوصی است و نه دولتی؛ و دولت اجازه دخالت و نظارت بر آن را ندارد، و تنها به مقام رهبری پاسخگو است (بنیاد مستضعفان بزرگ‌ترین ملاک ایران است. بسیاری از خانه‌ها را سازمان اوقاف تصاحب کرده است؛ «سازمان اوقاف و امور خیریه» اداره‌کننده موقوفات فاقد متولی است. اداره‌ی تمامی اماکن مذهبی اسلامی یا مجهول‌التولیه، و موقوفات و هر مال دیگری که برای

امر عام‌المنفعه و خیریه اختصاص یافته باشد، بر عهده سازمان اوقاف است و رئیس سازمان اوقاف هم از سوی رهبر تعیین می‌شود. خانه‌های متروک زیادی هم در اختیار «ستاد فرمان امام» هستند؛ ستاد اجرایی فرمان امام در سال ۱۳۶۸ به فرمان آیت‌الله خمینی تأسیس شد. وظیفه این نهاد مدیریت اموالی است که طبق اصل ۴۹ قانون اساسی در اختیار ولی



فقیه هستند. ستاد اجرایی فرمان امام در زمینه‌های خدمات مالی و بانکداری و املاک و مستغلات و صنعت نفت، مخابرات، و دام‌پروری فعال است. این ستاد موظف است تمامی وجوه حاصل از اموال ارث بلاوارث و املاک بدون صاحب و اموالی را که بابت تخمیس و خروج از ذمه و دیگر قوانین در اختیار ولی فقیه قرار گرفته، هر طور که صلاح می‌داند صرف کند.

یک عکاس کنجکاو، با پرسه‌زنی در خیابان‌ها و سرک کشیدن به خانه‌های متروک و خالی تهران، به ثبت تصاویر جذابی از این خانه‌ها پرداخته و آنها را در نمایشگاهی با عنوان «متروکه‌های تهران» به نمایش گذاشته است.

اواخر سال ۱۳۹۴، آزاده بهکیش، کارمند «اتاق بازرگانی ایران و ایتالیا»، به دلیل اختلاف عقیدتی با رئیس جدید از کار اخراج شد و پس از آن، در ساعات آزاد، به پرسه‌زنی در تهران پرداخت. او می‌گوید: «مدتی بعد از اخراج، که از شوک در



آمدم، روزها در خیابان‌های شهر راه می‌رفتم. در گشت‌های اولیه، خانه‌های متروک توجه مرا جلب کردند. خیابان سمیه از اولین خیابان‌هایی بود که فرصتی یافته بودم به دقت تماشایش کنم. سمیه از زیباترین خیابان‌های تهران است که هنوز معماری دوره‌های اول و دوم پهلوی را حفظ کرده. متوجه شدم خانه‌های متروک بسیاری در این

خیابان هنوز وجود دارند. او از راه رفتن موقت در خیابان‌ها عادتتی برای خود ساخت، و بعدتر روزهایی مشخص در هفته را تا دیر زمانی به راه رفتن و تماشای خیابان‌ها و کشف متروکه‌ها مشغول می‌شد: «کم‌کم متوجه شدم تمام خانه‌های متروک را بالأخره

به شیوه‌ای می‌شود تماشا کرد. غالباً پنجره شکسته یا سوراخ کلیدی پیدا می‌کردم، و با دوربین موبایلم از داخل خانه‌ها عکاسی می‌کردم.»

در بسیاری از آن خانه‌ها، اسباب و اثاث هنوز دست‌نخورده به جا مانده بودند، گویی صاحبان خانه همین دیروز آنجا را ترک کرده‌اند؛ اما غباری که در خانه بر همه چیز نشسته بود نشان از غیاب طولانی انسان داشت. خانه‌های متروک



را به نمایش متوالی عکس‌هایی که با موبایل گرفته بودم اختصاص دادم، و در گوشه‌ای از خانه هم صدای صاحبان خانه‌ها یخس می‌شد.»

این پرفورمنس موفق فقط با استقبال عکاسان مواجه نشد؛ معماران و شهرسازان بسیاری از نمایشگاه «متروکه‌های تهران» بازدید کردند. حالا عکس‌هایی از متروکه‌های تهران در یکی از همان خانه‌های متروک به نمایش در آمده بود. تهران شهر متروکه‌ها است، متروکه‌هایی که هرکدام تاریخی از آن خود دارند، تاریخی که با وقوع انقلاب پنجاه و هفت دگرگون شده و فضایی رازآلوده در خانه‌های متروک ساخته است. متروکه‌هایی با معماری‌های دلنشین و خالی از انسان، انسان‌هایی که هر یک به دلیلی خانه‌هایشان را ترک کرده‌اند.

روزنامه‌نگار زن افغان از تجربه پناهندگی در نروژ می‌گوید

حسینه شیرزاد



فکر از سرم گذشت: «فردا صبح که از خواب بیدار شوم هیچ کسی از ارزش و هویتم خبر نخواهد داشت و کسی نخواهد دانست که چه مهارت‌هایی دارم، چه کاره هستم و چه سرگذشتی داشته‌ام. بعضی‌ها حتی فکر می‌کنند که هیچ چیزی نیستیم، و فقط پناهجویی هستیم که باید سپاس‌گزار باشد که به او سرپناهی داده‌اند.»

یک ماه پس از ورود مرا به هسلمون، مرکز پناهجویان در شرق نروژ، فرستادند. این مرکز، که پیشتر پایگاه نظامی بوده، یک ساعت از نزدیک‌ترین خوار و بارفروشی فاصله داشت و از وطنم خیلی خیلی دور بود. بعد از یک ماه مرا به لارویک، شهری در جنوب آن مرکز فرستادند. دوران طولانی تنهایی و چشم‌به‌راه و منتظر دریافت اجازه اقامت ماندن شروع شد، دورانی که یک سال طول کشید.

آنچه این انتظار را سخت‌تر می‌کرد، افسردگی ناشی از ناآشنایی با زبان نروژی و قواعد فرهنگی و در کل این احساس بود که مهمان ناخوانده‌ام. من روزنامه‌نگار بودم، کسی که قرار است صدای دیگران را باشد، و این درد بی‌هویتی و بی‌صدایی را تشدید می‌کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

کرد تا فکرمان را در راه‌های منفی، نگران و مغشوش هدیر بدسیم. زندگی کوتاست. اوقات خود را بیهوده تلف نکنیم.

یکی از درس‌هایی که در زندگیم یاد گرفتم این بود که با استفاده از گوش‌ها (شنوایی) و چشم‌هایم (بینایی) خیلی بیشتر می‌توانم یاد بگیرم تا با استفاده از زبانم (بیان مطلب). تارهای صوتی ما برای یادگیری درست نشده‌اند، بلکه وجود آن برای این است تا این موقعیت را به ما بدهد تا بتوانیم با دیگران، معلومات خود را که بوسیله گوش‌ها و چشم‌هایمان بدست آوریم، شریک بشویم. خرد را با باز کردن دهان‌مان و حرف زدن یاد نمی‌گیریم، بلکه آن را با باز کردن ذهن، و فکرمان فرا خواهیم گرفت.

وقتی هواپیما فرودگاه کابل را ترک کرد و در آسمان اوج گرفت، هول و هراس، و به ویژه ترسم از سفری طولانی و نامعلوم، افزایش یافت. از این که خانواده، دوستان و کشورم را ترک می‌کردم اندوهگین بودم. گمان می‌کردم که پس از رسیدن به کشوری امن در مدتی کمتر از سه ماه می‌توانم شغل روزنامه‌نگاری را از سر بگیرم. اما متأسفانه این‌طور نشد.

من در اوایل مارس ۲۰۱۵، درست پیش از بحران مهاجرت آن سال، به نروژ رسیدم. در همان اولین برخورد با پلیس احساس کردم که دارم هویتم را از دست می‌دهم. به مأموری که پشت شیشه ضخیم اتاقک بازرسی گذرنامه بود، گفتم «من پناهجو هستم» و بعد به نام و حرفه‌ام اشاره کردم. این جمله در سراسر دو سال و نیم بعدی به هویتم تبدیل شد. کلمه «پناهجو» به خودی خود مایه شرمساری نیست اما به محض این که آن را بر زبان بیاورید، مردم به بقیه حرفتان گوش نمی‌کنند.

مرا برای مصاحبه‌ای مفصل‌تر به اتاق انتظار بزرگی فرستادند. اتاق تقریباً خالی بود و فقط سه پناهجوی دیگر آن‌جا بودند. مقداری نان و مربا روی میز بود. هر دو ساعت یک بار مأمور پلیسی ما را برای هواخوری بیرون می‌برد. تا پایان روز یک دوجین پناهجو به آن‌جا آمدند. به ما گفتند که شب باید همان‌جا روی نیمکت بخوابیم. چند ملافه نازک به ما دادند. ملافه را سه لایه کردم و سعی کردم که بخوابم. سرم داشت گیج می‌رفت و این

هوشیار باشیم، بلکه تعادل‌مان را نیز باید حفظ کنیم. نگرانی بیش از اندازه و خارج از کنترل فقط باعث می‌شود تا ما در فکرمان در مورد موقعیت‌های مختلف در راه‌های منفی و ناسالم اغراق کرده و تصورات نابجا در مغزمان پرورش دهیم. وقتی که نگران باشیم به این معنی است که افکارمان را متمرکز کرده ایم در مورد

مسائلی که تهدیدآمیز هستند، چه حقیقی و یا چه خیالی. هم چنین نگرانی به جز ضرر در زندگی مان هیچگونه حاصل و نتیجه‌ای به همراه نخواهد داشت و هیچ راه حلی را هم برای مشکلات مان پیدا نخواهد کرد. اگر ما وقت بیشتری برای پیدا کردن راه حل‌های مثبت صرف کنیم و کمتر نگران مشکلاتمان باشیم، دیگر نه دلیلی و بخصوص نه وقتی پیدا خواهیم



از اینجا، از آنجا

گنار

برای خیلی‌ها این رفتار غیراخلاقی حتی به صورت عادت نیز در آمده است که این عادت را جزو زندگی روزمره خود هم قرار داده‌اند. متأسفانه یک عده از روی نادانی و بدون توجه به عواقب حرف‌های شان و فقط برای خود شیرینی، مسائل مربوط به دیگران را یک کلاغ‌چهل کلاغ کرده و دهان به دهان می‌گردانند و عده‌ای دیگر نیز با اطلاع کامل به این مهم که با یک کلاغ‌چهل کلاغ کردن و شایعه‌پراکنی در مورد دیگران ممکن است که باعث ناراحتی و آزار آنها شوند، اما با این حال به چنین رفتار بسیار زشت و غیراخلاقی ادامه می‌دهند! من با تجربه بسیار اندکی که در زندگی آموخته‌ام، بارها و بارها در مواردی از اطرافیان خواسته‌ام که مسئله‌ای را که اولاً به آنها ارتباط ندارد و دوماً نقل قول است و به صحت آن کاملاً واقف نیستند در هیچ کجا تکرار نکنند. اما متأسفانه باز هم عده‌ای هستند که بنابر عادت نمی‌توانند جلوی زبان خود را گرفته و احترام برای دیگران قائل شوند.

چند چیز در زندگی ما وجود دارد که هیچوقت از دست شان نخواهیم داد تا موقعی که به خودمان یادآوری کنیم که این چیزها را هر روز به دیگران بدهیم و با آنها شریک شویم. عشق... محبت... فهم... چند تا از صفت‌های خوب در زندگی مان است که باید به دیگران نشان بدهیم، اگر آرزو داریم تا چنین صفت‌هایی را برای خودمان نیز نگهداریم. در یک قلب بزرگ، جا برای همه چیز هست. اما در یک قلب خالی، جا برای هیچ چیز نیست. قلب مان موقعی پر از مهر و محبت می‌شود که بتوانیم خصلت‌های خوب و مثبت خود را با دیگران شریک شویم.

وقتی که در فکرمان نگران باشیم، نمی‌توانیم با روشنی و واضحی فکر کنیم و تصمیم درست را بگیریم. وقتی نتوانیم درست فکر کنیم، آنوقت است که نگرانی را به مغزمان راه داده ایم. آیا متوجه این چرخش شدید و نادرست هستیم! متأسفانه خط بسیار نازکی است بین تفکر و نگرانی. برای متوجه شدن این فرق باید نه تنها حواس مان را کاملاً جمع کنیم، و

در مورد پیدایش ضرب المثل معروف یک کلاغ و چهل کلاغ کردن داستان‌های مختلفی گفته می‌شود. تعریف کردن خود این داستان هم به قول معروف شده یک کلاغ چهل کلاغ! در اینجا یکی از این داستان‌ها را ذکر می‌کنم که تا حدی جالب و خواندنی است.

می‌گویند که در یک بیابانی شخصی به قصد قضای حاجت می‌رود به پشت یک درختی. آشنایی که دورادور ایستاده بود چشمش می‌افتد به این صحنه. چند ساعتی بعد، این آشنا می‌رسد به شخص دیگری. در حین صحبت کردن می‌گوید: «فلانی را دیدم که برای قضای حاجت رفته بود پشت درختی و یک کلاغ ازش افتاد و پرید!» نفر دومی که این داستان را شنیده بود می‌رسد به شخص سوم و می‌گوید: «فلانی در پشت درخت، در هنگام قضای حاجت بوده که یکدفعه دو تا کلاغ ازش می‌افتند و می‌پرند!» نفر سوم می‌رسد به چهارمین شخص و می‌گوید: «خبر نداری که فلانی را پشت یک درخت دیدم که سه تا کلاغ ازش افتادند پایین و بعد هم پریدند!» و خلاصه به همین ترتیب این داستان دهان به دهان می‌گردد و کلاغ از یکی می‌شود دو تا، بعد سه تا، ده تا، بیست کلاغ، سی کلاغ، تا اینکه می‌رسد به نفر آخری که به شخصی می‌گوید: «راستی شنیدی که چه شده بود؟! فلانی پشت یک درختی خدا می‌داند که مشغول به چه کاری بود که یکدفعه چهل تا کلاغ ازش می‌افتند پایین و بعد هم می‌پرند!» در حالیکه در اصل ماجرا از ابتدا حتی یک کلاغ هم در کار نبوده، چه برسد به چهل کلاغ!

یک کلاغ چهل کلاغ را کتاب گزیده و شرح امثال و حکم دهخدا به این صورت توضیح می‌دهد: «رنگ و جلا دادن به موضوعی، یکی را ده تا گفتن، از کاه کوه ساختن و از هیچی چیزی درست کردن است که بوسیله یک عده آدم‌های مغرض، هوجی و کسانی که با شرف و حیثیت دیگران بازی می‌کنند و از هتک حرمت و آبروی طرف شاد می‌شوند، چرا که خود بی‌آبرو هستند، سرچشمه می‌گیرد.»

متأسفانه این خصلت یک کلاغ چهل کلاغ کردن در بین بسیاری از ایرانیان رایج است و به صداقت می‌توانم بگویم که

کار زنها در تهران قدیم

جعفر شهری

در این وقت که مردها برای کسب و کار از خانه ها خارج می شدند، زن ها هم به انجام و تمشیت کار و امور خانه بر می خاستند. به این ترتیب که ابتدا به جمع آوری سماور و اسباب چای و ظروف غذای شب پرداخته، آنها را کنار حوض یا کنار جوی کوچه کشیده، ظروف مسی، مانند بادیه و بشقاب و دیگ و کماجدان را با گل مالی کردن گل های باغچه و کاه گل های دیوار کوچه شسته تمیز می کردند و اسباب چینی و بلور، مانند نعلبکی و استکان و کاسه آب خوری و پیاله ماست خوری و غیره را با خاکستر مالی و سینی زیراستکانی و زیر سماوری و خود سماور را با گرد آجر نظیف می ساختند که شرحی برای این امور لازم می آید.

گل باغچه و شن و لای ته جوی های کوچه ها اول وسیله ظرف شوئی بود که در اختیار قرار می گرفت و بعد از آن خاکستر اجاق که هر زن خانه دار مقداری الک کرده با کهنه در آن زدن استعمال می کردند و کاه گل دیوار که وسیله ای کلی تر برای نظافت ظروف بود و از این رو دیوارهای کوچه مخصوصا دیوار همسایه بود که همواره مورد دستبرد قرار می گرفت. به این صورت که این همسایه کاه گل دیوار همسایه پهلویی را کنده بکار می برد و آن یک تا دیوار خودش سالم بماند کاه گل دیوار او را کنده بکار می گرفت و بر سر این مسئله که مرگ خوب بود اما برای همسایه دائما نزاعی بین اهالی کوچه درمی گرفت و دامنه دیوارها بود که کار از کاهگل هایشان گذشته به خشت و آجرهایشان رسیده بود و بعد از آن گرد آجر، که وای به حال یکی از اهالی خانه بود که همت کرده برای مصرف خود آجر کوبیده الک کرده آماده ساخته باشد و از آن ساعت باید مشت مشت توقع این و آن را برآورده کارسازی همسایه ها بکند. به همانگونه که اولین آتش سماور صبح و پیچاره همسایه ای که زودتر از دیگران آتش به سماور خود اندازد و از هر اطاق یکی بطرفش هجوم برده با گفتن: خیر ببینی خواهر، سماورت روشنه یک گل از آتشت هم به من بده سماورم را آتش بکنم. یا یک گل هم سر آتش گردان من بگذار و کار سماورش را با کشیدن آتش هایش عقب تر از همه بیندازند.

حرف آتش سماور به میان آمد بد نیست اندکی هم در دیگر زمینه های آتش کردن آن سخن بگوئیم براینکه سماور

را به چند صورت آتش می کردند. اول آنکه آتش گردانی را ذغال کرده کهنه ای آتش زده سرش گذاشته می گردانند و سرخ که می شد در سماور می ریختند و دیگر خرده چوب سفید (نوعی چوب سست از درخت های بید و تبریزی) که نازک های آن را کبریت زده در سماور انداخته همچنان بر آن افزوده بعد از آن ذغال می ریختند و نوع دیگر خود ذغال را که نفت زده در سماور می انداختند و تنوره می گذاشتند. اما همه این حالات مخصوص کسانی بود که دستشان به دهانشان رسیده استطاعت خرید کبریت و چوب سفید و نفتی در آنها ملحوظ می گردید و سماور برنجی و ورشوی آتش می کردند! یعنی داراها که سماور برنجی در زندگیشان پیدا می شد و اقلیت ناچیز خانه ها را تشکیل می دادند. چه بقیه را سماور حلبی دارها و قوری استکان نعلبکی سفالی دارها تشکیل می دادند که همان یک چوبه کبریت و حبه ذغال و چند قطره نفت غنیمت شان می آمد. شاید این فقر عمیق امتداد تاریخی داشته به ازمنه ماضی و ماضی تر و زمان حافظ و سعدی و پیش از آن می رسید، به شهادت بیت شیخ علیه الرحمه که آورده (آتش از خانه همسایه درویش مخواه- کانهج بر روزن او می گذرد دود دل است) تا بعد از آن مرحومی ها چه آورده پس از آنهائی ها چه بیاورند؟!

به همین جهات یکی از عادات این فقرای آتش طلب در خانه ها از زن و مرد آن بود که در کوچه و بازار یکسره سر به زیر داشته به زمین و اطراف نگرسته درصدد تهیه چوب و چل و خار و خاشاک از گوشه و کنار معابر برآمده و در کیسه ریخته برای سماور آتش کردن و زیر دیگ و دیزی گیراندن ببرند تا آنجا که بخاطر صرفه جوئی هیزم اگر وسیله خوراکی پختنی فراهم شده بود اگر آبگوش و کوفته و مثل آن بود یکجا پخته هر نوبت مقداری از آن را بر روی حرارت دودکش سماور یا شعله چراغ لامپا که سه پایه بلندی برای این کار داشتند گرم می کردند و تا این سرزبری و چشم به زمینی تکمیل بشود باید گفته شود، این کار منحصر به چوب و چیلک جمع کن ها نمی گردید که کاغذ و کهنه جمع کن ها از ایشان فقیرتر بوده چه از آن راه ارتزاق می کردند، و پوست هندوانه جمع کن ها که به نام بره و گوسفند آنها را برده

اصطلاح «بوق سگ» از کجا آمده است؟

«بوق سگ» یکی از اصطلاحاتی است که تقریباً دیگر کسی ریشه و منشأ آن را به یاد ندارد. بوق سگ از اصطلاحات بازاری است و منظور از به کار بردن آن، تا دیر وقت کار کردن می باشد. مثلاً گفته می شود: «تا بوق سگ کار می کنم و فلان و بهمان» یا «بچه که نباید تا بوق سگ بیرون از خونه باشد!» در همه این جملات بوق سگ دلالت بر مفهوم دیر وقتی و زمان طولانی از حد بیرون دارد. و اما ریشه آن:

می دانید که بازار در ایران از جایگاه خاصی برخوردار بوده و است. بازارهای ایرانی که خاص فرهنگ ایران است معمولاً شامل دو محور اصلی عمود بر هم بود که در وسط به هم رسیده و «چهارسوق» اصلی یا بزرگ را می ساختند. بازار بسته به بزرگی و کوچکی اش و تعداد بازاربان شاغل در آن می توانست چندین چهارسوق فرعی و کوچک نیز داشته باشد. اما ورودی و خروجی این بازارها منحصر از دو سر محورهای اصلی بود. با این تعریف بازارهای سنتی ایرانی دارای چهار مدخل می شود که در دو انتهای دو محور اصلی واقع بوده که با درهای بزرگ چوبی بسته می شد.

حفاظت از این بازارها البته کاری مهم و درخور توجه بود. اگرچه هر حجره با دری چوبی بسته می شد، اما این درها از امنیت مطلوبی برخوردار نبوده و به راحتی می توانستند شکسته شوند. از این رو امنیت بازار وابسته به درهای اصلی و نگهبان بازار بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

کوچه و حوض آب همه کاره خانه انجام می گرفت نوبت جا روی و نظافت اطاق و اطاق ها و ترتیب دادن صندوقخانه ها و گردگیری طاقچه ها می رسید.

انواع جارو، و صورت اطاق و اثاث

ابتدا جاروی تهرانی ها که سه نوع بود. اول جاروی قزوینی که از بیابان های اطراف قزوین بدست می آمد، از شاخه های باریک مفتول ماندنی که دسته شده ته آنها را نخ پیچیده از میان قسمت می کردند و جهت استحکام آن را چندین تاب به دور هم داده یک سر ضخیم فشرده و یک سر افشان بهم می رساند که سر ضخیمش را در دست گرفته بهترین جارو برای زمین حیاط و آجر و فرش و گلیم و حصیر و مثل آن معلوم شده بود. دوم جاروی (جزره)، از بوته های بیابان که بر روی هم فشرده شده با نخ قند «نخی» از کف که کله قندها را با آن بسته عطارها جلو دکان می آویختند» محکم بسته چندین روز در آب افکنده، یک هفته جهت حالت گرفتن زیر سنگ می گذاشتند و بالای فرش و فرش ها و جهت گرفتن کرک قالی بکار می بردند و یا چوبی به تیش کرده فراش ها با آن صحن و شبستان مساجد را جارو می زدند که (جارو فراشی) اش می گفتند و سوم (جاروی نرمه) که از غلفی نرم مو مانند تهیه شده ساقه های پهلوی هم قرار گرفته شان بافته و لوله شده بصورت دسته گلی در می آمد که جهت نظافت روی کاشی های کف درگاه ها و کف طاقچه ها و رف ها «طاقچه های کوتاهی بالای طاقچه ها» بکار رفت و زیاده تر به مصرف جاروی کف دکاکین زرگران و جواهر فروش ها بکار می آمد.

و شسته می خوردند و در آخر ته سیگار جمع کن ها که از آن طریق تامین سیگار و اعتیاد خود به آن می کردند از جوانانی به نام فکلی گشنه.

باید اضافه کنم این گدائی آتش و کبریت مربوط به نداری و فقر نگریده مثل آنکه اهالی حساسیت خاصی بر روی دادن پول برای کبریت داشتند که این یک خرید را زائد و بی معنی می دانستند. به این دلیل که آنهائی هم که قدرت مالی و توانائی داشته شبی مبلغی پول عرق و شراب داده لوطی گری می کردند در آتش چیق چنان درمانده می شدند که گاهی چیقی را توتون کرده آماده ساخته مدت ها میان انگشتان گرفته گرد کوچه بازار گردیده شاید چشمشان به یکی که کبریت می کشد خورده چیق خود را با آتش او روشن بکنند، یا در هر صورت به آتش کوره قهوه خانه یا زیر دیگ کله پز و آشی و آتش کنار دیزی نانوائی برخورداره رفع حاجت نمایند و جهت همین عادت بود که کمتر اتفاق می افتاد کسی کبریتی کشیده حاجتی به آن داشته باشد و کسی به طرفش یرش نبرده سرچیق و سرسیگار خود را به طرفش دراز ننماید. به همین خاطر یکی از ابتکارات جلب مشتری قهوه خانه ها این بود که ذغال هائی را پولک پولک مانند دو قرانی تراشیده کنار کوره سرچاق کنی آتش کرده آماده داشته و به وسیله شاگردی که اختصاص به همین کار داشت و با انبر و کفگیرکی گرد قهوه خانه می گردید و آتش چیق، آتش چیق می نمود بر سر چیق های مشتریانی می گذاشتند. بعد از ظرفشویی و استکان نعلبکی شوئی که البته تمام آنها در همان نهر عمومی

حکایت

زنی هنگام بیرون آمدن از خانه، سه پیرمرد با ریش های بلند سفید را دید که جلوی در نشسته اند. زن گفت: «هر چه فکر می کنم شما را نمی شناسم؛ اما باید گرسنه باشید. بیایید داخل و غذا بخورید.» آنها پرسیدند: «آیا همسرت در خانه است؟» زن گفت: «نه.» آنها گفتند: «پس ما نمی توانیم بیاییم داخل منزل.» سه پیرمرد از جایشان بلند شدند و کنار پیاده رو نشستند.

غروب، وقتی مرد به خانه آمد، زنش برای او تعریف کرد که چه اتفاقی افتاده است. مرد گفت: «برو به آنها بگو من خانه هستم و دعوتشان کن.» زن بیرون رفت و آنها را به خانه دعوت کرد. اما آنها گفتند: «ما نمی توانیم باهمدیگر وارد خانه بشویم.» زن پرسید: «چرا؟»

فرزندانش در این وضعیت مرا ببینند.» اعتیاد داشت، و می گفت شوهرش او را معتاد کرده و بعدها خودش از اعتیاد دست کشیده، و او را طلاق داده است. شوهرش با زن دیگری ازدواج کرده و حق دیدار فرزندانش را هم از او گرفته بود.

در مرکز خدمات بیماران ایدز، زن بیست و هفت ساله ای را همراه پسر بچه دو ساله اش دیدم که شوهر معتادش بر اثر ابتلا به ایدز مرده بود، و خود او از شوهرش ایدز گرفته بود. ترس های زیادی داشت. می گفت نمی تواند به کسی از بیماری اش حرف بزند مبادا نتواند کار پیدا کند. با وجود ضعف و نارسایی جسمی مجبور بود کار کند. در خانه های مردم کار نظافت می کرد. می گفت:

«ترسم از این است که زمین گیر شوم یا پسرم بی مادر شود.» دختر هفده ساله دیگری که برای آزمایش ایدز مراجعه کرده بود، عکس سه در چهار یک مردی را نشانم داد و پرسید: «در پارک هایی که رفته بودی این مرد را ندیدی؟» در خانه ای با مادر و دوست پسر مادرش که هر دو معتاد بودند، زندگی می کرد. مادرش کارگر جنسی بوده و او و دو خواهرش را از مردانی باردار شده

بود که مشتری مادرش بوده اند. دو خواهر بزرگترش در خانه های مجزا مثل مادرشان از کار جنسی امرار معاش می کردند، اما خود او می گفت: «من نمی خواهم این گونه زندگی کنم.» عکسی که نشانم داد، از پدرش بود که در جستجو از مراکز امداد و درمان پیدا کرده بود. می گفت: «فقط یک بار هم که شده دوست دارم او را ببینم.»

دو زن جوان دیگر را در این مرکز دیدم که خواهر بودند و به خاطر تجاوزهای پدرشان از خانه فرار کرده بودند و یکی از آنها فرزندی از پدرش به دنیا آورده بود. دو خواهر دیگر از مشهد، از دست پدرشان فرار کرده بودند. الهام، خواهر بزرگتر تعریف کرد که پدرشان به خاطر پول و مواد مخدر، پری، خواهر کوچکتر را که دوازده، سیزده سال داشت فروخته بود و شش مرد به او تجاوز کرده بودند.

بعد از این ماجرا دو خواهر به تهران فرار می کنند و الهام برای تأمین مخارج زندگی خود و خواهرش شروع به کار جنسی می کند. هر دو خواهر به مواد مخدر رو می آورند و معتاد می شوند. نمی دانم الان بعد از شش سال، زانی که دیده بودم کجا هستند و چه می کنند.

زنانی با زندگی های شکسته

مهديه ميرحبيبي

تابستان ۹۱، ضمن همکاری با یک مؤسسه غیردولتی که به زنان آسیب دیده اجتماعی در تهران خدمات درمانی و بهداشتی می داد، مجموعه عکسی از این زنان تهیه کردم - زنان کارتن خواب، کارگران جنسی، زنان معتاد یا مبتلا به بیماری ایدز و اچ آی وی و... که داستان هایی از زندگی خودشان را برایم شرح دادند.

یکی از این زنان در پارک هروی که مواد مخدر مصرف می کرد، به من گفت: «عکس بگیر و ببر پیش شهردار که چند ماه پیش به ما قول داده بودند، برای ما خوابگاه و کار تهیه کنند، اما خبری نشد.» او گفت: «ما هم حق زندگی داریم، درست است که به این روز افتاده ایم اما

که دفتر نقاشی و مداد رنگی هایش را در آن گذاشته بود. چند هفته پیش مادرش شبی در همین پارک مرده بود، و صبح مأموران شهرداری جنازه اش را برده بودند. گفت: «در سیزده یا چهارده سالگی مادرش به خاطر پول و مواد او را فروخته بود.» در محله دیگری از جنوب شهر تهران به



دلیل نمی شود که هم از خانواده و هم از جامعه طرد شویم. ما کار و جا خواستیم تا مجبور نباشیم در این پارک ها به خاطر پول و مواد دزدی و کارهای پرخطر کنیم. اصلا چرا ما باید به این روز بیفتیم. اصلا این مواد مخدر از کجا وارد می شود؟ زن دیگری را دیدم که جوان بود و دو دختر پنج، شش ساله همراهش بودند. یکی از آنها کیسه نایلونی به دست داشت

دیدن زانی رفتم که به دلایل مختلف کارتن خواب شده بودند. مأموران نیروی انتظامی با موتور گشت می زدند. یکی از زن ها دوربینم را سریع گرفت و زیر چادرش پنهان کرد. گفت: «این ها اگر ببینند داری از ما عکاسی می کنی ممکن است همه ما را بگیرند.» زن دیگری که او هم نمی خواست ازش عکس بگیرم، گفت: «نمی خواهم

گروه همایش دوستان

هموطنان عزیز، گروهی از همراهان شما به نام «گروه همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر در محل Scientology Building در شهر مانیتین ویو گرد هم می آیند. «همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همکاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا. این کانون غیر انتفاعی کاملاً «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفاً با

شماره تلفن ۲۶۲۷-۸۵۷ (۴۰۸) تماس حاصل فرمایید.

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱ (۴۰۸)



میرزا حسن تبریزی

میرزا حسن تبریزی (۱۳ تیر ۱۲۳۰ تبریز - ۱۸ آذر ۱۳۲۳ قم) مشهور به رُشدیه از پیش قدمان نهضت فرهنگی ایران در سده قبل بود. وی نخستین مؤسس مدارس جدید در تبریز و دومین مدرسه در تهران (بعد از دارالفنون) بود و او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. وی در سال‌های جنبش مشروطه، در میان اعضای انجمن باغ میکده قرار داشت.

می‌گویند خواندن یک مقاله، زندگی «میرزا حسن رشدیه» را دگرگون کرد و با توصیه و مشورت پدرش که از روحانیان بود تصمیم گرفت که به جای رفتن به نجف و خواندن درس طلبگی روانه استانبول و مصر و بیروت گردد و آموزگاری نوین را یاد بگیرد. او به بیروت رفت و در آن جا سبک نوین آموزش الفبا و دروس جدید مانند حساب و هندسه و تاریخ و جغرافیا را آموخت. سپس در تفریس مشغول به کار شد. هنگام بازگشت ناصرالدین شاه از سفر فرنگ، رشدیه طرح‌های آموزشی خود را ارائه کرد و شاه او را مأمور کرد که به ایران آمده و همین سبک را در شهرهای ایران راه‌اندازی کند. او پدر شهناز آزاد بود. یک محله اعیان‌نشین در شمال شرق تبریز در جنب بلوار باغمیشه به افتخار وی، شهرک رشدیه نام‌گذاری شده‌است.



مثل مال خودشان را تربیت می‌کردند. آن چه آن زمان به عنوان مدرسه شناخته می‌شد، همانی بود که حوزه‌های علمیه در این سال‌ها هستند، تربیت روحانی. مدرسه‌ها ساختمان‌هایی بودند که در کنار مسجدهای بزرگ و اصلی تاسیس می‌شدند و موفق‌ترین شاگردان مکتب‌خانه‌ها، اگر خوش اقبال و سخت‌کوش بودند، سراز مدرسه درمی‌آوردند و آخوند می‌شدند و بهترین‌های‌شان در پی مجتهد شدن.

موافقت کرد و میرزا حسن رشدیه به جای رفتن به نجف و مجتهد بازگشتن، راهی بیروت شد تا یک تنه آغازگر یک انقلاب در ایران بشود. پس از دو سال تحصیل در بیروت، به استانبول رفت و از مدرسه‌های عثمانی بازدید کرد. پس از آن راهی ایروان شد و نخستین مدرسه خود را در آنجا تاسیس کرد.

قصه میرزا حسن رشدیه دراز است. آوازه مدرسه میرزا حسن و مدرسه‌اش به ناصرالدین شاه که در حال بازگشت از اروپا، در ایروان توقف کرده بود می‌رسد و سلطان صاحبقران که مسحور پیشرفت اروپایی‌ها شده بود و رعایای درس خوانده، ولی هم‌چنان مطیع می‌خواست، او را دعوت می‌کند تا حاصل آموخته‌هایش را به ایران بیاورد. سلطان پیش از رسیدن به تهران، پشیمان می‌شود.

ولی میرزا حسن تصمیم خود را گرفته بود. او راهی تبریز می‌شود تا در سن ۳۷ سالگی آغازگر انقلاب آموزشی در ایران باشد. از مدرسه او به شدت استقبال می‌شود. نیاز به گفتن نیست که از آن به بعد میرزا حسن است و سنگ‌اندازی‌ها و دست اندازهای فراوان؛ از حمله‌های کلامی روحانیون گرفتار درگذشته، حمله خشک مغزها به مدرسه میرزا حسن و تخریب آن تا کارشکنی‌های دولتی‌ها. روزگار میرزا حسن هم می‌شود تاسیس یک مدرسه تازه، تعطیلی آن در نتیجه فشار و تهدید و تخریب، مدتی سکوت و دوباره مدرسه‌ای تازه راه انداختن. می‌گویند روزی که میرزا حسن از ساختمان رو به رو شاهد حمله چماق به دست‌ها به مدرسه‌اش و تخریب آن با دینامیت بوده، می‌خندیده و در پاسخ کسانی که با تعجب دلیل خنده‌اش را از او می‌پرسند، می‌گوید: «از هر آجر این مدرسه، خود مدرسه دیگری بنا خواهد شد.»

نظام آموزشی مدرسه‌ای در دست روحانیون بود و حکومت سلطانی در مسئولیت خود نمی‌دید که وظیفه‌ای هم برای تربیت نسل‌های بعدی سرزمین ایران دارد. مهم‌ترین نکته این است که مشروعیت نهاد مدرسه از دولت و یا مردم نمی‌آمد، بلکه منبع آن یک روحانی بود. بدون نهاد روحانیت، آموزش فاقد مشروعیت بود و این بزرگ‌ترین انقلابی بود که میرزا حسن رشدیه انجام داد.

آن روزها فضای سرکوب و خفقان بر ایران حکم فرما بود و آنها که فکری تازه داشتند و یا به دنبال آگاهی بخشی به مردم، چاره را یا در سکوت می‌دیدند و یا مهاجرت. آنهایی که مهاجرت کرده بودند، هم‌چنان دغدغه مردم ایران را داشتند و با چاپ نشریه‌ها و فرستادن آنها به ایران، به تلاش خود به آگاه سازی مردم ادامه می‌دادند. از این میان، سه نشریه «حبل‌المتین»، «اختر» و «ثریا»، که اولی در کتلتکه و آن دو تای دیگر در استانبول چاپ می‌شدند، پنجره‌ای بودند برای ایرانیان داخل کشور تا هوای تازه بیرون این مرزها را نفس بکشند. میرزا حسن جوان، خواننده آنها بود، او هم هوای تازه می‌خواست. می‌گویند خواندن یک مقاله در نشریه اختر زندگی میرزا حسن را دگرگون کرد. آن چه او خواند این بود: «در اروپا در هر ۱۰۰ نفر، یک نفر بی‌سواد است و در ایران در هر هزار نفر، یک نفر باسواد و این از ضعف اصول تعلیم است.»

حسن جوان تصمیم خود را گرفت. او درباره «دارالمعلم» بیروت می‌دانست. کودکان ایرانی اسیر ملاها بودند و در بیروت نه تنها مدرسه‌های سبک جدید آمده بودند، بلکه معلم هم تربیت می‌کردند. پدرش را که یکی از مجتهدان تبریز بود، راضی کرد که خرج سفر و تحصیل او در بیروت را بدهد. پدر

THE ANSWERS YOU'VE BEEN SEARCHING FOR

You may have been taught that the mind, spirit and life are very difficult things to know about. This is the first principle of Scientology:

L. RON HUBBARD

SCIENTOLOGY

The Fundamentals of Thought

It is possible to know about the mind, spirit and life.

Get your copy today - also available in Farsi
1080 Linda Vista Ave | Mountain View CA 94043

روانشناسی رنگ‌ها

رنگ‌ها سراسر زندگی ما را در اختیار داشته و غیر قابل اجتناب هستند. هر رنگی داستان خودش را دارد، هر رنگی فرهنگ و حس خودش دارد، پس باید رنگ‌ها را بشناسیم، با آنها ارتباط برقرار کنیم و از وجود آنها استفاده کنیم. به عبارتی با روانشناسی رنگ‌ها، فرد می‌تواند وضعیت روحی و ضمیر ناخودآگاه خویش بهتر را بشناسد. رنگ‌ها از رنگ لباس گرفته تا رنگ دیوار خانه یکی از موثرترین روش‌ها برای تبدیل و انتقال انرژی در زندگی شماست. تمام رنگ‌ها علاوه بر این که روی سلامتی تاثیر گذار هستند هر کدام به نوبه خود مفهوم خاصی دارند.

اقسام رنگ

رنگ‌ها به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند: رنگ‌های خنثی، رنگ‌های گرم و رنگ‌های سرد

رنگ‌های خنثی: سیاه، سفید، خاکستری، بژ، قهوه‌ای
رنگ‌های خنثی رنگ‌هایی هستند که در طیف رنگی وجود نداشته و از ترکیب رنگ‌های دیگر بوجود می‌آیند و می‌توانند اثرات مثبت یا منفی داشته باشند.

رنگ‌های گرم: قرمز، نارنجی، زرد، سبز چمنی، ارغوانی
رنگ‌های گرم محرک سیستم عصبی بوده و احساسات را تشدید می‌کنند. این دسته از رنگ‌ها بوضوح قابل رویت بوده و موجب جلب توجه می‌گردند.

رنگ‌های سرد: آبی، بنفش، فیروزه‌ای، سبز مایل به آبی، سبز
رنگ‌های سرد رنگ‌هایی ملایم هستند که اثراتی آرام بخش دارند.

زبان رنگها به اختصار

سبز: جوانی و طبیعت، قدرت شفا بخشی و التیام

آبی روشن: آرامش، آسودگی خاطر - تپه: قدرت نظم، صداقت، پشتکار
زرد: پدیداری و رویت، شاد و فعال خطر و اخطار

قرمز: خوش قلب اما خودپرست
بنفش: خودپسند و جسور
ارغوانی: اختیار، قدرت و سلطنت (رنگ عارف‌ها و روانگران)

فیروزه‌ای: اسرارآمیز و پند ناپذیر
نارنجی: گرمی، حرارت، رضایت و خوشحالی صداقت آری

خردلی: خوش قلب
قهوه‌ای: خاکی بودن، محکمی، استواری و قابلیت، اعتماد

صورتی: مورد علاقه دیگران
خاکستری: احساس بی‌نیازی
مشکی: قدرت، اختیار و استقلال

سفید: پاکی، خلوص، قدرت، صلح و دوستی

رنگ‌های قرمز - صورتی در دیدگاه فنگ شویی: قرمز یکی از ساده‌ترین رنگ‌ها



در پیرامون خود از این رنگ‌ها زیاد به کار ببریم. این رنگ‌های گرم رنگ‌هایی از طبیعت مثل قوی بودن تنه یک درخت و غنی بودن یک خاک حاصلخیز را منعکس می‌کنند. ما امروزه به این نوع شیوه‌های زندگی مستقل نیاز داریم. این رنگ‌ها به ما می‌گویند که می‌توان برای حمایت از دیگران درخواست کمک کرد.

روانشناسی رنگ نارنجی: نارنجی از رنگ‌های گرم و شاد محسوب می‌شود. کسانی که به این رنگ علاقه‌مند هستند به عنوان یک فرد فعال و انرژی‌بخش به حساب می‌آیند. پرتقالی‌های فعال معمولاً بازی‌های فکری را به خوبی انجام می‌دهند. این افراد دارای روحیه مهربان و بخشنده می‌باشند. نارنجی دوست‌های شوخ طبع افرادی هستند که در گفتگوها و مذاکرات قوی و سربلند خواهند بود. این افراد گزینه مناسبی برای سخن رانی‌های تاثیر گذار می‌باشند. عقاید این دسته از افراد تمایل به روشن‌فکری داشته و معمولاً ایده‌ها و افکار کامل و درستی دارند.

روانشناسی رنگ زرد: زرد رنگی عاطفی است و خواص روانی مثبت این رنگ را می‌شود خوش بینی، اعتماد به نفس، برونگرایی، قدرت عاطفی، دوستی و خلافت بیان کرد. خواص روانی منفی اش هم بی‌خردی، ترس، شکنندگی عاطفی، افسردگی، اضطراب و درون‌کشی است. طول موج زرد نسبتاً طولانی و اساساً رنگی تحریک‌کننده است. البته تحریک‌کننده عاطفی و از لحاظ روانی قویترین رنگ است. زرد روحیه و اعتماد به نفس را بالا می‌برد. در واقع زرد رنگی از اعتماد به نفس و خوش بینی است و استفاده بیش از حدش یا استفاده تنالیتیه اشتباه این رنگ در ارتباط با توانالیتیه‌های دیگر در یک مجموعه رنگ می‌تواند اثر عکس داشته باشد و اعتماد به نفس را کاهش دهد یا باعث افزایش ترس و اضطراب شود. استفاده ما از زرد بهتر است کم و سطحی باشد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۰۰**

آگاهی‌های محیطی و صلح است و خواص روانی منفی اش کسالت و رکود است.
روانشناسی رنگ آبی: آبی رنگی معنوی و خواص روانی مثبت است. این رنگ ایجاد اعتماد، بهره‌وری، آرامش، وظیفه، ارتباط، منطق، انعکاس و آرامش و همچنین خنکی است و خواص روانی منفی این رنگ ایجاد سردی، فقدان احساسات و کسلی است.

رنگ بنفش در دیدگاه فنگ شویی: بنفش در فنگ شویی رنگی است فرخنده و مرتبط با ثروت، فراوانی و معنویت. بنفش رنگ چاکرا تاج (اصطلاحی در فنگ شویی که مربوط به بالای سر مرکز، ورود انرژی‌های روحانی و معنوی است) است. سلطنت اغلب مرتبط با رنگ بنفش است. بدین ترتیب از دیدگاه فنگ شویی این رنگ، رنگ ثروت نیز می‌باشد. بنفش ترکیب قرمز و آبی است که حفاظت و آتش را با وسعت مکان و درمان مرتبط می‌سازد. می‌توانید این رنگ را در لباس‌ها یا در دکورها به کار ببرید تا کامیابی و نجات را به زندگی بیاورید.

روانشناسی رنگ بنفش: افرادی که به این رنگ علاقه دارند جز افراد خاص و به گونه‌ای استثنایی محسوب می‌شوند. این دسته از افراد دارای روحیه حساس و در عین حال بسیار قدرتمند به شمار می‌روند. قدرت این انسان‌ها به گونه‌ای است که به راحتی می‌توانند مدیریت و رهبری را به عهده بگیرند. بهترین کارکرد علاقه‌مندان رنگ بنفش رهبری گروه می‌باشد. این افراد حامیان خوبی می‌شوند و از دسته افرادی هستند که همواره طرفدار صلح و دوستی می‌باشند. علاقه‌مندان رنگ بنفش تا حدودی رمانتیک و در عین حال منطقی به شمار می‌روند.

رنگ‌های زرد - نارنجی - قهوه‌ای در دیدگاه فنگ شویی: این سه رنگ در فنگ شویی رنگ‌های زمینی و مربوط به استحکام و پایداری هستند. زمین همیشه زیر پاهای ماست تا ما را حمایت کند. وقتی نیاز به استحکام و قدرت داریم باید

و مربوط به انرژی آتش است. این رنگ شور و اشتیاق و شعله‌های آتشین وحی و الهام را فرا می‌خواند. قرمز رنگی است قوی و مهیج است. در فنگ شویی قرمز رنگ خجستگی و محافظت است. صورتی نوع ملایم، رمانتیک و زنانه قرمز است. صورتی می‌تواند عشق و دوستی را به زندگی جذب کند و یک انرژی دخترانه را انتقال می‌دهد. صورتی برای کسانی که می‌خواهند لطافت بیشتری را به زندگی بیاورند کمک بزرگی است.

روانشناسی رنگ قرمز: قرمز رنگی فیزیکی و خواص روانی مثبت. این رنگ شجاعت فیزیکی، قدرت، گرما، انرژی، ایجاد حس مبارزه، تحریک و هیجان است. خواص روانی منفی قرمز هم ایجاد بی‌اعتنایی، پرخاشگری، تاثیر بصری، فشار و تحریک اعصاب است.

روانشناسی رنگ صورتی: صورتی رویایی‌ترین رنگ است و بسیار آرامش‌بخش. رنگ صورتی در واقع همان قرمز است که کمرنگ شده باشد. اگر به این رنگ علاقه دارید تمام صفات رنگ قرمز را البته کمی ملایم‌تر دارا می‌باشید، با گذشت هستید و در عشق، تندی نشان نمی‌دهید.

رنگ‌های سبز - آبی در دیدگاه فنگ شویی: سبز و آبی مربوط به طبیعت هستند. ارتعاش رنگ‌های آبی و سبز منعکس‌کننده گیاهان سبز و گونه‌های آسمانی است. طبیعت و آسمان، این دو بسیار شفاف‌بخش هستند. آنچه در طبیعت وجود دارد گیاهان و درختان می‌باشند. آنها از ما چیزی نمی‌خواهند اما نعمت‌های زیادی را در اختیارمان قرار می‌دهند. مانند اکسیژن، هوا و تنفس. شکی در این نیست که سبز و آبی رنگ‌های شفاف‌بخش و درمانی هستند. این رنگ‌ها به چشم نیز آرامش می‌دهند. می‌توانید دیوار خانه را سبز یا آبی نقاشی کنید اما بهتر است از گل‌ها و گیاهان واقعی برای آوردن این رنگ‌ها در خانه استفاده کنید.
روانشناسی رنگ سبز: سبز رنگی نماد تعادل با خواص مثبت روانشناسی هارمونی، تعادل، رفع خستگی، عشق جهانی، استراحت، ترمیم، اطمینان،

ادامه مطلب پیش از... از صفحه ۲۹

مستضعفان و جانبازان آمدند و گفتند به دستور خمینی این ساختمان مال ما است. بیرون مان کردند. زندگی در چنین شرایط و خانواده‌ای باعث شد که این نفرتم نسبت به سیستم سیاسی ایران در من نهادینه شود. سرگذشت من میوه آن نرفت است. برای آن که نفس بکشم، تصمیم گرفتم از ایران بروم و چون پایان خدمت نداشتم، با پاس جعلی از ایران خارج شدم.

در ایران، «بخشنده» نامی در میدان «فردوسی» تهران برای داریوش پاسپورت جعل و او را راهی مسکو کرد. قاچاقچی روابطی در اکران داشت و «کیف»، پایتخت این کشور مقصد بعدی داریوش شد. هدفش رسیدن و زندگی در آلمان، کنار خواهرش بود. اما تا رسیدن به آنجا، قاچاقچی‌ها پولش را خوردند. در نهایت از کیف تا اروپا را با کمک قاچاقچی دیگری پیاده طی کرد: «پرونده‌ام که در آلمان رد شد، چون همه جا حرف انگلیس بود، راهی کاله شدم. وقتی از ایران خارج شدم، می‌خواستم در رشته شیمی ادامه تحصیل بدهم، کار کنم و نفس بکشم. اما همه چیزم را از دست دادم.»

از او پرسیدم اگر ماشین زمان به عقب بازگردد، آیا باز هم از ایران خارج می‌شود؟ گفت: «از ایران خارج می‌شوم اما نه از این مسیری که طی کردم. من حتی رفتم پاسپورت و شناسنامه ایرانی گرفتم. آدم‌های پرازدای سیاسی هم الان پاسپورت ایرانی گرفته‌اند. اما دیگر میل و رغبتی برای رفتن به ایران ندارم. مفهوم وطن برای من پدر و مادرم بودند ولی در این مدت آنها را هم از دست دادم. اگر زمان برمی‌گشت عقب، کاله هم نمی‌ماندم. این سال‌ها خیلی بالا و پایین داشت. به سختی آن نمی‌آرزود. وگرنه ایران بدتر شده که بهتر نشده است.»

حالا سال‌ها از زندگی داریوش در کاله می‌گذرد. می‌گوید هیچ دوستی ندارد و با هیچکس در ارتباط نیست. ترجیح می‌دهد به دور از حرف و حدیث‌هایی باشد که می‌گوید در جامعه ایرانی‌ها وجود دارد. تجربه‌اش از پناهجویی را «زشت، سیاه و منفی» توصیف می‌کند و می‌گوید: «اگر سرمایه‌ای داشتم، این‌جا نمی‌ماندم. می‌رفتم یک جای دور.»

می‌بینیم. می‌گویند پناهجویها را به کمپ منتقل کرده‌ایم اما دوست من «حسن»، به خاطر عدم رسیدگی، به ویژه به همسر حامله‌اش، ترجیح داد کمپ را ترک کند و به جنگل برگردد.» می‌گوید: «نه ایران جای زندگی است و نه این‌جا. من در این سال‌ها که از عمرم رفته، غرور، شخصیت، خانواده و وطنم را از دست دادم و در مقابل هیچ چیز به دست نیآوردم. کل غربت برای من همین شخصیت لگدمال شده است. اکثر بچه‌های قدیمی همین وضعیت را دارند و دچار مشکلات روحی و جسمی شده‌اند. زندگی در اروپا آن قدر نمی‌آرزد که بچه‌های سن کم برایش چنین هزینه بدهند. در این سال‌های اخیر، کودکان ۱۵ ساله ایرانی را هم دیده‌ام که می‌خواستند به انگلیس بروند.»

کودکی داریوش هم به مهاجرت گذشته است. او در آبادان به دنیا آمده و در کودکی، جنگ و بمباران را به چشم دیده است. پدرش در آن زمان در پروژه «پارس جنوبی» خلیج فارس کار می‌کرد، برای همین مادرش او را به همراه خواهران و برادرانش از آبادان به «شاهچراغ» شیراز برد؛ همان زمان که جنگ‌زده‌های جنوب به شیراز سفر کرده بودند: «ما در شاهچراغ زندگی می‌کردیم. همان موقع بود که در شاهچراغ روی مهاجران جنگ‌زده آب بستند و آیت‌الله «دستغیب» در نماز جمعه گفت این آبادانی‌ها جای ما را تنگ کرده‌اند و اگر این‌ها مرد بودند، برای دفاع از وطن‌شان می‌ایستادند. در حالی که دو برادر من در همان دهه کشته شدند. یکی از آنها توده‌ای بود و در دهه ۶۰ او را کشتند و دیگری در پایگاه دریایی بوشهر کار می‌کرد که جنازه‌اش را به ما دادند در حالی که آثار ضرب و جرح به تن داشت. در جواب سوال‌های خانواده‌ام گفتند که اگر جان بقیه را می‌خواهید، از این یکی بگذرید.»

آنها در نهایت از شاهچراغ رفتند به تهران. مدتی در مجتمع جنگ‌زده‌های پل «سیدخندان» زندگی کردند ولی نبود امکانات، آنها را راهی «شاهین‌شهر» اصفهان کرد. می‌گوید نزدیک به سه هزار خانواده جنگ‌زده آنجا بودند: «تا پایان جنگ همان‌جا بودیم اما از طرف بنیاد

آنها متوجه دو نفر از پناهجویانی است که با همین گروه همکاری داشتند. آنها تن به وعده پلیس داده بودند و پس از لو دادن سعید، از فرانسه رفتند و به انگلیس رسیدند. داریوش هم پی‌گیر انتقال جسد سعید به ایران بود: «به سفارت که زنگ زدیم و گفتیم این پناه‌جو مرده، گفتند مُرد که مُرد. چون کاغذهای شناسایی نداشت، سفارت ایران از پذیرفتن مسئولیت سرباز زد. فقط تلفنی به خانواده‌اش خبر رسید که بچه‌شان فوت کرده است.»

در سال ۲۰۱۶، پس از گذراندن چندین عملیات تروریستی در فرانسه، دولت این کشور دستور داد که کمپ‌های پناهجویی از کاله برچیده شوند. تازه دو سال شده بود که سازمان‌های مردمی توانسته بودند برای پناهجویان بی‌سرنه زندگی تشکیل دهند. در این مدت، رستوران، کلیسا و مسجد هم در جنگل بنا شده بود. هرچند نه فرانسه و نه انگلیس هیچ‌کدام نتوانستند راه‌حل مناسبی برای حل دنیای پناهجویان شمال فرانسه و به ویژه کاله بیابند. کمپ‌ها را تخلیه کردند و مسافران را به شهرهای مختلف بردند ولی آنها دوباره به شمال برگشتند. در پاریس هم همین روال برقرار است؛ به ویژه با شدت گرفتن وضعیت امنیتی بابت ترورهای سال‌های اخیر. هر چند ماه یک بار پلیس پناهجویان را از زیر پل‌های شمال شهر جمع‌آوری می‌کند و به شهرهای مختلف می‌فرستد اما چند ماه بعد دوباره خیابان‌ها و زیر پل‌ها پر می‌شوند از پناه‌جو؛ هم آنهایی که تازه به پاریس می‌رسند و هم کسانی که بازگشته‌اند.

شرایط کمپ‌ها و عدم رسیدگی به پناهجویان، بازگشت دوباره آنها را آسان‌تر می‌کند. بسیاری از آنها در کمپ‌های پناهجویان که در محل زندگی بی‌خانمان‌ها جای داده می‌شوند. برخورد پلیس در مواردی تحقیرآمیز است و پاسخ‌گویی هم وجود ندارد؛ شرایطی که در سال‌های اخیر سخت‌تر شده است: «دولت فرانسه می‌تواند حداقل با پناهنده‌ها انسانی رفتار کند. حداقل ماسک حقوق بشری، تاریخی و فرهنگی را از صورت خود بردارند و نگویند «فرانسه زمین پناهندگی» است (عنوان سازمان رسیدگی به امور پناه‌جوها). درست همان روزی که به نجات‌دهنده کودکی که از ساختمان آویزان مانده بود شهروندی دادند، هم‌زمان کمپ‌های پناهندگی شمال فرانسه را جمع کردند. همان رفتاری که ما در ایران از آخوندها

دستان او در مسیر با بالا و پایین رفتن‌های کامیون رها شدند و افتاد و بدنش زیر لاستیک‌ها له شد. داریوش هم بارها تلاش کرده است «خودانداز» بزند؛ یعنی بدون تماس با قاچاقچی‌ها، کامیون‌ها را پیدا کند و سوار شود. اما چند بار مسیر کامیون به کشورهای دیگر بوده و چند بار هم بازداشت شده است. یک بار هم در بار کارتن کامیون افتاده که دچار تنگی نفس شده و راننده را خبر کرده است. اما انگلیس انگار چموش‌تر از این حرف‌ها بود. حتی به قاچاقچی هم پول پرداخت کرده ولی پول‌هایش را از دست داده است و قاچاقچی‌ها ناپدید شده‌اند.

معمولاً مسافرها به دنبال قاچاقچی هم‌وطن خود می‌گردند. این مسیر هم پر است از ایرانی‌هایی که قاچاق انسان می‌کنند. یا خرده‌پا هستند و در گروه‌های کوچک، یک مسیر را تضمین می‌دهند یا جزوی از باندهای قاچاق انسان هستند که از ایران و ترکیه شروع می‌شوند و تا اروپا ادامه دارند: «هرجا مسافر هست، قاچاقچی هم هست. مسافر دیده‌ام که با ۲۰ یورو یا یک پاکت سیگار هم به انگلیس رفته است. اکثر قاچاقچی‌ها هویت‌شان از ظاهرشان، رفتار و حرف زدن‌شان پیدا است؛ مثل همان شخصی که بار اول در کافه دیدیم.» اولین قراری که با داریوش در کاله داشتم، در کافه‌ای مقابل ایستگاه مرکزی قطار این شهر بود. هنوز سلام و احوال‌پرسی نکرده بودیم که پسری لاغر اندام با چهره‌ای سوخته از آفتاب، به فارسی و با لهجه افغانستانی سلام کرد و با لبخندی کنارمان نشست و گفت: «من کاله هستم، کاری داشتید، خبر بدهید.» او قهوه‌های ما را هم حساب کرد و در جمعیت محو شد.

«سعید» هم یکی از قاچاقچیان ایرانی و از پناهجویان هم‌دوره با داریوش بود. سال ۱۳۸۳، خبرگزاری‌های فارسی و فرانسوی زبان خبر دادند که یک باند ایرانی قاچاقچیان انسان را در کاله بازداشت کرده‌اند. به گفته برخی از این خبرگزاری‌ها، بازداشتی‌ها پس از بازجویی آزاد شدند. در حالی که از این باند هفت نفره، شش نفر ماه‌ها زندانی بودند و سعید هم جان باخت. هیچ‌وقت هم معلوم نشد خودکشی کرده بود یا او را در زندان کشته بودند. در آن گروه، داریوش ماشین‌های حمل مواد غذایی را خالی می‌کرد و به دست پناهجویان می‌رساند. می‌گوید «رابین‌هود» می‌خواندندش. داریوش تعریف می‌کند قضیه لو رفتن

Notary Public
(408) 909-9060
By Appointment Only

چند داستان

هشت ساله بودم که در یک میهمانی شبانه برای اولین بار با پدیده ای سرخ رنگ به نام «خرمالو» آشنا شدم. میزبان با لبخندی ملیح خرمالو تعارف کرد و من هم بدون درنگ نامبرده را شکافته و چشیدم. شوربختانه خرمالوی مذکور به غایت گس بود و تا چند ساعت احساس می کردم گونه هایم در حال تجزیه شدن هستند! از آن روز به بعد در نظر من هر کس که خرمالو می خورد فردی «مازوخیسمی» و هر کس که خرمالو تعارف می کرد شخصی «سادیسمی» قلمداد می شد! تجربه تلخ اولین کام از خرمالو باعث شد که من سی و نه سال این گردالی سرخ رنگ را به صورت یک طرفه تحریم کنم!

با اصرار فراوان همسرم، دیوار تحریم خرمالو ترک برداشت و من هم در چهل و هفت سالگی به خرمالو یک فرصت تازه دادم! خرمالو هم از این فرصت به نحو احسن استفاده کرد و چنان مزه ای را تجربه کردم که مجبور شدم خرمالو را از لیست سیاه بیرون آورده و ایشان را پس از لیمو ترش و توت فرنگی در «صدر مصطبه» بنشانم!

یک تجربه تلخ در هشت سالگی، باعث شد که سی و نه سال از همه خرمالو ها متنفر باشم. اولین تجربه های کودکی، شالوده ما را می سازند.

مردی صبح از خواب بیدار شد و دید تیرش نابدید شده است. شک کرد که همسایه اش آن را دزدیده باشد، برای همین تمام روز او را زیر نظر گرفت. متوجه شد که همسایه اش در دزدی مهارت دارد، مثل یک دزد راه می رود و مثل دزدی که می خواهد چیزی را پنهان کند، پیچ پیچ میکند. آنقدر از شکش مطمئن شد که تصمیم گرفت به خانه برگردد، لباسش را عوض کند، نزد قاضی برود و شکایت کند. اما همین که وارد خانه شد، تیرش را پیدا کرد؛ زنش آن را جابجا کرده بود. مرد از خانه بیرون رفت و دوباره همسایه اش را زیر نظر گرفت و دریافت که او مثل یک آدم شریف راه می رود، حرف میزند و رفتار میکند.

پائولو کوئیلو میگوید: «همیشه این نکته را به یاد داشته باشید که ما انسانها در هر موقعیتی، معمولاً آن چیزی را مبینیم که دوست داریم ببینیم»

رئیس قبیله گفت: اگر با برادرت در افتادی و می خواهی او را بکشی، اول بنشین و چپقت را چاق کن. چپق اول که تمام شد، متوجه می شوی که روی هم رفته برای خطای انجام شده مجازات سنگینی است و خود را راضی می کنی که تنها با چوب و چماق به جانش بیفتی. آن وقت چپق دوم را چاق کن و تماش کن. بعد به این فکر می افتی که به جای کتک زدن بهتر است به سختی دعوایش کنی. حالا چپق سوم را چاق کن. وقتی آن را تمام کردی، پیش برادرت می روی و به جای دعوا کردن، او را در آغوش می گیری!

بر سنگ قبر کشیشی در سن پترزبورگ چنین نوشته شده بود: «آن هنگام که جوان بودم و فارغ از همه چیز و تحنیم مرز و محدوده ای نمی شناخت، در سر آرزوی تغییر دنیا را می پروراند. بزرگتر و خردمندتر که شدم دریافتیم جهان تغییرناپذیر است، پس افق اندیشه ام را محدودتر کردم و بر آن شدم تا تنها کشورم را تغییر دهم. اما این هم عملی نبود. پس از سال ها زندگی و تجربه، آخرین تلاش نامیدانه خود را صرف تغییر خانواده ام کردم. اما افسوس آنها نیز که نزدیکترین کسان به من بودند تغییر نکردند. اکنون که در بستر مرگ آرمیده ام، به ناگاه حقیقتی را یافته ام. تنها اگر خودم را تغییر داده بودم، آن گاه نمونه ای می شدم برای اعضای خانواده ام تا آنان نیز خود را تغییر دهند. با انگیزه و تشویق آنها چه بسا کشورم نیز اندکی اصلاح می شد، شاید می توانستم دنیا را هم تغییر بدهم!»

شود. در حالی که عشق قدم زنان به سوی خانه می رفت، دو پیرمرد دیگر هم دنبال او راه افتادند.

زن با تعجب به ثروت و موفقیت گفت: «من فقط عشق را دعوت کردم، شما چرا می آید؟» یکی از پیرمردها پاسخ داد: «اگر شما ثروت یا موفقیت را دعوت کرده بودید، دو تای دیگر بیرون می ماندند، اما شما عشق را دعوت کردید، هر کجا او برود، ما هم با او همراهیم.»

ادامه مطلب روانشناسی رنگ ها... از صفحه ۴۸

روانشناسی رنگ قهوه ای: اگر رنگ قهوه ای را دوست دارید کامل می توان روی شما حساب باز کرد. باثبات و مقدس، شاعرپیشه و کمی فیلسوف مآب هستید.

رنگ های سیاه - خاکستری در دیدگاه فنگ شویی: سیاه در واقع تنها یک رنگ نیست. تمام رنگ ها را جذب می کند. اگر تمام رنگ هایی که در بالا اشاره کردیم با هم ترکیب کنید به رنگ سیاه می رسید. سیاه نشان دهنده دانایی است و دربردارنده تمام جنبه های همه رنگ هاست. در آیین فنگ شویی تمام انرژی های منفی غیر سالم تبدیل به دودهای سیاه می شوند. سیاه تمام منفی گرایی ها را به خود جذب می کند. این رنگ را هم می توان در خانه به کار برد و هم در البسه. طیف های خاکستری ملایم تر هستند اما می توانند دانش و خرد را به زندگی بیاورند.

روانشناسی رنگ مشکی: مشکی نشانه قاطعیت، الزام رسمیت سلطه و قدرت است. این رنگ شیک و بادوام است. رنگ مشکی همچنین نشان دهنده اطاعت و فرمانبرداری است، کشیش ها رنگ مشکی می پوشند تا اطاعت خود را از خداوند نشان دهند. این رنگ برخلاف عقیده همگان رنگ نومیدی و عزا نیست بلکه نشانه خوش ذوقی و ظرافت طبع است. اگر از دوستداران این رنگ هستید مسلماً به شخصیت اطرافیان خود احترام می گذارید و برای آن که دیگران را با ارزش و برجسته نشان دهید از هیچگونه کمکی به آنها دریغ نمی کنید و هرگز خود را به دیگران تحمیل نمی نمایید. همچنین عقاید و نظریات دیگران را به آسانی می پذیرید. نظری که دوستان تان نسبت به شما دارند برای شما خیلی مهم است. همیشه به دنبال آخرین مد ها می گردید و پول زیادی را بابت این چیزها می پردازید.

روانشناسی رنگ سفید: سفید واقعا یک رنگ نیست بلکه عدم حضور رنگ به شمار می رود و نشانگر خلوص و پاکی است. رنگ سفید نور را منعکس می کند و رنگ تابستانی محسوب می شود. آلودگی روی رنگ سفید سریع مشخص می شود و به همین دلیل پاکیزه نگاه داشتن آن دشوارتر از سایر رنگ هاست. پزشکان و پرستاران لباس سفید می پوشند که نشان دهنده استریل بودن (ضد عفونی شدگی) است. شخص آرام و شنونده ای خوب هستید. از دیگران نظر می خواهید، به دوستی های تان بها می دهید و وقت تان را آزادانه در اختیار دوستان تان قرار می دهید.

ادامه مطلب حکایت ... از صفحه ۴۶

یکی از پیرمردها در حالی که به دوست دیگرش اشاره می کرد، گفت: «اسم این ثروت است» و سپس به پیرمرد دیگر رو کرد و گفت: «این یکی موفقیت و اسم من هم عشق. برو به همسرت بگو که فقط یکی از ما را برای حضور در خانه انتخاب کند.» زن رفت و آنچه را که اتفاق افتاده بود برای همسرش تعریف کرد. شوهر خوشحال شد. گفت: «چه خوب! این یک موقعیت عالیست. ثروت را دعوت می کنیم. بگذار بیاید و خانه را لبریز کند!» زن که با انتخاب شوهرش مخالف بود، گفت: «چرا موفقیت را دعوت نکنیم؟» دختر خانواده که از آن سوی خانه به حرف های آنها گوش می داد، نزدیک آمد و پیشنهاد داد: «بهتر نیست عشق را دعوت کنیم تا خانه را از وجود خود پر کند؟» شوهر به همسرش گفت: «بگذار به حرف دخترمان گوش کنیم. پس برو بیرون و عشق را دعوت کن.»

زن بیرون رفت و به پیرمردها گفت: «آن که نامش عشق است، بیاید و مهمان ما

ادامه مطلب علل رواج... از صفحه ۴۲

وقتی اشا به قاهره رسید به او گفتند که از سفر به اروپا خبری نیست. در عوض، به او گفتند که اگر حرف گوش کند و کلیه‌اش را «اها کند»، ۲۰۰۰ دلار خواهد گرفت. در غیر این صورت، کلیه‌اش را به زور درمی‌آوردند. اشا را با تاکسی به آپارتمان نامعلومی در اسکندریه بردند.

«می‌دانم اسکندریه بود چون اقیانوس را از داخل تاکسی دیدم. وقتی به هوش آمدم در اتاقی با لوازم پزشکی بودم اما این تنها چیزی است که یادم می‌آید. مرا در اتاق حبس کردند و گفتند به فکر بچه‌هایم باشم.»

بعد از عمل، اشا از یکی از دلال‌ها به پلیس شکایت کرد. دلال را دستگیر کردند و ۳۰ روز نگر داشتند اما بعد بدون هیچ اتهامی آزاد شد. در ژوئیه ۲۰۱۸، وزارت بهداشت مصر با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که دادگاهی ۳۷ نفر را به اتهاماتی مرتبط با دادوستد غیرقانونی اعضای بدن انسان مجرم شناخته است. اما در این بیانیه هیچ اثری از قربانیان نبود.

یکی از سخن‌گویان وزارت امور خارجه مصر می‌گوید: «مسئولان مصر با هشباری به تحقیق و تفحص ادامه می‌دهند و عواملان جرایمی مثل دادوستد اعضای بدن را مطابق قانون به اشد مجازات می‌رسانند. علاوه بر این، دولت مصر و مأموران پلیس هرگز این تجارت شنیع غیرقانونی را نادیده نمی‌گیرند. ما به مبارزه با چنین جرایمی ادامه خواهیم داد و عواملان تجارت اعضای بدن را به سزای اعمالشان خواهیم رساند، و از شهروندان مصری و از پناهندگان و مهاجران مهمان محافظت خواهیم کرد.»

اشا نسبت به جانش بیمناک است زیرا دلال و همدستانش به تهدید و ارباب او پرداخته‌اند. او می‌گوید به وی گفته‌اند که اگر شکایتش را پس نگیرد، عواقبش گریبان‌گیر بچه‌هایش خواهد شد. «نگرانم که مبادا برای بچه‌هایم اتفاقی بیفتد. می‌ترسم که به سرآغشان بروند و بخواهند اعضای بدن آنها را هم دریابورند.»

هجوم سگان درنده بازاری قرار بگیرد. حال هرگاه کسی تا دیروقت به کار مشغول باشد و یا دیر به خانه برگردد می‌گویند تا بوق سگ کار کرده یا بیرون از خانه بوده است. همچنین افرادی را که زود عصبی شده و پیش از پرس و جو و کشف حقیقت به پرخاش می‌پردازند را سگ بازاری می‌گویند که قدرت تشخیص دزد از بازاری را نداشته و بی علت پاچه افراد را می‌گرفتند.

در واکنش به ایجاد محدودیت از طرف دولت، قاچاقچیان فعال در مصر و لیبی دستمزدها را از ۱۵۰۰ به ۳۵۰۰ دلار افزایش داده‌اند تا سودشان حفظ شود. آنها مهاجران عاجز از تأمین این مبلغ را به دلالان اعضای بدن در قاهره معرفی می‌کنند تا پول لازم را فراهم کنند.

ابراهیم می‌گوید، «مردم می‌توانند مبلغی کمتر از قیمت درخواستی (۳۵۰۰ دلار) را بپردازند اما در این صورت مثل مسافر درجه سه با آنها برخورد خواهد شد. چنین افرادی ممکن است سر از بازداشت‌گاه درآورند و برای آزادی چاره‌ای جز بیگاری یا تن‌فروشی نخواهند داشت.» ابراهیم با حالت معذبی در صندلی‌اش جابه‌جا می‌شود و سیگاری روشن می‌کند. به آرامی پک می‌زند و حرف بعدی‌اش را سبک و سنگین می‌کند. «بعضی از قاچاقچی‌ها فقط به فکر پول گرفتن هستند. برایشان مهم نیست که مردم به مقصد می‌رسند یا در دریا می‌میرند. به همین دلیل، به مردم توصیه می‌کنم که پول را قبل از سفر بپردازند، حتی اگر به قیمت فروختن کلیه باشد.»

ابراهیم توجهم را به جای گلوله‌ها در بالای چارچوب در جلب می‌کند، گلوله‌هایی که در دوران انقلاب در تظاهرات ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ به سوی معترضان شلیک شد. او می‌داند که کارش غیرقانونی است اما دولت را مقصر می‌داند. «من کار بدی نمی‌کنم چون دارم به بهبود زندگی مردم کمک می‌کنم.»

قانون ممنوعیت فروش اعضای بدن در سال ۲۰۱۰ تصویب شد اما این قانون فقط سبب شده که این تجارت مخفیانه‌تر شود. اشا زنی سودانی است که به طور غیرقانونی از خارطوم به قاهره آمده است. «قاچاقچی‌ها به من گفتند که برایم کار پیدا می‌کنند و مرا به ایتالیا خواهند برد. به آنها اعتماد نداشتم اما ماندن در خارطوم برایم ناممکن بود. بچه‌هایم از گرسنگی بیمار بودند. بنابراین، به حرفشان گوش دادم.»

می‌دیدند که یعنی در حال باز کردن سگان و رها کردنشان در بازار هستیم، زودتر حجره‌ها را تعطیل کرده و از بازار خارج شوید. به این بوق که سه بار با فاصله زمانی مشخصی نواخته می‌شود «بوق سگ» می‌گفتند.

این بود که مشتری آخر شب نیز جونس پای خودش بود! یعنی اگر با شنیدن بوق سگ از بازار خارج نشده، هر آن ممکن است مورد

ادامه مطلب روزنامه نگار زن... از صفحه ۴۴

بی‌تردید، دانش در همه جا یکی است و مهم نیست که کجا آن را کسب کنید. پس به کمک شبکه بسیار خوب آدم‌های دور و برم، تصمیم گرفتم که این پیام را با دیگران در میان بگذارم. ما از قدرت رسانه استفاده کردیم تا بحثی درباره تحصیلات عالی برای پناهندگان به راه اندازیم. در نتیجه تلاش‌های ما طرحی موسوم به «کار داوطلبانه دانشجویی» به وجود آمد که به پناهندگان کمک می‌کند تا در دانشگاه درس بخوانند. اکنون من سرگرم تحصیل در دوره کارشناسی ارشد روزنامه‌نگاری هستم و می‌خواهم در نروژ به روزنامه‌نگاری مشغول شوم. می‌دانم که این کار آسان نخواهد بود زیرا باید به چهارمین زبانم بنویسم (الان دارم نروژی یاد می‌گیرم). اما این همان رؤیایی است که در سر دارم و به زحمتش می‌آرزد.

فکر می‌کنم که بسیاری از پناهندگان از رؤیاهای خود دست برداشته‌اند. چه وقت کشورهای میزبان، آن‌هایی را که مثل من، از جنگ و خشونت گریخته‌اند یار شاطر خواهند شمرد نه بار خاطر؟ می‌خواهم دو نکته را با شهروندان کشورهای میزبان در میان بگذارم. اول این که ما نه برای دستیابی به فرصت‌های بهتر اقتصادی بلکه برای کسب حق زیستن به این‌جا آمده‌ایم. دوم این که ما را نه باری پر دوش جامعه خود بلکه سرمایه‌ای برای آن بدانید. بسیاری از ما رؤیاهایی داریم که می‌خواهیم به آن جامه عمل بپوشانیم - رؤیای من این بود که دوباره روزنامه‌نگار شوم. آیا پناهنده بودن باید مانع از تحقق این رؤیاهایم شود؟

پیام من به پناهندگانی که می‌خواهند رؤیایشان را دنبال کنند این است: شجاع و سخت‌کوش باشید و از هر فرصتی برای نشان دادن قابلیت‌های خود استفاده کنید. اگر هیچ فرصتی وجود ندارد، بخواهید به شما فرصت دهند یا این که خود، فرصتی خلق کنید.

ادامه مطلب اصطلاح «بوق سگ»... از صفحه ۴۵

بازاری موسوم بودند. این سگان غیر از مربی خود هر جنبه‌ای را مورد هجوم قرار داده و پاچه می‌گرفتند. از این رو با نزدیک شدن مغرب و بسته شدن درهای بازار و طبعاً رها شدن سگ‌های بازاری، نگهبانان در بوقی بزرگ که از شاخ قوچ ساخته می‌شد و صدایی پرتین و گسترده داشت،

پس از مدتی کوتاه احساس بی‌عرضگی و انزوا به من دست داد. پناهندگان نسل اول چندان الگویی ندارند که از آن سرمشق بگیرند. آنها سعی می‌کنند تا با نظام کشور میزبان کنار بیایند و دیگران هم از آنها انتظار دارند که زندگی خود را حول محور تأمین مخارج خانواده سامان دهند، و اغلب چاره‌ای جز این ندارند که از رؤیاهای خود صرف‌نظر کنند. بسیاری از آنها به کار در رستوران‌ها، میخانه‌ها یا تاکسی‌رانی مشغول می‌شوند. تعداد بسیار کمی از آنها به شغل‌های اداری و کارمندی مشغول می‌شوند.

اولین قدمی که در جهت انطباق با زندگی جدید برداشتم این بود که فهمیدم دیگر نباید پرسم چرا چنین بخت و اقبال نامساعدی داشته‌ام و چرا مجبور شدم که پناهنده شوم. در عوض، تصمیم گرفتم که از داشته‌هایم به بهترین شکل ممکن استفاده کنم و به خود گفتم شاید این مشکلات در نهایت مرا قوی‌تر کند. بنابراین، به دنبال راه‌هایی برای بازیابی هویتم گشتم. فهمیدم که در اروپا هیچ چیز به اندازه جست‌وجوی مداوم فرصت‌ها و ارتباط با دیگران مهم نیست. پس از چهار ماه تلاش فهمیدم که برای دستیابی به هدف باید از کجا شروع کنم. باید از دانشگاه شروع می‌کردم، و بنابراین دوباره دانشجو شدم. من به عنوان یک زن افغانستانی تشنه تحصیل هستم - در دوران حکومت طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶)، زنان از حق تحصیل محروم بودند. اما مشکل این بود که نظام آموزشی نروژ مدرک کارشناسی روزنامه‌نگاری را که در افغانستان پس از طالبان گرفته بودم، به رسمیت نمی‌شناخت.

البته می‌دانستم که سطح آموزش در افغانستان پایین‌تر از نروژ است اما بخش عمده‌ای از سواد لازم را داشتم و می‌خواستم این را به رسمیت بشناسند.

این نگهبانان از سر شب (دم اذان مغرب) تا دم صبح (بعد از اذان صبح) موظف به پاسداری از بازار بوده و مرتباً در طول بازار در حال گشت زنی بودند.

اما از آنجا که بازار بزرگ بوده و امکان بازیابی همه جای آن غیرممکن بود، نگهبانان، سگانی درنده و گیرنده داشتند که به «سگ

ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۴

اشکال فیلم های ترسناک در این است که هر چه به تماشاچی می دهند باید پذیرا باشد، چون در غیر اینصورت سازندگان آنها نه توضیحی می دهند و نه برایشان مهم است تا توضیحی بدهند. تماشاگر هم نباید اهمیتی به این فیلم که مملو از پرسش است بدهد چرا که راه به جایی نخواهد برد.

۱۶ زن

در یکی دو سال اخیر، زنان با جنبشی که در جهان ایجاد کردند، خیلی ها را راغب کرده تا به سوژه های زنانه روی بیاورند، من جمله «بهار ابراهیم» فیلمساز ایرانی-آلمانی که فیلم «۱۶ زن» را ساخته. این نخستین فیلم بلند اوست که به عنوان دستیار کارگردان در تلویزیون آلمان کار می کند و بیشتر فیلم کوتاه «بچه ها فرشته هستند» را ساخته بود.

ایده «۱۶ زن» و نشاندن ۱۶ زن در مقابل دوربین خوب است، اما نشاندن آنها در برابر دوربین تا هر چه می خواهند بگویند (خاطرات گذشته، آرزوها، رابطه ها...) بی آن که نقبی به زندگی آنها بزنند کافی نیست. هرچند در مورد زن نقاش وقت بیشتری صرف شده اما با دیگر زنان، به جز کلام، تماشاگر آشنایی چندانی با آنها پیدا نمی کند و فیلم تبدیل می شود به اثری پر حرف که بالطبع به کسالت می انجامد. حتی در یکی دو موردی که امکان فراتر رفتن را با این زنان پیدا می کند، ابراهیم، این موقعیت را از دست می دهد و باز به پرحرفی زنان باز می گردد.

سه زنی که می توانستند فیلم را از این کسالت و پرحرفی در بیاورند، و در واقع نجات بدهند، دختر اسکیت باز و رقصنده سماع و زن جوان ثروتمند است که «ابراهیم» به سرعت از کنار آنها می گذرد و حتی سعی نمی کند دو گروهی را که در برابر دوربین می نشاند، از نظر سنی و حرفه ای گسترش بدهد. گروه زنان مسن از یک طبقه هستند، و گروه دیگر، یکی مغازه دار است، یکی هم

ادامه مطلب تفاوت یوگا... از صفحه ۳۳

قبیل سن، جنس و فعالیت بدنی دارد. پس نسبت به این عوامل افراد دارای میزان متابولیسمی منحصر به فرد می باشند. فعالیت فیزیکی یک عامل کلیدی برای بالا بردن این عملکرد است. متابولیسم بالا به کاهش وزن افراد کمک می کند. هر آنچه متابولیسم فرد بالاتر یا سریع باشد، هضم و گردش خون بدن بالاتر بوده و کالری بیشتری را در حالت استراحت و در طول فعالیت از دست خواهد داد. از آنجا که دستگاه های گوارش در ناحیه شکمی قرار دارند، حرکات و پیچش های عمیق در یوگا باعث بالا رفتن روند سرعت هضم غذا و در نتیجه افزایش سوخت و ساز در بدن شده و همچنین این افزایش متابولیسم باعث کاهش وزن بدن نیز می شود. در ماه آینده به چگونگی تاثیر یوگا در برخی از بیماری ها می پردازم.

در نتیجه بالا رفتن ظرفیت ریه ها و کشش و ارتجاعی شدن بافت ریه ها از عوامل موثر بر بهبود عملکرد دستگاه تنفسی در یوگا می باشد. توجه به این نکته ضروری است که بالا رفتن سطح اکسیژن در خون تاثیر مثبت بر عملکرد تمام اندام های داخلی بدن چون مغز، قلب، دستگاه گوارش و غیره داشته و در مجموع باعث سلامتی و تندرستی شخص می شود.

چگونگی تاثیر یوگا بر متابولیسم و کاهش وزن

متابولیسم یک فرایند بیوشیمیایی است که در همه موجودات وجود دارد. هر آنچه که ما روزانه می خوریم و می آشامیم طی این فرایند بیوشیمی با سوخت و ساز به انرژی تبدیل می شود. میزان واقعی متابولیسم بستگی به عوامل متعددی از

ادامه مطلب افسردگی پس از... از صفحه ۲۸

فشارهای مضاعف عاطفی، خستگی جسمی، تنهایی و نبردی هر روزه با تلقی سنتی اطرافیان از نقش مادر او را از همسر و خانواده اش دورتر و دورتر کرد. حس حقارت ناشی از افسردگی او را رها نمی کرد. در اولین فرصت ممکن به سر کارش بازگشت. حالا که سالها از آن دوره می گذرد، او می گوید: «عشق بچه ام مرا تا حدودی به زندگی معمولم بازگرداند.» تحقیقات نشان می دهد که ارتباط معناداری میان تحصیلات همسر با افسردگی زن پس از زایمان وجود دارد، هم چنین با شغل و میزان تحصیلات زنان. اما غزال با وجود این که خودش و همسرش هر دو تحصیلات و شغل خوبی داشتند، به سختی درگیر افسردگی پس از زایمان شد. کار دشوار، مسئولیت مالی سنگین، از بین رفتن مهر و عاطفه میان او و همسرش و سردی فضای خانه او را به مصرف مواد مخدر کشاند. می گوید: «یک بار که بچه ام خواب بود مصرف کردم و در آن حال کسی

در مغزم از من می خواست بچه ام را از بین ببرم. ترسیده بودم و بیش از هر چیز و هر کس از خودم ترسیده بودم. خودم را کشان کشان به خانه همسایه رساندم و خواستم مراقب بچه باشم، و از هوش رفتم. همسرم بعدها می گفت نمی فهمد چرا این کار را کرده ام و فکر می کنم هرگز هم نفهمید. خودم نمی دانستم به افسردگی دچارم در حالی که افسردگی به دیوارهای وجودم رخنه کرده بود و مرا از هم پاشیده بود. از مادرم خواستم از بچه ام مراقبت کند تا سرکارم برگردم. با کمک مادر و خانواده ام کم کم قدرتم را باز یافتم اما حمله های افسردگی هنوز در من زنده اند.»

این زنان، جز تعدادی که اطرافیانشان حمایت عاطفی و فکری کامل از آنان کرده اند، بقیه معتقدند هنوز تا حدودی افسردگی دارند و می گویند شاید تا پایان عمر از کابوس روزهای افسردگی رها نشوند.

ادامه مطلب افسانه شهر... از صفحه ۲۱

در حالی که نان را در دست گرفته بود، بالای استحکامات قلعه ایستاد و به سربازان کستیلی طعنه زد و آنها را به تمسخر گرفت. او دو قرص نان را از بالای استحکامات به پایین پرت کرد و فریاد زد، «خداوند آنقدر به مردم مونکائو نعمت بخشیده است که آنها می توانند قسمتی از آنها را به دشمنانشان بدهند.» هنری که نگران ذخایر غذایی اش بود، باور کرد که این شهر از پیش برای

محاصره های طولانی آماده شده و تصمیم گرفت به محاصره اش پایان بدهد و عقب نشینی کند. دو-لا-دو توانست با یک دروغ بزرگ شهرش را نجات بدهد. داستان حقه هوشمندانه او خیلی زود میان مردم پیچید و او به یک قهرمان افسانه ای تبدیل شد.

دو-لا-دو حتی امروزه هم در این شهر مورد احترام است، و در قرن نوزدهم مجسمه ای از او در میدان مرکزی ساخته

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک، پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

شهر دارد. دو-لا-دو همیشه در مونکائو به عنوان زنی که فقط با دو قرص نان کستیلی ها را شکست داد، به یاد آورده خواهد شد. اگرچه مورخان بر سر شواهد تاریخی مشخصی برای زندگی و کارهای او در طی محاصره مونکائو بحث و جدل می کنند، افسانه او نقش مهمی در هویت مدرن این

ادامه مطلب میرزا حسن... از صفحه ۴۷

در جراید از ترویج مدرسه‌ها نوشتید، حال شروع به مشروطه و جمهوری کردید؟» و عین‌الدوله مستبد در دوره استبداد صغیر و ضدحمله استبدادیون بر علیه انقلاب مشروطه، دستور تبعید میرزا حسن به خراسان را می‌دهد.

می‌گویند او در گوش شازده‌ای جوان چنین فریاد برآورد: «تا این درخت فساد، یعنی این رشديه خبیث سراپا است، شاخ و برگ شومش به همه جا خواهد کشید. من، علی اصغرخان اتابک نیستم که آن همه تحمل داشته باشم. او بی‌عقل بود، مار را در آستین می‌پروراند و نمی‌دانست چه کار کند. چنان این درخت شوم را قطع کنم که آخرین ریشه‌اش هم خشک شود. بفرستید رشديه را گرفته به کلات تبعید کنند تا بفهمند حساب را چه جور تصفیه می‌کنند و آن ریش دراز را قبل از اعزام به کلات، بفرستید پیش من.»

آن آجرها بدل شدند به هزاران مدرسه در سراسر ایران و جدال مردم با حکومت‌ها و واپس‌گراها تا به امروز که عصر دهکده جهانی و دوره اینترنت است، هم‌چنان ادامه دارد. امروز هزاران میرزا حسن داریم که به دنبال آموزش و آگاه سازی مردم هستند و هم‌چنان سرکوب می‌شوند، هجرت می‌کنند، زندان می‌روند و طعم تبعید می‌چشند ولی از تربیت میرزا حسن‌های نسل بعدی دست نمی‌کشند.

هست. او می‌گوید، «اول قهرمان بودم اما بعد از یک هفته دیگر کسی به من اهمیت نمی‌داد.» به نظر او، کل این جنبش «دروغ» بود. از او می‌پرسم اگر از حصار رد شده بود چه کار می‌کرد. او با آسودگی خاطر می‌گوید: «سربازها را تک می‌زدیم.» می‌پرسم با غیرنظامیان چه می‌کرد؟ می‌گوید: «همه را می‌زدیم. آنها اشغال‌گرند.»

طی چند ماه مصاحبه در غزه، تظاهرکنندگان پاسخ‌های متفاوتی دادند. بعضی از آنها می‌گویند صرفاً می‌خواهند به اسرائیل وارد شوند تا زمین آباو اجدادی خود را لمس کنند. برخی دیگر روی سیم‌خاردارها پریده‌اند و آنها را بریده‌اند یا پرچم فلسطین را روی آنها برافراشته‌اند. در بعضی موارد، افراد مواد منفجره پرت کرده‌اند تا سیم‌خاردار از بین برود. وقتی گروهی از فلسطینی‌ها توانستند به آن طرف مرز بروند هیجان‌زده به این سو و آن سو دویدند و بعد به این طرف مرز برگشتند. پاسخ ودیعه برای زیاده تکان‌دهنده نیست. به نظر او، زندگی جوانان غزه آکنده از شوک روحی و آسیب روانی است. در نتیجه، برای بعضی از آنها «زندگی بی‌معنی می‌شود.»

ادامه مطلب زندگی جوانان... از صفحه ۹

با میکروفون و بلندگو در خیابان بایستم و آواز بخوانم.» بعضی از دوستان نیرب از طریق تونل‌های زیرزمینی‌ای که حالا خراب شده به مصر گریخته‌اند و بعد به قاچاقچی پول داده‌اند تا آنها را با قایق به اروپا ببرد. چنین کاری خیلی پرمخاطره است اما نیرب می‌فهمد که چرا مردم به چنین کاری دست می‌زنند. به عقیده او، تظاهرات لب‌مرز بی‌فایده است. او می‌گوید، «تظاهرات کردن اشتباه نیست اما نحوه انجام تظاهرات نادرست است. تظاهرکنندگان در برابر سربازان مسلح، بی‌دفاع‌اند. به نظر سربازها، جان هر تظاهرکننده‌ای فقط به اندازه قیمت یک گلوله ارزش دارد.»

غدير ايوب، دختر ۲۷ ساله‌ای که دوست دارد آرایشگر شود، با نیرب هم‌نظر است. او می‌گوید، «به جای این که این بچه‌ها را به قتل‌گاه بفرستیم باید به آنها یاد دهیم که چه حقوقی دارند. باید به آنها بیاموزیم که حق زندگی کردن دارند.» این تظاهرات در ۳۰ مارس ۲۰۱۸ شروع شد و قرار بود که شش هفته طول بکشد اما مدت‌ها از آن زمان گذشته و ادامه یافته است.

با ایوب در کافی شاپی در «مرکز خرید غزه» مصاحبه کردیم، بازارچه سه طبقه‌ای که زمینش از تمیزی برق می‌زند و مغازه‌هایش لباس‌هایی را می‌فروشند که به آخرین مد ترکیه شباهت دارد. در میان خودروهایی بیرون از بازارچه حتی یکی دو بی‌ام‌دابلو هم دیده می‌شود. به نظر معدودی از اهالی غزه که هنوز کمی درآمد دارند، این مرکز خرید، که در سال ۲۰۱۷ گشایش یافت، گامی به سوی زندگی دیگر اهالی خاورمیانه به شمار می‌رود.

ایوب گاهی فراموش می‌کند که اهالی غزه در چه وضعیت اسفناکی به سر می‌برند. در چنین لحظاتی احساس خوشایندی به او دست می‌دهد اما به محض این که دوباره واقعیت را به یاد می‌آورد، معذب می‌شود. یک روز سرگرم تماشای ویدیوهایی در اینترنت بود و ویدیوی سرآشیز ماهری در استانبول را دید. او که تحت تأثیر این ویدیو قرار گرفته بود آن را به پدرش نشان داد تا خوشحالش کند. اما چهره‌ی پدرش در هم رفت و با ناراحتی گفت: «ما این‌جا واقعا زندگی نمی‌کنیم.» او می‌گوید قیدوبندهای اجتماعی، زندگی زنان را بیش از پیش محدود می‌کند. «دلم می‌خواهد در خیابان بدوم اما نمی‌توانم. گاهی صبر می‌کنم تا توفان به پا شود و تقریباً کسی در خیابان‌ها باقی نماند تا بتوانم در ساحل بدوم.»

حسن زیاده، روان‌شناس ساکن غزه، می‌گوید: «مردم احساس می‌کنند که در محیط غیرقابل‌کنترلی زندگی می‌کنند. احساس ناتوانی، عجز و درماندگی می‌کنند.» او می‌افزاید که در بعضی

او که به زودی دوره مطالعات چندرسانه‌ای را به پایان خواهد برد، از زندگی ملال‌آور در غزه می‌نالند. «تصور کنید هر روز در یک ساعت معین به جای یکسانی بروید و همان آدم‌های همیشگی را ببینید. و اگر به هر دلیلی بخواهید مسافرت کنید، نتوانید.» چنین به نظر می‌رسد که هر گاه بمباران نباشد نیرب می‌تواند به میل خود زندگی کند. او در خانه دوستش می‌خواهد، صبح دیر وقت بیدار می‌شود، کواکول می‌نوشد و ویدیوهای موسیقی را تدوین می‌کند، به دنبال شغلی نایاب می‌گردد، وقتی پول داشته باشد در استودیوی کوچکی در مرکز شهر ترانه‌های رپ ضبط می‌کند، و بیلبارد بازی می‌کند. اما مثل همه جوانان غزه هیچ تسلطی بر زندگی‌اش ندارد چون حصر حتی بر ساده‌ترین کارها هم تأثیر می‌گذارد. کالاهای موجود در غزه تابع هوی و هوس مصر و اسرائیل هستند. وقتی معترضان شروع به سوزاندن لاستیک کردند، اسرائیل ورود لاستیک را ممنوع کرد و قیمت این کالا سه برابر شد. در بدترین هفته‌ها، باتری در بازار پیدا نمی‌شود.

آمریکا حماس را یک سازمان تروریستی می‌داند، و بنابراین نقل و انتقال پول از غزه بسیار دشوار است. حتی پول رایج محلی نیز همان واحد پول اسرائیل، شکل، است و در نتیجه اسرائیل بر آن نظارت دارد. اسکانس‌های پاره پوره را با چسب به هم می‌چسبانند چون به ندرت اسکانس تازه به جریان می‌افتد. حکومت خودگردان فلسطینی مستقر در کرانه باختری هم حقوق گارمندان دولتی در غزه را قطع کرده تا رقیب سیاسی‌اش، حماس، را تنبیه کند. مسن‌ترها کامیون‌های جمع‌آوری زباله را به یاد می‌آورند. حالا ممنوعیت ورود خودرو سبب شده تا در بسیاری از محله‌ها گاری‌های اسبی زباله‌های بد بو را جمع کنند. قبلاً غزه سینما داشت اما حالا در آن سینمای مخروبه گل و گیاه روییده است. هرچند حصر یا بی‌عرضگی مسئولان حماس مانع از دستیابی مردم به ساحل زیبای غزه نشده است اما خرابی سیستم فاضلاب به آلودگی شدید آب دریا انجامیده و مردم را از شنا محروم کرده است. بخش عمده‌ای از پرورش ماهی هم در خشکی انجام می‌شود. ورود کتاب سخت است و نیرب ناگزیر نسخه پی‌دی‌اف کتاب‌ها را می‌خواند. او درباره مشکلات غزه ترانه‌های رپ می‌سراید اما باید مواظب باشد چون حماس با بیان نظرات انتقادی مخالف است و به علت ایدئولوژی اسلام‌گرایانه سفت‌وسختش به ندرت مجوز برگزاری کنسرت‌های عمومی را صادر می‌کند. «ببینید، من خواننده رپ‌ام اما اجازه ندارم که درباره هر موضوعی آواز بخوانم. نمی‌توانم»

ادامه مطلب یک سینه سخن... از صفحه ۸

بودند. پدر هم که سال ها پیش بازنشسته شده بود، بجای اینکه نمازهای نفله شده اش را به جای آورد و به مسجد محل برود و دعا کند، تنها عشقی که داشت سینما بود و دوستان مشهدهی که به تهران می آمدند می گفتند که «مسعود، بابای تو را فقط میشه توی سینما دید.» پدر هم که به تازگی به آمریکا آمده بود، در این میهمانی شرکت داشت. چشم هایش خوب نمی دید. دستش را گرفتم بردم پیش بیک. گفتم که «بابا، این آقا را می شناسی؟» چند بار سرش را عقب و جلو برد و گفت: «نه!». بیک لبخند همیشگی اش را به لب داشت اما پدر او را نشناخت. گفتم: «آقا جان، این آقا بیک ایمانوردی هست.» پدر یک لحظه ساکت شد و خوب به چهره بیک نگاه کرد و پرسید: «خودشه؟» و بعد با خوشحالی و هیجان بیک را در بغل گرفت و نشستند و گپی سیر با هم زدند. بیک از خوبی ها و بدی های سینمای ایران بسیار سخن گفت، بخصوص این اواخر که او را همکاران قدیمی اش دل آزاده کرده بودند. اما وقتی من داستان سرقت بانک صادرات و پشیمانی دو جوان را با دیدن یکی از فیلم های او برایش نقل کردم و گفتم که «برادر، آنها که می گفتند فیلم های فارسی بدآموز هیچ جا بیرون نمیشه و هیچ جا تهرود نمی شه حضرت تعالی دو جوان را که می خواستند سارق بزرگی بشوند به توبه واداشت. با تعریف این داستان گل از گل چهره رضا بیک ایمانوردی شکفت. پنداری که جایزه اسکار را به او داده اند. متاسفانه دیگر بعد از آن شب من چهره او را ندیدم. یادش گرامی باد.

همیشه زنده و پرتحرکی است که در نقطه ای که مرگ او را ربوده است توقف نمی کند، بلکه در شعور جامعه به رشد خود ادامه می دهد. ویژگی پوشکین در این است که نمی تواند بد بنویسد. اشعار اولیه و تقلیدی نواور در سطحی غالباً برتر از فرهنگ شعر و شاعری آن زمان روسیه سروده شده است. رعایت ایجاب و دقت در بیان، و به کار نرفتن استعاره و رنگ و لعاب در نثر او ویژگی های نگارش پوشکین است و خود او در این باره می گوید: دقت و ایجاز، نخستین محاسن نثرند و خود نیز مستلزم اندیشیدن و باز اندیشیدن است. بدون اندیشه، شیواترین بیان به هیچ دردی نمی خورد و ارزشی ندارد. الکساندر پوشکین در سی و هشت سالگی و در اوج شکوفایی در دوئل کشته شد.

وقتی پرسیدیم کدام بانک را زده اید؟! گفتند بانک صادرات شعبه فلان (بعد از بیش از ۴۰ سال نام شعبه یادم رفته). گفتیم که خب حرف بزنید. گفتند که «والا یک روز ما رفته بودیم سینما و داشتند فلان فیلم را نشان می دادند. با هم گفتیم ببینیم می توینم بانک صادرات سرکوجه مان را بزینم. پشت بانک کوچه تنگی بود که هیچکس از آن عبور نمی کرد. با یک کلنگ و یک دیلم دیوار آجری را سوراخ کردیم و با دیلم قفل گاوصندوق را شکستیم و پول ها را برداشتیم. تصمیم گرفتیم که از کشور خارج شویم و صبح که شد سوار اتوبوس شدیم و آمدیم شابدالعظیم. در آنجا تصمیم گرفتیم که بریم آخرین فیلم مان را در ایران ببینیم. رفتیم توی سینما نشستیم. فیلم بیک ایمانوردی را نشان می داد و ما هم دل توی دلمان نبود که هرلحظه ممکن است ما را بگیرند. دیدیم بیک با آواز می خواند: هیچ جا بیرون نمی شه- هیچ جا تهرود نمی شه. هر دوی ما چنان تحت تأثر قرار گرفتیم که مصمم شدیم برگردیم و خودمان را به اداره آگاهی معرفی کنیم. این هم پولی که از بانک سرقت کرده ایم. فقط بلیط اتوبوس خریدیم و سینما رفتیم.» پول ها را توی یک پاکت بزرگ تحویل دادند. وقتی پول ها را شمردیم و صورت مجلس کردیم، آنقدر زیاد نبود که بیادمان مانده باشد. شاید حدود ده هزار تومان. تازه بانک های صادرات کمتر از اینهم توی صندوق می گذاشتند و اگر کسی پول درشت می خواست باید می رفتند و از بانک صادرات دیگری می گرفتند. تا اینجا داستان را داشته باشید.

حدود بیست سال پیش یک شب (بیک) به اتفاق چند تن از دوستان میهمان خانه من نمی دانست واصلاً مرا ندید که نامم را پرسد. اینجا تنها با پنج ساعت پرواز وارد شهری شدم که رئیس دانشکده ای که هنوز من قدم در آن نگذاشته ام از روی عکس پرورنده ام چهره و نام مرا به خاطر سپرده و خودش خوش آمدگویی می کند و خوش آمدگویی استاد دیگری که مرا به درون سالن همراهی کرد. صبح روز بعد ساعت ۹ و سی دقیقه کلاس آغاز شد.

این نویسنده نمی توانست بد بنویسد
پوشکین شاعر و داستان نویس بزرگ و بنیانگذار ادبیات واقع گرا در روسیه است. تأثیر پوشکین در فن داستان نویسی و محتوای عمیق واقع گرایانه بر هنر داستان نویسی چخوف، گوگول و ایوان گونجاری قابل انکار نیست. منتقد مشهوری در روسیه درباره هنر او گفته است که پوشکین از جمله پدیده های

ادامه مطلب به نام هستی... از صفحه ۳۳

الف: گروهی که قابلیت هیپنوتیزم پذیری کمی دارند عبارتند از:

- ۱- افراد بدبین و سوء ظنی.
 - ۲- افرادی که با شکست در مسائل زندگی با بدخلقی و برانگیختگی اعصاب برخورد می کنند.
 - ۳- افرادی که تفکر صرفاً علمی دارند.
 - ۴- افراد عصبی، نگران و بیمناک.
- ب:** گروهی که استعداد و هیپنوتیزم پذیری دارند:
- ۱- افرادی که دارای افکار تجریدی و انزاعی هستند.
 - ۲- افراد خوبین و خوش گمان.
 - ۳- افرادی که شکست در حل مشکلی را با خوشرویی و گشادگی می پذیرند.

اما اینکه صرفنظر از تعیین درجه عمق خلسه اظهارنظرهای متفاوتی در خصوص پذیرش هیپنوتیزمی وجود دارد که از مجموع آنها می توان چنین نتیجه گیری کرد.

افراد مستعد برای هیپنوتیزم پذیری ۸۵ درصد. افراد غیرمستعد یا عبارت دیگر افراد عایق ۵ درصد. بیماران روانی مبتلا به ریسیکوز، پارانویا و سایکوپات که تحت هیپنوز قرار نمی گیرند ۱۰ درصد. جمع کل: ۱۰۰ درصد.

طبقه بندی لی کورن و بردوکس

افراد تأثیر ناپذیره ۵ درصد. افرادی که تحت هیپنوز قرار نمی گیرند ۱۰ درصد. کسانی که در درجات سبک قرار می گیرند ۲۵ درصد. کسانی که در درجات متوسط خلسه قرار می گیرند ۳۵ درصد و گروهی که در درجات عمیق خلسه وارد می شوند ۲۵ درصد. جمع کل ۱۰۰ درصد.

اروایم راور

۱- هرمان ررشاخ Herman Rohrschach
روانپزشک سوئیس (۱۹۲۲-۱۸۸۴)، مبتکر آزمون مورد بحث

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

کراوات آبی و کفش های مشکی واکس زده، جلو پله ها ایستاده بود. با دیدن من چند قدمی جلو آمد و سلام کرد: «بونژور مادامزل بزرگمهر. من پاسکال هستم، رئیس دانشکده خوشحالم که امسال یک دانشجوی ایرانی به جمع ما پیوسته. خوش آمدید» و من همانطور محو آن همه زیبایی و این همه احترام.

از آن شب به بعد وارد مرحله ای از زندگی ام شدم که شاید برای خیلی از ایرانی ها اتفاق افتاده باشد. روزهای مقایسه و حسرت چیزهایی که در این سرزمین حقوق طبیعی و بدیهی محسوب می شود. رئیس دانشکده ای که چهار سال در تهران در آن درس خوانده بودم، هرگز نام مرا

بعنوان مثال برای قرار دادن سوژه در حالت «Clairvoyance» یا روشن بینی و بصیرت باید فرد را در مرحله سوم (سومنامبول) قرار داد و در خصوص گسترش حساسیت بینایی تلقینات مناسبی اجرا کرد. در این صورت از میزان خود آگاهی سوژه کاسته شده و بصیرت ناخود آگاهی افزایش می یابد، اما در شرایط معمولی سوژه پس از خروج از خلسه هیپنوتیزمی تمام اعمال خود و گفته های هیپنوتیزور را بیاد دارد.

سوال: آیا همه افراد قابلیت هیپنوتیزم پذیری را دارند؟

پاسخ: بیان درصد افرادی که قابلیت هیپنوتیزم پذیری را دارند بدون آزمایش دقیقاً میسر نیست. اما تجاری که طی سالیان دراز توسط محققین حاصل شده تقریباً معیاری درست در اختیار ما قرار داده است. اینکه گفته شده هیپنوتیزم پذیری نشانه متعادل بودن است مسئله نسبی است زیرا افراد مختلف در درجات متفاوت خلسه هیپنوتیزمی قرار می گیرند و تمام افراد نرمال در عمیق و درجه مشابهی از خلسه هیپنوتیزمی قرار نمی گیرند.

دو روانشناس آمریکایی به نام های «ساربین» و «مدو» تجاری با تست رر شاخ (۱) انجام دادند. این تست ها مورد استفاده روان پزشکان قرار دارد و از تعدادی کارت تشکیل شده که بر روی هر کارت لکه های جوهر به اشکال مختلف کشیده شده است و شخص مورد آزمایش راجع به شکل روی کارت ها (لکه های جوهر) نظر می دهد. نتیجه این تست تعیین کننده خصوصاتی برای گروه های مستعد و گروه های بی استعداد در ارتباط با هیپنوتیزم پذیری بدین شرح بوده:

روزی که رفتم دانشکده ام را پیدا کنم
چکامه بزرگمهر دختر دوست روزنامه نگارم، ناصر بزرگمهر، که مقیم پاریس است در کتابش بنام من ایرانی می نویسد: «به میدان آگوشین رسیدم. از چند نفر سوال کردم تا بالاخره به شماره ۸ رسیدم. عجب ساختمان زیبایی. استرسی که از چند روز قبل داشتم با وارد شدن به ساختمان هزار برابر شد. پلکان بسیار زیبایی رویروم قرار داشت که فرش قرمز روی آن مرا به یاد مراسم اسکار که هر سال از تلویزیون تماشا می کردم می انداخت. مردی بلند قد با صورت گرد، ریش مشکی که موهای کمی ریخته بود با کت و شلوار مشکی،

ادامه مطلب «فر» را «فره»... از صفحه ۱۲

در حالیکه رستم به هزار حیل متوسل می شود تا از جنگ با اسفندیار شاهزاده ایرانی پدر بهمن خودداری کند که اسفندیار نمی پذیرد و این گناه از رستم نبوده است. پس از بهمن همای بر تخت سلطنت می نشیند، همای که او را همای چهره آزاد می گفتند سی و دو سال سلطنت کرد. همای دارای فر کیانی و از نژاد شاهان بود.

داراب پسر بهمن که به دست گازی از آب گرفته شده بود دارای فر کیانی بود و مادر او همای تولد پسر را پنهان می دارد و خود بر تخت می نشیند و نگهداری او را به دایه ای می سپارد سالها بعد زمانی که داراب به سن رشد و بزرگی می رسد با فر کیانی از دیگر همگان مشخص است و با آموختن سواری و آداب گرز و کمند و عنان و سنان از شرح حال خویش از گازر می پرسد و گازر اعتراف می کند که او از تخمه و نژاد بزرگان است و ایشان فقط پرستاران او هستند و آنچه او را از دیگران ممتاز و مشخص کرده فر پادشاهی و شاهی است که از اجداد خویش به ارث برده است. به هر حال حکیم طوس همه این بزرگان را دارای فر بزرگی و شاهی می داند و گذشته از شاهان معتقد به وجود فر در وجود همه انسان هاست ولی فره ها باهم متفاوتند مثلا فره موبدان با فره شاهان متفاوت است و فره با کزی و نابخردی از بین می رود و با پاک شدن از بدی ها و گرایش به نیکی ها فر دوباره آشکار می شود و در اثر کبر و غرور و ادامه آن کلا فر تیره می شود و از میان می رود همچون جمشید که با همه شکوه و بزرگی به علت نابود شدن فر در وجود او به سرنوشت شومی گرفتار آمد که پس از صد سال پنهان شدن بالاخره به چنگ ضحاک اسیر و کشته شد.

در حکومت ملی رهبران جامعه از میان تمامی طبقات جامعه بر می خیزند و با رای مردم به مقام های خود برگزیده می شوند. اما در حکومت دینی رهبران از سوی طبقه ویژه خود یا «طبقه روحانی» انتخاب می شوند و سایر طبقات جامعه در این میان نقشی ندارند.

با دخالت روحانیت هواداران دین از هدف های اساسی این پدیده زمینی- جنبه های فردی دین، مسایل وجدانی و رابطه شخصی با آفریدگار، امور آن جهانی به شدت دور می شوند و به ابزار کار یا وسیله طبقه روحانی تبدیل می گردند. با به قدرت رسیدن این طبقه در جامعه، دین به حکومت تبدیل می شود و ملت توانایی حکومت را از دست می دهد. در چنین جامعه ای نه دین امری فردی و وجدانی است و نه از حکومت ملی نشانی دیده می شود.

اسفندیار که خود را دارای زیب و فر کیانی می داند نژاد رستم را سرزنش می کند و می گوید که پدر تو زال را از سام پنهان داشتند و به دستور سام او را دور انداختند و سفید رویی و سفید مویی او در هنگام تولد عامل نفرت پدرش سام از او بوده و سیمرغ او را پرورش داده و سیمرغ او را فر و آیینی نیاموخته و به این صورت رستم را تحقیر می کند و رستم با اسفندیار از نژاد نیاکان خود و این که نژاد او از گرشاسب به جمشید می رسد و از طرف مادر با مهراب کابلی خویشی دارد می گوید و از فر و جاه خویش او را سخن می گوید. متأسفانه با همه خودداری که رستم از جنگ با اسفندیار دارد، اسفندیار این ستیزه را می آغازد و دریغا که شاهزاده روین تن به دست رستم کشته می شود. پس از اسفندیار، رستم، بهمن فرزند اسفندیار را که از او به جای مانده است و دارای تخمه و فر کیانی است آیین بزرگی و سواری و پهلوانی می آموزد و نامه ای با پوزش بر گشتاسب می نگارد و او را می گوید که بهمن فرزند اسفندیار نزد من است و من تربیت او را بر عهده گرفتم، او فر کیانی و بزرگی دارد و شایسته تاج و تخت است. گشتاسب پوزش رستم می پذیرد و بهمن را پذیره می شود و او را اردشیر نام می نهید.

بدو گفت اسفند باری تو بس
نمانی به گیتی جز او را به کس
چون گشتاسب را زمان مرگ فرا می رسد بهمن را به جاماسپ می سپارد که پس از او شاه ایران گردد. چون بهمن با نام اردشیر بر تخت نشست به کین خون اسفندیار پدرش زال را به بند می کشد با فرامرز پسر رستم می جنگد و او را بر دار می کشد و شروع به دشمنی با خاندان رستم می کند

وجود آمد که خود را «روحانی» نامید. این نگهبانان باورها و عقاید مذهبی جامعه، خود را واسطه بین «فرد» و آفریننده او یا «خدا» نامیدند. با پیدایش و گسترش «طبقه روحانی» و با گذشت زمان، پدیده دین و مذهب به صورت یکی از پدیده های جامعه نمایان شد و پس از پدید آمدن دستگاه یا «نهاد دین» جامعه شکل ویژه ای به خود گرفت. رهبران و بزرگان دین و مذهب دستگاه خود را برای رسیدن به هدف هایی که «روحانی» و «آن جهانی» نبود به کار انداختند و مقدمات «حکومت دینی» فراهم شد.

حکومت دینی هرگز نمی تواند با حکومت ملی، گروهی یا دسته جمعی سازش داشته باشد. زیرا در حکومت دینی فقط رهبران دین زمامدارند و در حکومت ملی، جامعه با رای اکثریت مردم اداره می شود.

ادامه مطلب سیر و سفری... از صفحه ۲۷

عملی نزنند. بر خاک زیستن و آرزوی زندگی ای فراتر را از دل دور نداشتن: این است عرفان واقعی. بیگانه و ناممکن جستن نیست، بلکه پیروی از یک آرمان است که در قالب یک سلسله اصول تجسم می یابد. این احترام به اصول، هرگاه بنیان آن خدشه دار شود، تابع موازین باز و منعطفی است، ولی چون پای بنیان به میان آید، حتی پای بندی به خاک و قومیت، مانع نمی شود که بر سر آن پای فشرده شود. سیاوش کشور خود را و مردم خود را ترک می کند، و به کشور دشمن می رود، برای آنکه این اصول را زیر پا نهد.

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند... از صفحه ۱۷

گفتم: «چرا باقالی خشک؟» گفت: «آخه من دمپختک خیلی دوست دارم.» گفتم: «پس قند و چایی چه می شود؟» گفت: «هفته بعدش می روی سراغ بقالی دیگری برای قند و چایی.» گفتم: «بسیار خوب، ولی من فقط می خواهم مطرح باشم و تشریف داشته باشم؛ برنج و روغن و قند و چایی را خدمت خودتان تقدیم می کنم.» با خوشحالی خندید و گفت: «Deal؟» گفتم: «بله، Deal» حالا دیگه برای خودم کسی هستم. از همه جا ایمیل می گیرم. همه از مقالات و تفسیرهایم تعریف می کنند. اما هنوز برای من کافی نیست. باید مردم صبح ها وقتی رادیو ۲۴ ساعته فارسی زبان را باز می کنند، اول صدای منو بشنوند. به امید آن روز.

ادامه مطلب جدایی حکومت با... از صفحه ۱۰

به یک فرد «روحانی» نداشته اند. این «روحانیان» در جستجوی قدرت و ثروت بوده اند و از دین و مذهب به عنوان ابزار کار یا وسیله برای رسیدن به هدف های ویژه خود سود برده اند.

دین «فردی» و حکومت «ملی» است
دین و مذهب امری فردی، شخصی و وجدانی است. هر فرد با توجه به باورهای دین یا مذهب خود، دانسته یا ندانسته، احکام، دستورها و اصولی را می پذیرد و در جریان زندگی خود از آنها به عنوان راهنمای گفتار و رفتار بهره مند می شود. در دین های تک خدایی یا یکتاپرستی، مومن آفریننده خویش را ناظر و داور اعمالش می داند و خود را در برابر او پاسخگو می داند.

در جریان تکامل و گسترش دین ها و مذهب های گوناگون رفته رفته در سرزمین های گوناگون جهان طبقه ای به

کتاب های بزرگ دیگر زبان فارسی از آنجا که در دوران خسته ای از تاریخ ایران پدید آمده اند، از بعضی از القات منفی مبری نیستند. در زبان فارسی تنها شاهنامه است که دستورالعمل یک زندگی بایسته را برای همین امروز می توان از آن استخراج کرد. در آن سهم جسم و سهم روح، هیچ یک مورد غفلت قرار نگرفته است.

عرفان که آن همه بر تفکر ایرانی سیطره داشته است، یک خاستگاه خود را از شاهنامه می گیرد، ولی در مسیری لطیف و مثبت که کمترین لطمه ای به زندگی

گفت: «چون من هم همان روز که از منزل خاله ام قهر کردم آمدم این تلویزیون را زدم. در این شهر هرکس از خانه خاله اش قهر کنه یک تلویزیون می زند.» گفتم: «اتفاقا من هم هفته پیش سر آش شله قلمکار از خانه خاله ام قهر کرده ام و امروز آمدم اینجا.» دست هایش را به هم کوفت و گفت: «آفرین، پس شما حتما موفق می شوید.»

و همان روز جای آن خانم را به من داد و گفت: «ولی ما پولی نداریم که به شما بدهیم. شما باید خودتان پول خودتان را دریاورید.» گفتم: «چطور؟» گفت: «ها، شما باید مثل کنه دم در بقالی ها بچسبید و تا دو تا کیسه برنج و چند بسته باقالی خشک و دو تا شیشه روغن نگرفته آید، از جایتان تکان نخورید.»

طبقه روحانی در ایران با استناد به دین اسلام و شریعت آن هرگز نمی تواند صلاحیت حکومت بر یک کشور را داشته باشد. طبقه روحانی در ایران آشنایی چندانی با جهان قرن بیستم، نیازهای جامعه خود، دگرگونی های جهان علم و اندیشه و دنیای اقتصاد، سیاست و فرهنگ ندارد و به همین سبب شایستگی فرمان روابی بر حکومت، دولت و سیاست یک کشور را ندارد. بسیاری از احکام و دستورهای دینی با علم، دانش و فرهنگ امروز بشر برخورد شدید دارند. دنیای امروز دنیای علم، دانش و فرهنگ است نه جهان دین و مذهب.

بسیاری از روحانیان- به گواهی تاریخ تمدن در کشورهای گوناگون جهان و از جمله ایران- که به مقام رهبری دینی، دولتی و سیاسی دست یافته اند در عمل ثابت کرده اند که کمترین شباهتی

ادامه مطلب قوانین جدید... از صفحه ۳۸

اول قرار گیرند که تکلیف کودکانی که غیرقانونی همراه والدین شان به آمریکا آمده اند روشن می کند. طرفداران حقوق بشر این نوع افکار را متناقض با پیغام بشردوستانه کشور آمریکا می دانند که بر دامن مجسمه آزادی آمریکا حک شده است که «هرچه انسان مفلس و فقیر و وامانده و خسته که دارید به ساحل های پرشور ما بفرستید».

ادامه مطلب ورزشی از... از صفحه ۱۴

سه سال در چهار صد و بیست و یک مسابقه شرکت داشته است. او که در خط میانی بازی می کرده، در طی این سال ها در بلژیک، آلمان و فرانسه بازی کرده است. استاندارد لیژ در بلژیک، شالکه آلمان و بردو فرانسه، ۱۳۳ گل زده است و ۷۰ بازی ملی کرده که ۲۹ گل زده است. او دستیار ادووکات و جورج لیکنز در تیم ملی بوده و سپس از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ چهار سال سرمربی تیم بلژیک بوده است. پس از آن به ساحل عاج رفته و خودش از تیم با باخت ها متوالی کناره گیری کرده است و حالا در تهران است.

بعد از ظهر شنبه بود و هوا آفتابی، یکی از دوستانم، بچه هایش را برای بازی کلف برده بود. به بچه بلیط فروشی که رسید پرسید: «ورودی چقدر است؟»
- «سه دلار برای خودتان و سه دلار برای بچه های شش سال به بالا؛ بچه های شش ساله و کوچک تر هم نیازی به بلیط ندارند. بچه های شما چند ساله اند؟»
- «سه سال و هفت سال. پس باید شش دلار بدهم.»
بلیط فروش گفت: «حالبه چون می توانستی سه دلار را به جیب بزنی. می توانستی بگویی شش سال دارد. من که متوجه تفاوتش نمی شدم.»
دوستم در جواب گفت: «درست است، اما بچه ها که متوجه می شدند.»
اولین درسی که والدین باید به فرزندان خود بیاموزند، صداقت است.

Alexander Pope - ۷

John Dryden - ۸

The Rape of the Lock - ۹

Absalom and Achitophel - ۱۰

Vishnu Sarma, Pan Chatantra - ۱۱

Le livres des Lumieres ou la conduit - ۱۲

des rois, compose par le sage pilpay

indien, traduit en Francais par David

Sahid d'Isphahan, ville capitale de perse

Francais Bernier - ۱۳

Phaedrus - ۱۴

Aesop - ۱۵

Tracia, Phrygea - ۱۶

Barcoema - ۱۷

Tiberius - ۱۸

Sejanus - ۱۹

۲۰- کلیات شمس: چاپ فروزانفر «ج اول، ص ۲۵۵

اصل این داستان در زندگی فیلسوفان نوشته ی

Di- genes Laertius آمده است. رجوع کنید به:

R. Nicholson, Selected Poems from

the Divani Shamsi Tabriz, Cambridge,

1952, P. 245

مخالفین پرزیدنت آمریکا این پیشنهادات را یک نوع حرکت انحرافی از سوی پرزیدنت به حساب آورده و معتقد هستند که نامبرده پس از عدم پیروزی درتأمین بودجه برای بنای دیوار مرزی جنوب آمریکا قصد گمراهی اذهان مردم کشور را داشته و تاکید می کنند که لایحه های حیاتی دیگری مانند «داکا» معروف به «رویابینان» باید دردرجه

هرکسی می تواند هرچه می خواهد بگوید و بنویسد. آدم های بیمار و خود بزرگ بین همه جا فراوانند و یا از راه می رسند. در روزگار کنونی تمامی مفاهیم اخلاقی، اغلب معانی خودشان را از دست داده اند و یا در حال منززل شدن هستند.

بهرحال آقای ویلموتس از بلژیک می آید. می گویند، او معمار فوتبال پلائی بلژیک است، در حالیکه فقط چیزی در حدود ۴۷ درصد از بازی های خود را برده است. در بیوگرافی او می خوانیم که او از یازده سالگی فوتبال را آغاز کرده و از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۳ بیست و

اقتصادی فتودالیسم نداشت، و اصلا اکثر مردم فکر می کردند که سیستم بهتر، کاری تر و منصفانه تری را نمی توان بوجود آورد. بدین جهت عجیب نبود اگر نارضایی های اجتماعی به صورت شکایت از کلیسا بیان شود. چون بطور آشکار آنچه کلیسا می کرد با آنچه دین گفته بود میابنت داشت. انتقاد سیاسی، آگاهانه یا غیر آگاهانه اغلب به صورت هجو روحانیون و یا انتقاد توأم با طنز از آنها بیان می شد. **لارامه رابرت**

★★★★

۱- طنز در این مقاله به معنی satire انگلیسی به کار رفته است.

Lucian - ۲

True History - ۳

Janathan Swift, Gulliver's Travels - ۴

George Orwell, Animal Farm - ۵

۶- جرج اورول- نگاه کنید به دایرة المعارف بریتانیکا.

ادامه مطلب طنز و انتقاد... از صفحه ۵

آزار او فروگذاری نمی کرد. برخلاف اکثر نویسندگان رومی که برای طبقه تحصیل کرده می نوشتند، طرف خطاب فئدروس مردم عادی بودند و به این جهت مجموعه افسانه های او پر فروش ترین کتاب ها به شمار می رفت. ولی البته ادبای معاصرش وقتی به او نمی نهادند و همیشه همین طور بوده است. اغلب ادبا و منتقدین قدر نویسندگانی را که با مردم معمولی آشنایی دارند و درد آنها را درک می کنند نمی دانند. بعضی از افسانه های فئدروس به صورت های مختلف وارد ادبیات فارسی شده اند و بعضی به عنوان لقمان شهرت یافته اند. مثلا داستان گوزنی که شاخ هایش را در آب دید و به زیبایی آنها غره گشت، ولی هنگام فرار از دست صیاد همان شاخ ها به درختان گیر کردند و باعث مرگش شدند، یکی از آنهاست. یا داستان دیوجانس و چراغش (ازپ و چراغش) (۲۰) همانست که مولانا بطرز زیبایی در دیوان شمس تبریزی آورده است:

**دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست**

**گفتند: «یافت می نشود جسته ایم ما»
گفت: «آنچه یافت می نشود آنم آرزوست»**

فئدروس با وجود زیبایی سبک و قدرت نبوغی که داشت در اروپا تا قرن شانزدهم مقلدینی نیافت، در حالیکه خود افسانه های ازپ بین قرن دوازده تا پانزده رواج بی حدی پیدا کردند و وعاظ برای ایضاح مطالب آنها را ذکر می کردند و در مدارس به عنوان مثال های اخلاقی از آنها استفاده می شد. در ضمن داستان های شرقی بسیار (اغلب از منابع هندی) توسط بازرگانان و زائران و به طور کلی از منابع شفاهی و عربی و فارسی به اروپا رسیدند. داستان های دیگر از منابع هند و اروپایی و افسانه های ملل آلمانی نژاد درباره روباه، خرس و گرگ نیز رواج یافت. در ضمن داستان های حیوانات تکامل بیشتری یافته به صورت «حماسه های طنزآمیزی» درباره حیوانات درآمد و یکی از وسایل انتقاد سیاسی و اجتماعی در قرون وسطی شد. سیستم های سیاسی در قرون وسطی توأم با بی عدالتی و زورگویی و حکومت مطلقه بود. اکثریت مردم را دهقانان تشکیل می دادند که فوق العاده فقیر بودند. نارضایتی های اجتماعی به صورت شورش دهقانان و یا پدید آمدن بدعتی تازه و مذهبی نو آشکار می گشت. کسی چاره مشخصی برای بهبود بخشیدن سیستم های سیاسی

افسانه های یونان و روم نیز همان نتیجه اخلاقی را داشتند، گرچه اغلب به مراتب ساده تر از نظایر شرقی خود بودند. فئدروس (۱۴) افسانه سرای رومی، می گوید: «آنچه از یک داستان می خواهند اصلاح کردن معایب انسان است.»

یونانیان ازپ (۱۵) برده ای از اهالی تراکیه یا فریژی (۱۶) را مخترع افسانه می دانند که قرن ششم قبل از میلاد می زیسته است. احتمال دارد که بسیاری از افسانه ها ازپ قبلا مختلف از شرق به یونان آمده باشد و او آنها را جمع آوری کرده است. متن ۳۵۸ افسانه ازپ از تغییراتی چند توسط نویسندگان مختلف به ما رسیده است. افسانه های ازپ به خاطر ایجاز در شرح و توصیف، و داشتن زبانی ساده و بی تکلف قابل توجهند. اساس داستان مهم ترین قسمت آن را تشکیل می دهد و هرگز به طور کامل تحت اشاع نتیجه اخلاقی افسانه قرار نمی گیرد. در حال طنز برنده و بی پروای اغلب آنها یکی از خصوصیات بارز آثار ازپ بشمار می رود، و به خاطر همین جسارت زیاد بود که می گویند او را در دلفی به قتل رسانیدند.

اغلب افسانه های ازپ را در ممالک اسلامی به لقمان منسوب کرده اند، که به گفته قرآن (سوره ی ۳۱، آیه ۱) خدای تعالی «او را حکمت داد». ابن خلکان وطبری لقمان را امیریکی از قبایل عرب پیش از اسلام می شمارند، و عده ای دیگر از تاریخ نویسندگان او را غلام مردی از بنی اسرائیل می دانند. به هر حال مجموعه چهل و یک افسانه از آثار ازپ در قرن سیزدهم توسط دانشمندی نستوری بنام بارصوما (۱۷) از یونانی به سریانی ترجمه شده، سپس در متن عربی به لقمان شهرت یافت. این افسانه ها یا از طریق ترجمه مزبور و یا قبل از آن بطرق مختلف، مثلا داشتن مأخذ مشترک هندی، بین مسلمانان نشر شده است.

از افسانه های ازپ سه ترجمه لاتین شده است که از آن میان ترجمه و تقلیدی که فئدروس کرده از همه جالب تر و بهتر است. او که برده ای از اهالی مقدونیه بود مهارت زیادی در نظم شعر داشت و اولین نویسنده رومی بود که توجه خود را معطوف این نوع ادبی ساخت. اغلب افسانه های او طنزی تلخ و انتقادی برنده اوشاع اجتماعی دارند. گرچه فئدروس جانب احتیاط را نگاه می داشت و نظریات خویش را در لباس افسانه ای حیوانات بیان می کرد، با این وجود وزیر امپراتور تیبریوس (۱۸) به نام سجانوس (۱۹) از ایذا و

ادامه مطلب پیام زرتشت... از صفحه ۱۴

اکنون که روشن تر گردیده ایم، بر می گردیم به گاتها تا گوش فرا دهیم که زرتشت در این باره در سرود سوم خود چه سروده: از این دو مینو، دروغکار بدترین کارها را و بهترین مینو راستی را بر گزید.

ایا می توان این سروده اشو زرتشت را آشکارتر بیان کرد؟

کسی که با کردار راستین خود، کرداری که اهورا را خشنود میگردداند، شاهکاری را انجام دهد، مزدا از آن او می شود.

به چنین کسی شهر یاری مزدا برسد و همچنان منش نیک و راستی و درست اندیشی به کالبد او نیرو و ایستادگی بخشند. بیگمان چنین کسی از خود آنان بلکه از آن تو، ای اهورا خواهد بود زیرا او در آزمایش بزرگ پیروز گردیده است.

از این دو مینو، دیوان درست باز نشانند زیرا هنگامی که آنان در شک و گمان ایستاده بودند، فریب به آنان دست داد و بدترین منش را بر گزیدند و به سوی خشم شتافتند تا زندگانی مردم را تباہ سازند.

هنگامی که کبیر این گناهکاران فرا برسد، ای مزدا، به آنان شهر یاری تو از راه منش نیک نشان داده خواهد شد.

او ای اهورا، به آنان این را خواهند آموخت که دروغ را چگونه در دو دست راستی بسپارند.

بیگمان آنگاه زور و دروغ در هم خواهد شکست و آنان که در نیکنامی کار و کوشش می کنند، بزودی در سرای خوب منش نیک و مزدا و راستی بهم خواهند پیوست.

پس از کسانی شویم که این زندگانی را تازه می کنند.

ای اهورا مزدا، ای پرتوهای اهورایی و ای آوردندگان خرسندی از راه راستی در جایگاه دانش اندرونی، همه یک پارچه هم فکر شویم. ای مردمان، اگر شما این دو آیین آرامش و نا آرامی را که مزدا داده در یابید، زبان دیر پا از برای دروغکار و سود بی پایان از برای راستکار است، بیگمان به خرسندی حقیقی خواهید رسید.

در نگاه زرتشت اگر نیک و بدی هست، بسته به مردم است. هر آن چیزی که اجتماع آدمی و انجمن مردم را شاد و آباد می سازد نیک است و وارونه آن بد. این شادی و آبادی دو رویه است. مینوی که مردم را به آفریدگارشان نزدیک می گرداند و از آیین او آگاه می سازد و مادی که کارهای روزانه زندگی را رو به راه می کند.

در همزیستی مردمی پیش از همه خانه است و سپس ده و سپس شهرستان و سپس هم کشور. مردم باید هر یک آبادانی را از خانه خود آغاز کنند تا این کار و کنش و زنجیری پدید آورد و خانه های آباد، ده آباد و ده های آباد، شهرستان آباد و شهرستانهای آباد، کشور آباد و جهان آباد را پدید آورند. از این راه است که مینوی افزاینده ریشت جهان یاری می کند.

هر چیزی که از پیشرفت جهان بکاهد، از آن مینوی کاهنده است. اینجا به سادگی می گوئیم که زرتشت بجای واژه، کاهنده، واژه پسرفت و یا از آن هم سخت تر بکار نبرده زیرا می دانست که هیچ نیرویی جهان را از پیشرفت نمی تواند نگهدارد و تنها می تواند از تندی و سرعت پیشرفت بکاهد.

باری در گاتها بجای آنکه با اهریمن رو برو شویم، می بینیم که زرتشت نتیجه کارهایی را که از اندیشه و گفتار و کردار بد بدست میاید و ناجور آیین راستی است، «دروغ»، می نامد. این واژه در گاتها هیچده بار بکار برده شده و کسانی که از دروغ پیروی می کنند «دروگنت - dregvant» می باشند. این واژه در گاتها ۷ بار آمده و این دو واژه را در برابر اشا و اشونت یا راستی و راستکار گزارده است.

دروغ همان واژه «دروغ» پارسی است ولی اگر اندکی به معنی بنیادی آن نگاه کنیم، این گفته بر ما روشن خواهد گردید. دروغ یا به سنسکریت ویدی «دره - druh» آزردن و آزار رسانیدن است پس هر کاری که نتیجه آن مردم آزاری باشد، دروغ است. و این جز آن نمی شود که کسی از آیین راستی سر پیچد. اگر کار را از روی آیین راستی انجام ندهیم، نتیجه آن بد خواهد بود و آن از بدی است که مردم در آزارند.

حسب ارادتی که به «حافظ» و اعتقاد به فال غزلیاتش داریم و تازه آهنگ فال و فالبین را خودم خوانده ام، خواستم در دقایق آخر سر در گمی از خودش جویای احوال شوم. این ابیات آمد:

**بیا که با تو بگویم غم ملامت دل
چرا که بی تو ندارم مجال گفت و شنید
به لب رسید مرا جان و بر نیامد کام
به سر رسید امید و طلب به سر نرسید**

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۱۴

صدام حسین ایرانی

می گویم: «خواستند اما نتوانستند. کشتند و سوختند و دریدند اما زبان و فرهنگ مان زنده ماند. ما شاهنامه داریم، سعدی و حافظ و خیام و مولانا داریم. زبان مان هم زبان پارسی است.» همسرش با اخم و تخم گشتی در فروشگاه می زند. چیزی نمی خرد. انگار کشتی های مال التجاره اش در دریای قلزم غرق شده است.

مرد رو به من می کند و آهسته می گوید: «زنم مدیر مدرسه بود. بیست و پنج سال. بازنشسته شده است. چهل و هفت سال است ازدواج کرده ایم.» می گویم: «چه خوب! ازدواج های امروزی چهل و هفت روز هم دوام نمیآورند!» می خندد و آهسته می گوید: «چهل و هفت سال است می خواهم طلاقش بدهم اما نتوانسته ام.» می پرسم: «چطور؟» می گوید: «نتوانستم یک وکیل خوب پیدا کنم!»

عصا زنان وارد فروشگاهم می شود. زنش هم همراهش است. پیر زنی احمالو و بد عنق. مرد رو به من می کند و می گوید: «عراقی هستی؟» می گویم: «عراقی؟ چرا همچی ستوالی می کنی؟» می خندد و می گوید: «آخر قیافه ات شبیه صدام حسین است!» قاه قاه می خندیم و از این در و آن در صحبت می کنیم. می گوید: «چرا شما ایرانی ها اجازه دادید عرب ها بیایند کشورتان را اشغال کنند؟» می گویم: «گول خوردیم، فریب خوردیم، خدعه کردند.» سری به تاسف تکان می دهد و می گوید: «من یونانی هستم. نویسنده ام، اما هیچ یک از کتاب هایم را نتوانستم چاپ کنم، من فرهنگ و هنر ایران را بسیار دوست دارم. چقدر حیف شد که عرب ها آمدند فرهنگ و هنرتان را نابود کردند!»

ادامه مطلب خاطرات در گذر زمان... از صفحه ۱۵

مرتبه یادم افتاد. امیدوارم سایر اصفهانی ها این بیت را نشنیده باشند:

**اگرچه زنده رود، آب حیات است
ولی شیراز ما از اصفهان به!**

«حافظ» بزرگ گفتی از اصفهان به!؟ اصلا به های خوشبوی اصفهان به همه شیراز می ارزد! حالا شهر ما هیچ، از چه رو فرمودی:

**ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز
خرم آن روز که «حافظ» ره بغداد کند**

آنجا هم تشریف بردی و دیدی که بغدادش خراب است، تغییر عقیده دادی که:

**غم غریبی و غربت چرا کشم باری
به شهر خود روم و شهریار خود باشم**

واویلا که وقتی برگشت کردی، چقدر پشیمان شدی که سرودی:

**ما از موده ایم در این شهر بخت خویش
باید برون کشید از این ورطه، رخت خویش
باز هم رخت برکشیده، عازم شدی...
دوباره عزیمت کرده و فرمودی:**

**خوشا شیراز وضع بی مثالش
خداوندانگه دار از زوالش**

**به شیراز آی و فیض روح قدسی
بجوی از مردم صاحب کمالش**

و تو را به خدا تکلیف ما را معلوم کن، لااقل راجع به شهر خودت آخر چرا نتیجه گرفتی که:

**آب و هوای فارس عجب سفله پرورست!
کو همدمی که خیمه از این خاک برکنم**

«حافظ» عزیز مگه تمام عمر چند تا بهاره، که این قدر...

وقت آن رسیده بود که دست و پایمان را جمع کنیم و راست و ریس بنشینیم، چون اعلام کردند که هیولای آسمان سرفرود می آورد و به زودی زمینی خواهیم شد. به

به هر حال کدام حکم تو را قبول کنیم؟ راجع به عشق هم زیگزاک رفته ای، یکجا درس ثبات و پایداری، در لفافه بهترین غزل های آبدار که چه به دل می نشیند، می گویی:

**کس این کند که دل از یار خویش بردارد؟
مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد**

**عوام عیب کنندم، که عاشقی همه عمر
کدام عیب؟ که سعدی خود این هنر دارد**

با ورق زدن صفحه بعد می فرمایی:

**از این درخت چو بلبل بر آن درخت نشین
بدم دل چه فرومانده ای چو بوتیمار**

**گرت هزار بدیع الجمال پیش آید
بین و بگذر و خاطر به هیچ یک مسپار**

ولی حرفت را عوض می کنی دوباره، که:

**از تو دل برنکنم تا دل و جانم باشد
می برم جور تو تا تاب و توانم باشد**

**تبغ قهر، از تو زنی قوت روحم گردد
جام زهر ار تو دهی قوت روانم باشد**

**گر نوازی چه سعادت به ازین خواهم داشت
ور کشی زار چه دولت به از آنم باشد**

ولی ای داد و بیداد باز از دنده دیگر بلند می شوی، که:

**به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار
که برو بحر فراح است و آدمی بسیار**

**زمین لگد خورد از گاو و خر به علت آنک
که ساکن است، نه مانند آسمان دوار**

چشمم را بستم، سعدی جان را فراموش کنم. ولی باور کنید سال ها بود که بیٹی از خواجه شیراز را که سعی کرده بودم به خاطر خود حافظ از یاد ببرم، یک باره بیه سراغم آمد چون در حول و حوش کروبیان عالم بالا که با «لسان الغیب» گاه باده مستانه می زدند در پرواز بودیم، یک

ادامه مطلب شقایق... از صفحه ۳۲

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای / ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
دوش به معنای دیشب یا شبی از شب‌ها با صبحی یا با ده صبحگاهی تعارضی ندارد، همچنانکه در «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند» دوش و وقت سحر را با هم و در «در شب قدر از صبحی کرده‌ام عیبم مکن» شب قدر و صبحی کردن را با هم آورده است. احتمال دو معنا می‌رود: الف) داغ کشیدن = درد و حسرت کشیدن یا تحمیل کردن. ای گل! تو فقط شبی را در حسرت با ده عشق بوده‌ای، درحالی که ما با داغ حسرت و حرمان عشق به دنیا آمده‌ایم. ب) داغ صبحی = برافروختگی چهره از با ده صبحگاهی، با شهادی از سلمان ساوجی: **صبح کرده صبحی به لاله زار گذر کن / که لاله داغ صبحی کشیده است به رخ بر.** ای گل! سرخوشی و شادابی تو از با ده شبی بیش نبوده، درحالی که ما یک عمر چهره از با ده برافروخته‌ایم. (۲)



واژه شقایق یک بار نیز در یک قصیده از حافظ آمده است:
شقایق از پی سلطان گل سپارد باز / به بادبان صبا کله‌های نعمانی
بیت بالا از قصیده‌ای در مدح قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع است. سلطان گل = گل‌سرخ. نعمان = خون. گلبرگ‌های سرخ پَر پَر شده شقایق در باد از یک سو کنایه از پَر پَر شدن و پَر ریختن به معنای اظهار عجز و کوچکی در مقابل گل‌سرخ است و از سوی دیگر به کله‌های نعمانی یا سرهای خونین جدا شده از بدن تشبیه شده و به سر نعمان‌بن‌منذر پادشاه مقتول به فرمان خسرو پرویز اشاره دارد. پَر پَر شدن شقایق نعمانی در مقابل سلطان گل یا گل‌سرخ در اشاره به همان واقعه است. کله با کسر «ک» و تشدید «ل»، به معنای پرده و چادر، با بادبان تناسب دارد.

۱- در صیدنه ابوریحان بیرونی، درباره شقایق‌النعمان آمده: «از اینکه رنگش به خون ماند نعمان خوانده شده و یا اینکه نعمان‌بن‌المنذر نخستین بار این گیاه در بستان خویش پرورش کردن فرمود.»
۲- در بیت عربی زیر، رخسار و خال معشوق به شقایق و داغ آن تشبیه شده است:
لا تعجبوا من خال فی خده / کل الشقیق بنقطه سواد
[تعجب نکنید از خال در رخسار او - همه شقایق‌ها خال سیاه دارند.]
۳- عباس زریاب خویی، آیینة جام، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴، صفحه ۱۷۸.

ادامه مطلب یادداشت‌های بی تاریخ... از صفحه ۲۰

بدین نعت و صورت که دید؟» سیدا! به جواب یکی از مردم توجه کن تا ارادت و اخلاصت به مردی که فقهی کهن جامه و تنگدست بیش نیست بیش از پیش شود.

یکی گفت از این نوع شیرین نفس در این شهر سعدی شناسیم و بس
محبوب گفت: «حریف ما آنقدر رند و به همین اندازه آزاده بوده است باید دوستش داشت، مگر نه؟»

بتواند راهنمایی کند، نیاز داشت تا از همه زندگی او آگاهی پیدا کند. پس به فریدون گفت، ما شاید به چندین و چند ساعت مشورت با هم نیاز داشته باشیم و در این مدت، تو باید از همه چیز حتی آنهایی که به نظرت بی اهمیت می‌آیند با من صحبت کنی و چیزی را از قلم نیندازی.

روزهای متمادی فریدون به مطب میرفت و رووی تخته‌خواب دراز می کشید و برای روانشناس داستان زندگی‌اش، از عواطفش و آنهایی که خوب می دانست و آنهایی را که بد می دانست سخن می گفت و روانشناس هم درسکوت به حرفهای او گوش میداد.

خلاصه یارو کاری کرد که قاضی انگشت تعجب به دندان گزید و تا همگان به خود آمدند،

از آن جا جوان روی همت بتافت برون رفت و باز نشان کسی نیافت

حاضران به جستجو برآمدند و نقیب که همان معرف کذا باشد که او را در آغاز از سر جایی که نشسته بود بلند کرده بود در پی اش سر به کوچه نهاد و از مردم شهر پرسید که «مردی

که داره پیش میره انگار مجبور خواهد شد که مدتی شاگرد تو بشوم.»

چون نمی خواست باز هم مورد بازخواست پدر و سایرین قرار بگیرد، از پرویز خدا حافظی کرد و به خانه برگشت. تصمیم گرفته بود که به یکی از روانشناسان مراجعه کند تا راه حلی را پیدا کند. روز بعد، برای آنکه کسی از کارهایش سر در نیآورد از خانه بیرون رفت و از یک تلفن عمومی شماره چند نفر روانشناسی که از پرویز شنیده بود را گرفت و نشانی شان را هم از منشی هایشان شنید و یادداشت کرد. با یکی از آنها قرار ملاقات گذاشت. دو روز بعد در ساعت ده بامداد به دیدار روانشناس رفت. روانشناس برای آنکه

ادامه مطلب عشق، هوس... از صفحه ۳۷

ترانه و ترانه های دیگر را به فریدون هدیه داده بود که او همراه خود به ایران آورده بود اما هنوز نتوانسته بود وسایل خود را باز کند تا فرصتی برای گوش دادن به آن یادگارهای ماندنی پیدا کند و با راحتی خاطر از شنیدنشان لذت ببرد.

در کنار دیوار مقابل دکه، یک پسر و یک دختر ایستاده بودند که وقتی ترانه گل سرخ را ویگن می خواند، دختر سرش را روی سینه پسر گذاشت و چشمانش را بست. نازارینا را دید که سر را روی سینه اش گذاشته و در همان حال از روی برف ها عبور می کنند. کوچه های پر گل کاپری را دید که نازارینا، دستانش را به دور بازوانش پیچیده و صورتش را به شانه او چسبانده.

فریدون برای آنکه مَخَل کار پرویز نشود در کنار یک درخت ایستاد و به آن تکیه داد تا خلوت شود. پرویز یک لیوان پر از آب سیب گرفت و به یکی از مشتری ها داد و خواهش کرد که آن را به فریدون برساند. برای فریدون این دقت پرویز و توجهش به همه جوانب، قابل تقدیر بود. با بالا آوردن لیوان به سمت پرویز، مراتب سپاسگزاری را بجا آورد.

کم کم که اطراف دکه خلوت تر شد، فریدون جلو آمد و پس از خوش و بش شروع به گفتگو کرد و پرویز درحالی که مشغول کار و تهیه آب میوه برای مشتری ها بود، به سؤالات فریدون هم پاسخ میداد. نام نشان چند روانشناس معروف را به فریدون داد اما نشانی شان را نمی دانست. به فریدون پیشنهاد داد تا از مرکز تلفن، شماره مطب شان را بگیرد و سپس با زنگ زدن به مطب، نشانی را از خود آنها دریافت کند. فریدون خوشحال بود از اینکه دوستی چون پرویز را یافته که در یافتن راه حل های خوب، بسیار حاضرالذهن است. پرویز پرسید برای چه منظوری بدنبال روانشناس میگردد؟ فریدون گفت: «اجازه بده تا خلوت تر بشود تا برایت دلیلش را بگویم.» اما تا ساعتی که فریدون در کنار دکه بود، خلوت نشد و پرویز همچنان مشغول تهیه آب میوه بود. سطل تفاله میوه های داخل دکه پر شده بود و نیاز به تعویض داشت اما فرصت نمی یافت. فریدون کمک کرد و سطل پر را بیرون آورد و سطل بزرگ دیگری را به داخل دکه برد. کیسه بزرگ پلاستیکی را برداشت و همه تفاله های میوه را در آن ریخت و با آب روانی که در جوی جاری بود، سطل را تا حدودی تمیز کرد تا آنکه های آنها در اثر خشک شدن به سطل ها نچسبند. پرویز خندید و گفت: «آقای مهندس میگم مهندسی رو ول کن بیا همینجا پیش خودم کار کن. بهت بیشتر از پول مهندسی میدم» و هر دو خندیدند. فریدون گفت: «اینطوری

چراغ ها تازه روشن شده بودند و تابلو نقاشی شهر تهران تغییر شکل داده بود و این بار با چراغ ها و تابلوهای رنگارنگ و فروشگاه های پرزرق و برق و پُر رونق و خیابان های پر رفت و آمد، چهره دیگری از خود را به نمایش درآورده بود. زنان و مردان با چهره هایی شاداب و زیبا و با لباس هایی در طرح های متنوع و زیبا، زنان و دختران با آرایش های سر و صورت، و هیاهوی پر از خنده و نشاط همه خیابان های شهر را مواج کرده بودند. اتومبیل های رنگارنگ تمیز با چراغ های درخشان و چراغ های راهنمای چهار راه ها و تقاطع ها همه حاکی از یک شهر خوشبخت بودند. فریدون در اندیشه خود هرگاه که به چیز زیبایی چشمش میافتاد، آهی می کشید و خود را دست در دست محبوب خود تجسم می کرد.

اطراف دکه پرویز پر از مشتری های زن و مرد بود و پرویز با سرعت زیاد آب میوه تهیه می کرد و در لیوان های بزرگ می ریخت و همراه چند تکه یخ بدست شان میداد. دکه پرویز مانند یک منبع نور بود که تا فاصله ای از خود را روشنایی داده بود. صدای خوردن شدن میوه توسط ماشین آبمیوه گیری، با صدای موسیقی ای که از بلندگوی دکه پخش می شد یک سنفونی غریبی را بوجود آورده بود. صدای ویگن در حال پخش شدن بود...یه مرغ نازی داشتیم، خوب نگهش نداشتم...شغال اومد و بردش...رو پا نشست و خوردش... و همه کسانی که لیوان آبمیوه در دست داشتند با ریتم آهنگ، نوک پا را بالا و پایین میزدند و نوعی رقص نامحسوس را در بدن خود به اجرا در آورده بودند. بعضی از مشتری های پسر و دختر که باهم ایستاده بودند، برای یکدیگر همان ترانه را در حالی که به چشمان یکدیگر نگاه میکردند، با لبخند برای هم زمزمه میکردند. ترانه تمام شد و آهنگ دیگری از ویگن شروع گردید. —آخر ای محبوب زیبا...بعد از آن دیر آشنایی...آمدی خواندی برایم، قصه تلخ جدایی...مانده ام سردر گریبان...بی تو در شهبای غمگین...بی تو باشد همدم من...یاد پیمانهای دیرین...آن گل سرخی که دادی...در سکوت خانه پژمرد...آتش عشق و محبت در خزان سینه افسرد...»

فریدون به رویای دور و درازی رفت. ترانه های روز ایتالیایی را بیاد آورد که با نازارینا زمزمه می کردند و نازارینا برایش می نوشت و او با خواندن آنها ترانه را یاد میگرفت. یاد ترانه «روسو روزا پر ته» یک گل سرخ برای تو از ماسمورانیبری افتاد. این ترانه را نازارینا خیلی دوست داشت و به همین خاطر هم یک صفحه سی و سه دور از این

Benefits of Lemon Water

Aids Digestion: The biggest lemon water benefit may be from the temperature of the water and not even the added lemon. Drinking any water, especially warm water, first thing in the morning can help flush the digestive system and rehydrate the body.

dence that drinking water, especially lemon water, first thing in the morning can help maintain a healthy weight. Researchers in Germany found that drinking enough water increased metabolism.

Things Lemon Water Won't Do



Drinking enough water and adding a little vitamin C boost are good ideas, but they aren't magic and there is no scientific backing to some of the claims made online about the benefits of lemon water:

A Natural Flush: The liver is extremely active during sleep since this is the body's time to restore and regenerate. Drinking enough water, especially in the morning, helps make sure that the body can perform these jobs most effectively. There is even some evidence that lemon juice can help stimulate proper stomach acid production and bile production. For a happy liver and lymph system, make a habit of drinking 1-2 glasses of lemon water before having coffee or tea.

Immune System Boost From Vitamin C: Lemons contain vitamin C not a spectacularly high amount, but 30-50 milligrams per lemon. They also contain potassium.

Drinking lemon water first thing in the morning gives the body a chance to absorb these vitamins effectively and can provide a little immune boost.

Vitamin C is also good for the adrenals and can potentially help reduce the effects of stress.

Happier Skin: By helping flush the body and improve digestion, lemon water can lead to cleaner skin. It also contains vitamin C which is needed for collagen production for smooth, healthy skin.

Healthy Weight: There is evi-

♦Balances pH Levels: There is a theory that certain foods can leave an acid or alkaline ash in the body. This is true, but this only affects the pH of the urine and not the pH of the blood.

♦Flushes Toxins: Drinking water is important to help the body naturally eliminate cellular waste (a process that it does naturally), but claims that lemon water has a special ability to flush "toxins" without defining what they are or how this process works are overblown.

♦Prevents Cancer: Many of the same articles that claim that lemon water alkalizes the body claim that it promotes an alkaline environment where cancer cells cannot thrive. See the article from Chris Kresser above about why this theory doesn't make sense.

♦Increases IQ: While drinking water or lemon water in the morning can help with alertness and focus, there is no evidence that water with lemon actually increases the IQ over the long term.

Lemon Water: The Bottom Line

It is always important to support our bodies by drinking enough water, especially in the morning. Lemon water won't be a miracle cure but it might be a better alternative to caffeinated drinks, especially for those with adrenal problems.

Love and Compassion

Everyone feels a need for contact and support, and it is natural to think that the fulfillment of this need will come from relationships with others. Most of us are taught that love is outside us, something to be obtained. Thus when we do find it, we hold it tightly to ourselves, as if there were not enough to go around. But as love becomes selfish grasping, we cut ourselves off from true intimacy.

The most rewarding love they can realize is the love that is already within us, at the heart of our being. Here there is an infinite source of warmth that we can use to transform our loneliness and unhappiness. As we contact this nurturing energy, feet find the inner resources necessary to be truly responsible for our own growth and well-being. We learn to maintain a healthy body and mind, and to care for ourselves in the best possible way in every situation. When our ability to fulfill our own genuine needs expands, we are able to truly help others as well.

If you feel that love is missing from your life, you can create the positive warmth of love within your heart. Let yourself feel this inner glow; expand it, letting it charge all your experience with a gentle happiness. The more you do this, the more love you discover within, and the more you have to offer others. You can become truly self-sufficient, not needing to rely on family, friends, or lovers. No longer must your relationships be placed on insecurity or emptiness; you can be free to express your feelings fully, and to deeply appreciate yourself and those around you.

As you develop the ability to contact this caring within your heart, you can use its energies to maintain balance in your life. Whenever you feel depressed or hopeless, use love to transform these feelings. If you find yourself going to the other extreme of excitement and exhilaration, do not let yourself be carried away, but find a stable peace in the warmth within. The more you nurture yourself in this way, the stronger your self confidence will be; you will develop a certainty as indestructible as a diamond. You will find within yourself your own best protector and friend.

Continued from Page 60

The Shia...

And 35.8 percent of Sunnis and 46.2 percent of Shias say that daily interactions with the followers of the other sect have given them a favorable view of the other side. The study concludes that a major part of the divide between the Shias and Sunnis is social in its nature, not religious. Also, an important factor regarding the divide in Sunni-majority areas is rooted in underdevelopment. In these areas, inequality in the distribution of resources and in social and job opportunities has

led to widespread discontent.

The report also concludes that the divide between the Sunnis and the Shias partially has its roots in ethnic conflicts where political frictions have increased the feeling of hostility in Sunni-majority areas. Sunnis are a minority religion in Iran as a whole, even though in some parts of the country they are the majority religion. The report finds that Sunnis feel the impact of being a minority community, which has also exacerbated a confrontational identity in the specific areas of Iran the study covers.

The Shia-Sunni Divide in Iran

Iranian Sunnis have faced such high levels of discrimination and injustice that they are becoming increasingly ethnocentric, insular and skeptical about integrating with the country's majority Shia community, a new study has found. The study, published by the Journal of Iranian Cultural Research, finds that social, economic and cultural injustices directed against Iranian Sunnis have played a powerful role in shaping their critical views and discontent and their gravitation towards ethnocentrism. The report, "Cultural Patterns of Shiite-Sunni Integration in Southern Iran" [PDF], aims to identify "the social and cultural level of convergence in the daily life of the Shia and Sunni people" and the "cultural patterns of the Shia-Sunni divide" in the Larestan region of Fars Province and in Batak in the province of Hormozgan. The research includes a field study and a survey interview with Shias and Sunnis living in the two regions.

The theoretical model the study follows is adapted from the American sociologist Milton J. Bennett's Developmental Model of Intercultural Sensitivity (DMIS), which identifies the underlying cognitive orientations individuals use to understand cultural differences.

1. How They See the Divide

The first conclusion of the study is that, compared to Shias, Sunnis are more inclined to live among people of their own specific faith. And, in matters of faith, 55.7 percent of Sunnis prefer to read texts written by their co-religionists, whereas 34.8 percent of Shias have the same preferences. And 43.8 percent of Sunnis, compared with 22.6 of Shias, are more partisan in the belief that followers of the other Muslim sect cannot be as or more virtuous than Sunnis. According to this study, Sunnis put more emphasis on protecting their

own religious and cultural views.

2. Defending the Divide

The study finds that the majority of Sunnis believe that, culturally, they are very different from Shias and that their own religious lifestyle is better suited to serve as a model for other cultures. In total, 63.8 percent of the Sunnis believe that people who follow Sunni Islam are more observant of social ethics than Shias are, while fewer Shias have the same belief about Sunnis.

In addition, 75.9 percent of Sunnis and 67.8 percent of Shias believe that the only proper way for their children to live is like them and for them to have the same faith as they do. And 67.9 percent of Sunnis and 36.9 percent of Shias believe that their faith is stronger than other Islamic sects.

In response to the statement "I will not have any religion other than my own," the views of two groups are similar. Among Sunnis, 83.5 percent agree with the statement, as do 83 percent of Shias.

3. Narrowing the Divide

But Sunnis and Shias both put more emphasis on their shared beliefs and commonalities than on their differences. The study found that 64.7 of Sunnis and 71.9 of Shias agree with the statement: "They might look different on the outside but in their hearts they share many values and beliefs." And 81.9 percent of Sunnis and 82.8 of Shias believe that instead of dwelling on their differences they must emphasize their biggest common ground — i.e., they are all Muslims.

The two groups also hold similar views on friendship between members of the two sects. 85.7 percent of Sunnis and 92.3 of Shias believe there is no reason not to befriend members of a different sect of Islam. In addition, 85.1 percent of Shias and 77.2 of the Sunnis say that despite their differences they

11-year old Iranian girl scores highest possible mark in Mensa IQ test



A pupil at Aylesbury High School says she was 'shocked' after scoring 162 - the highest number possible - on the Mensa IQ test.

Tara Sharifi, 11, scored 162 points - meaning she is well above the so-called 'genius benchmark' of 140.

Her score is also two points higher than the estimated IQs of physicist Albert Einstein and cosmologist Professor Stephen Hawking.

Tara said: «I was shocked when I got the result - I never expected to get such a good score.»

Tara took the test in Oxford and had to answer questions within a set time. It was a non-verbal test which focused on cannot only be friends, but they can be good friends.

4. Accepting Differences

Cultural tolerance means accepting differences and disagreements, and 36.8 percent of Sunnis and 31.9 percent of Shias agree with the statement: "It is natural that in dealings and in relations with the followers of the other faith you are sometimes influenced by them." And 64.8 percent of Sunnis and 69.5 percent of Shias say that "followers of different religions can freely act according to their beliefs."

In addition, 72.4 percent of Sunnis and 81.9 percent say that the differences between the two sects are natural and normal.

5. Adapting to Differences

Cultural groups have the ability to adapt to other cultures in order

Tara's ability to understand the meanings of words.

Tara said: «It was a joint decision between me and my parents to take the test.

«It will be a wonderful opportunity to meet other people within the Mensa system.»

Tara now qualifies for membership of Mensa, also known as the High IQ society and says she looks forward to meeting other members of Mensa at some of the organisation's gatherings.

She added: «I have told some of my friends at school and they were really impressed.

«When I am older, I would like to do something related to mathematics.» Her dad Hossein added: «I am extremely proud but very surprised at how well Tara scored. «I figured she might do well when we watched TV and she would get maths questions before the contestants.

to reduce conflicts. This adaptation can help tolerance and cultural coexistence. For instance, 55.2 percent of Sunnis and 82.3 percent of Shias believe that they can participate in certain religious ceremonies observed by the other sect.

In addition, 47.3 percent of Sunnis and 56.7 percent of Shias say that, in certain cases, members of one sect can follow the religious directives of the other sect.

6. Integration and Harmony

The level of integration between the two groups, such as marriage between them, is a barometer of cultural harmony. For instance, 48.5 percent of Sunnis and 68.6 percent of Shias believe that marriage between Sunnis and Shias is acceptable.

Continued on Page 59

Grand Opening

Water Tower Kitchen

In the heart of DownTown Campbell



You may come to Water Tower Kitchen for the exciting Gameday atmosphere, but you will stay for the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen. Because there's no better way to enjoy the game than with a spread of your favorites that you didn't have to prepare.

(408) 502-9550

201 Orchard City Drive, Campbell



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112